



اندیشه‌های اسلامی در پرتو کتاب و سنت

پیامبران و رسالت الهی

تألیف:

دکتر عمر سلیمان اشقر

ترجمه:

گروه فرهنگی انتشارات حرمین

پیامبران و رسالت الهی	عنوان کتاب:
الرسال والرسالات	عنوان اصلی:
دکتر عمر سلیمان اشقر	تألیف:
گروه فرهنگی انتشارات حرمین	ترجمه:
عقاید کلام - مجموعه عقاید اسلامی - نبوت	موضوع:
اول (دیجیتال)	نوبت انتشار:
آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری	تاریخ انتشار:
	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست موضوعات

فهرست موضوعات.....	أ
پیشگفتار.....	۱
بخش اول: انبیاء و پیامبران.....	۵
فصل اول: تعریف و بیان.....	۷
تعریف نبی.....	۷
تعریف رسول.....	۸
تفاوت نبی و رسول.....	۸
ایمان به انبیاء و رسولان الهی، یکی از اصول ایمان است.....	۱۲
رابطه‌ی بین ایمان به الله متعال و ایمان به پیامبران و رسالت الهی.....	۱۲
شمار انبیاء و رسولان الهی بسیار زیاد است.....	۱۴
سرگذشت بسیاری از پیامبران، برای ما ذکر نشده.....	۱۵
انبیاء و رسولان مذکور در قرآن.....	۱۵
پیامبران عرب، چهار نفرند.....	۱۶
اسباط.....	۱۷
پیامبرانی که در سنت نبوی ذکر شده‌اند.....	۱۷
۱- شیث.....	۱۷
۲- یوشع بن نون.....	۱۸
رادمردان شایسته‌ای که نبوت آن‌ها مشکوک است.....	۱۸
۱- ذوالقرنین:.....	۱۸
۲- تُبَّع:.....	۱۹
بہتر است در مورد نبوت ذی القرنین و تبع توقف کرد.....	۲۰

- ۳- خضر ۲۰
- کفرورزیدن به یک پیامبر، کفر به همه آنها است ۲۳
- نبوت را جز با دلیل برای کسی اثبات نمی‌کنیم ۲۶
- فصل دوم: نیاز بشریت به پیامبران و رسالت آسمانی ۲۷**
- مقدمه ۲۷
- سخنی ارزنده از ابن قیم ۲۹
- ابن تیمیه نیاز به پیامبران و رسالت‌شان را بیان می‌کند ۳۰
- مقایسه‌ای بین نیاز بدن به علم طب و نیاز روح به علوم پیامبران ۳۴
- آیا عقل می‌تواند بی‌نیاز از وحی باشد ۳۵
- باطل بودن قول برهمنائیان ۳۷
- زمینه‌های فعالیت عقل ۳۸
- جایگاه عقل در شریعت ۳۸
- فصل سوم: وظایف و مأموریت پیامبران ۴۱**
- ۱- بلاغ مبین و روشنگر ۴۱
- ۲- دعوت مردم به سوی الله متعال ۴۳
- مثالی که نقش پیامبران را توضیح می‌دهد ۴۴
- ۳- تبشیر و انذار ۴۵
- ۴- اصلاح و تزکیه‌ی نفس و روان ۵۰
- ۵- تصحیح افکار منحرف و عقاید نادرست ۵۱
- ۶- اتمام حجت ۵۲
- ۷- مدیریت و رهبری امت ۵۵
- فصل چهارم: وحی الهی ۵۹**
- نبوت بخشش الهی است ۵۹
- راه ارتباطی الله متعال با پیامبران و فرستادگانش ۶۱
- مقام‌های وحی الله متعال به فرستادگانش ۶۲
- رؤیای پیامبران ۶۳
- روش فرود آمدن فرشته نزد پیامبر ۶۵

- بشارت‌های وحی ۶۵
- تأثیر فرشته‌ی وحی بر پیامبر ﷺ ۶۶
- فصل پنجم: ویژگی‌های پیامبران..... ۶۹**
- انسان بودن ۶۹
- شایستگی بشر برای حمل رسالت الهی ۶۹
- چرا پیامبران از میان فرشتگان برگزیده نشدند؟ ۷۲
- مقتضای بشربودن پیامبران و فرستادگان ۷۶
- انبیاء در معرض بلا و گرفتاری هستند ۷۸
- اشتغال انبیاء به اعمال بشر ۸۱
- ویژگی‌های الوهیت و فرشته‌بودن در آنها نیست ۸۲
- کمال بشری ۸۵
- کمال در خلقت ظاهری ۸۶
- صورت‌های ظاهری گوناگون هستند ۸۷
- کمال در اخلاق ۸۸
- پیامبران دارای بهترین نسب بودند ۹۰
- آزادگان دور از بردگی ۹۱
- استعدادها و توانایی‌ها ۹۱
- نمونه‌ی بندگی کامل الله متعال ۹۳
- مردانگی ۹۴
- چرا پیامبران همه مرد بودند ۹۴
- نبوت زنان ۹۵
- امور منحصر به انبیاء در میان بشر ۱۰۰
- ۱- وحی ۱۰۰
- ۲- عصمت ۱۰۱
- ۳- پیامبران چشم‌شان می‌خوابد ولی قلب‌شان بیدار است ۱۰۱
- ۴- حق انتخاب پیامبران هنگام وفات ۱۰۲
- ۵- پیامبران تنها در جایی دفن می‌شوند که وفات یافته‌اند ۱۰۲
- ۶- زمین جسد پیامبران را نمی‌خورد ۱۰۳

۷- در قبرهایشان زنده هستند ۱۰۵

فصل ششم: عصمت پیامبران ۱۰۷

معصوم بودن در دریافت و تبلیغ رسالت ۱۰۷

اموری که با عصمت منافات ندارند ۱۰۸

فراموشی و انکار آدم ۱۱۰

پیامبری که شهر مورچه‌ها را به آتش کشید ۱۱۱

دو رکعت نماز ظهر به جای چهار رکعت ۱۱۲

در قضاوت هم گاهی اشتباه می‌کنند ۱۱۳

آنان که این حالات را از پیامبران نفی می‌کنند، مخالف نصوص صحیح‌اند ۱۱۴

عصمت از گناهان، زشتی که یهود به پیامبران نسبت دادند ۱۱۴

صلیبی‌ها، کارهای زشتی به پیامبران نسبت می‌دهند ۱۱۶

دیدگاه امت اسلام، در مورد عصمت پیامبران از گناه ۱۱۶

معصوم بودن از گناه صغیره ۱۱۷

کسانی که انبیاء را از گناهان صغیره معصوم می‌دانند ۱۲۱

ارتکاب گناه دلیل بشری بودن است ۱۲۴

احترام و بزرگداشت انبیاء ۱۲۵

عصمت غیر انبیاء ۱۲۵

عصمت المعزّ الفاطمی ۱۲۶

عصمت ائمه ۱۲۶

راز عصمت پیامبران ۱۲۸

فصل هفتم: دلایل نبوت ۱۳۱

پیشگفتار ۱۳۱

تنوع و گوناگونی دلایل ۱۳۱

اول: آیات و معجزات پیامبران ۱۳۲

تعریف آیه و معجزه ۱۳۲

انواع نشانه ۱۳۳

نمونه‌هایی از معجزات پیامبران ۱۳۵

۱- معجزه‌ی صالح پیامبر ۱۳۵

- ۲- معجزه‌ی ابراهیم ÷ ۱۳۷
- ۳- معجزات موسی ÷ ۱۳۸
- ۴- معجزات حضرت عیسی ÷ ۱۴۱
- ۵- معجزات خاتم الأنبياء ﷺ ۱۴۲
- بزرگترین معجزه ۱۴۲
- معجزه‌ای با سبک بی نظیر ۱۴۳
- اسراء و معراج ۱۴۵
- شکافتن ماه ۱۴۶
- افزایش غذای رسول الله ﷺ ۱۴۸
- افزایش آب و جوشیدن آن در بین انگشتان مبارک ایشان ۱۴۹
- دست بردار شدن دشمنان از او ۱۵۰
- پذیرش دعا برای هدایت دیگران ۱۵۲
- ایمان آوردن مادر ابوهیره با دعای رسول الله ﷺ ۱۵۲
- با دعای او قهرمان شد ۱۵۲
- دعایش در مورد دست فردی متکبر ۱۵۳
- برکت دعایش به شتر جابر اصابت کرد ۱۵۴
- بهبودی بیماران ۱۵۴
- بهبودی شخصی که پایش شکسته بود ۱۵۴
- شفای چشم علی بن ابی طالب ۱۵۵
- ساق پای سلمه بن أکوع ۱۵۵
- خارج کردن جن از کودک صرعی ۱۵۵
- خبر از امور غیب ۱۵۶
- تنه‌ی درخت از فراقش به ناله افتاد ۱۵۸
- خم شدن درخت و سلام کردن و سخن گفتنش با رسول الله ۱۵۹
- سلام کردن سنگ ۱۶۱
- شکایت شتر در پیشگاه او ۱۶۱
- کارهای فوق طبیعی افرادی غیر از پیامبران ۱۶۲
- کرامت اولیاء الله ۱۶۲
- حکمت اهدای کرامت، به ولی صالح چیست؟ ۱۶۳

- نورانی شدن چوبدستی ۱۶۴
- غذای مبارک ۱۶۴
- سفینه و شیر ۱۶۵
- فریاد مدینه در شام طنین انداخت ۱۶۵
- مجموعه‌ای از کرامت‌های اولیاء ۱۶۶
- استقامت بر ایمان، بزرگترین کرامت است ۱۶۷
- خوارق و امور شیطانی ۱۶۷
- دوم: بشارت اُمَّت‌های پیشین ۱۶۸
- قرآن از بشارت پیامبران پیشین به محمّد ﷺ، خبر می‌دهد ۱۶۹
- دعوت ابراهیم ÷ ۱۶۹
- بشارت موسی ÷ ۱۷۱
- دیگر بشارت‌های تورات ۱۷۲
- بشارت عیسی ÷ ۱۷۴
- دو مَثَل تورات و انجیل ۱۷۵
- بشارت‌های تورات ۱۷۵
- نام رسول الله ﷺ با صراحت در تورات ذکر شده است ۱۷۶
- ذکر پیامبر ﷺ با اوصافی که تنها متعلّق به اوست ۱۷۶
- اشاره به یکی از نشانه‌های بارز محل هجرت رسول الله ﷺ ۱۷۷
- اشاره‌ی تورات به برخی فعالیت‌های رسول الله ﷺ ۱۷۸
- درخشش نوری که از دست‌هایش نورافشانی می‌کند ۱۷۸
- رفتن وبا و خارج شدن تب ۱۸۰
- بشارت‌های جامع ۱۸۲
- بشارت‌هایی از انجیل ۱۸۳
- دیگر بشارت‌های انجیل ۱۸۵
- از انجیل لوقا ۱۸۸
- بشارت‌های انجیل برنابا ۱۹۰
- نظری در مورد انجیل برنابا ۱۹۰
- بشارت‌های دیگر کتاب‌های جهان ۱۹۲
- شایع بودن بشارت‌ها، پیش از بعثت ۱۹۴

۱۹۵.....	صفت پیامبر اسلام در تورات
۱۹۶.....	این بشارت در کجای تورات است؟
۱۹۸.....	خبر ابن الهیبیان
۱۹۹.....	بهرمندی عبدالله بن سلام از علمش
۲۰۰.....	گواهی غلام یهودی
۲۰۰.....	کیاست و زیرکی راهب
۲۰۱.....	آگاهی دانشمندان یهود از زمان ظهور پیامبر اسلام ﷺ
۲۰۲.....	سوم: دقت نظر در احوال انبیاء
۲۰۴.....	هرقل و ابوسفیان
۲۰۷.....	زاهد پیامبران نسبت به دنیای مادی
۲۰۸.....	چهارم: دعوت پیامبران
۲۰۹.....	دعوت پیامبر ما، محمد ﷺ
۲۱۰.....	پنجم: پشتیبانی الله متعال از پیامبران
۲۱۲.....	یک شبهه و پاسخ آن

فصل هشتم: فضل و برتری مقام والای نبوت ۲۱۳

۲۱۳.....	انبیاء از تمام مردم برترند
۲۱۵.....	اتفاقی بودن، محال است
۲۱۷.....	خاتم اولیاء و انبیاء
۲۱۸.....	مراتب و درجات انبیاء و رسولان
۲۱۸.....	پیامبران اولوالعزم، از همه برترند
۲۱۹.....	تفاضل و برتری پیامبران در چیست؟
۲۲۳.....	فضل و برتری محمد رسول الله ﷺ
۲۲۶.....	نوشتارهایی که مردم را از انتخاب برخی از پیامبران، باز می‌دارد

بخش دوم: رسالت‌های آسمانی ۲۲۹

فصل اول: ایمان به رسالت‌ها ۲۳۱

۲۳۱.....	تصدیق رسالت آسمانی، بخشی از اصول ایمان است
۲۳۲.....	باید به همه رسالت‌ها ایمان آورد

۲۳۴..... چگونه به پیغام‌های آسمانی ایمان بیاوریم

۲۳۶..... ایمان داشتن به قرآن، تنها تصدیق آن نیست

فصل دوم: مقارنه‌ای بین رسالت‌های آسمانی..... ۲۳۹

۲۳۹..... اول: سرچشمه و هدف از نازل کردن آن‌ها

۲۴۴..... دوم: رسالت عام و رسالت خاص

۲۴۷..... سوم: حفظ و نگهداری رسالت‌های آسمانی

۲۴۹..... چهارم: مواضع اتفاق و اختلاف در بین رسالت‌های آسمانی

۲۴۹..... دین واحد

۲۵۱..... اسلام آوردن، چگونه تحقق می‌یابد

۲۵۱..... هسته‌ی دعوت همه پیامبران

۲۵۴..... رسالت‌های پیشین، عوامل بندگی خالصانه را بیان می‌کنند

۲۵۵..... مبادی و اصول جاویدان

۲۵۵..... مسائل عقیده

۲۵۷..... قواعد عمومی

۲۶۲..... اختلاف شریعت‌ها

۲۶۵..... پیامبران، برادر پدری هستند

۲۶۵..... پنجم: طولانی و کوتاه‌بودن و وقت نزول

۲۶۶..... موضع‌گیری آخرین رسالت آسمانی، نسبت به رسالت‌های پیشین

۲۶۹..... شریعت اسلام، به غیر خود نیازمند نیست

فهرست منابع..... ۲۷۱

پیشگفتار

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ۗ قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا﴾ [الكهف: ۱-۲].

«تمامی حمد و ستایش، ویژه‌ی الله است که کتاب را بر بنده‌اش نازل کرد و در آن، کژی و انحرافی نگذاشت. - کتابی - درست و استوار است، تا از عذاب سختی که نزد پروردگار می‌باشد، بترساند و به مؤمنان نیکوکار، نوید دهد که پاداش نیکی دارند.»

سپاس و ستایش سزاوار الله است، که برای ما کتابی را فرستاد، که سرگذشت گذشتگان، اخبار آیندگان و حکم و داوری میان ما را، دربردارد. پایان دهنده‌ی هر جدال و دشمنی است؛ کتابی است، بیان‌کننده حق و حقیقت نه باطل و هرزه‌گی، هرکه از روی خودخواهی، از آن روی برتابد، الله متعال، او را نابود می‌کند و هرکس، جویای هدایت از غیر آن باشد، گمراه می‌شود. آن کتاب، ریسمان محکم الله متعال، حکمت‌آمیز و راه راست الله است، هواهای نفسانی، نمی‌توانند آن را منحرف کنند و سخنان بشر، در آن مخلوط نمی‌شود، شگفتی‌های آن، پایانی ندارد، دانشمندان از آن سیر نمی‌گردند، هرکس با آن سخن گوید، راست گفته است، هرکه بدان عمل کند، پاداش دریافت می‌کند، هرکس بدان حکم کند، داوری‌اش عادلانه است و هرکس به سوی آن دعوت کند، به راه راست هدایت یافته است.^۱

سلام و درود بر بنده و فرستاده‌ی الله، محمد ﷺ، که «الله متعال، ایشان را پیش از فرارسیدن رستاخیز، همراه با هدایت و دین حق، به عنوان گواه و بشارت‌دهنده و هشداردهنده، مبعوث کرد. به فرمان الله متعال، دعوت‌گر به سوی اوست، چراغی تابناک برای هدایت می‌باشد و الله متعال، رسالت آسمانی را، با او پایان داد، مردم را، توسط او از گمراهی به راه راست، رهنمون ساخت و از نادانی، به طرف علم و دانش،

۱- این حدیث را، امام ترمذی در سنن خود روایت کرده است و اسناد آن ضعیف می‌باشد، ولی معنای آن زیباست، اما با وجود اینکه منسوب به رسول الله ﷺ است، آن را در متن ذکر نکرده‌ام.

سوق داد، با رسالت و پیام آسمانی او، چشم‌های نابینا، گوش‌های ناشنوا و دل‌های غافل و بی‌خبر را بیدار نمود، با پرتو رسالت او، بعد از دوران‌های تاریک، زمین را روشن و نورانی ساخت، بعد از جدایی دل‌ها، آن‌ها را منسجم و متحد گردانید، ملتی منحرف را توسط او استوار نمود، راه هدایت را روشنی بخشید، سینه‌اش را گشاده گردانید تا صبر و استقامتش بسیار شود، بار گران را از دوش او برداشت، نامش را بلند و رفیع ساخت، خواری و فرومایگی را بر مخالفان فرمان او قرار داد.

خداوند آن فرستاده‌ی گرامی را، در دوران فترت انبیاء و نابودی کتاب‌های آسمانی و تحریف و تبدیل شریعت‌های پیشین، به پیامبری برگزید، در حالی که هر قومی، به عقاید و نظرهای تاریک خود متکی بود و در مورد الله و بندگانش، با گفتاری فاسد و هواهای نفسانی خویش، داوری می‌کرد.

در چنین شرایطی، الله متعال، توسط آن بزرگوار، مردم را به راه راست هدایت و مسیرشان را روشن کرد و به وسیله‌ی او، مردم را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی، بیرون آورد و نابینایی را به بصیرت و گمراهی را به هدایت تبدیل کرد و او را تقسیم‌کننده‌ی بهشت و دوزخ قرار داد و نیکان و بدان را از هم جدا کرد و معیار هدایت و رستگاری را، پیروی از او و هم‌سوئی و موافقت با او، قرار داد و نافرمانی و مخالفت با آن پیامبر را، موجب گمراهی و بدبختی گردانید؛ در درون قبرها نیز مردم در مورد همراهی یا مخالفت با او، مورد پرسش و پاسخ قرار می‌گیرند.^۱

و سلام و درود بر خاندان پاک پیامبر ﷺ و اصحاب برگزیده‌اش که در میان این امت از بهترین و والاترین دانشمندان بوده و پاک‌ترین و با صفات‌ترین قلوب را در سینه‌ها داشتند و از همه بی‌آلایش‌تر و کم‌تکلف‌تر زیستند. درود الله متعال بر تمام کسانی که، رهرو راه ایشان‌اند و از نور اسلام بهره‌مند گشتند و به هدایت قرآن تمسک جستند و پیرو پیامبر خاتم شدند.

این کتاب، بخش چهارم از مجموعه کتاب‌های «عقیده در پرتو قرآن و سنت» می‌باشد و مانند کتاب‌های پیشین، برای روشن کردن و توضیح عقاید اسلامی، در پرتو منابع اصلی و به دور از پیچیدگی، خشکی و اصطلاحات فلسفی و کلامی در نگارش و بیان، منتشر می‌گردد.

از آن جا که، دو موضوع «پیامبران و رسالت الهی»، ارتباط بسیار تنگاتنگی با هم دارند، تصمیم گرفتم، این دو اصل را، در یک جلد تألیف کنم و به خاطر همین ارتباط و تداخل، بخش نخست، که در مورد «پیامبران» می‌باشد، طولانی و بخش دوم، که پیرامون «رسالت‌های آسمانی» است، کوتاه، می‌باشد؛ زیرا، بحث «پیامبران»، بسیاری از مباحث «رسالت» را نیز، دربر می‌گیرد.

بخش نخست، شامل هشت فصل بوده و مباحث زیر، در آن مطرح شده است: تعریف «نبی و رسول»، بیان تفاوت‌های آن دو، وجوب ایمان به انبیاء و رسولان الهی، کفر کسی که معتقد است، برای مؤمن بودن، تنها ایمان به الله متعال داشتن، کافی است و نیاز به ایمان به پیامبران نیست. علاوه بر این، تعداد پیامبران و نام‌های انبیاء و رسولانی که در قرآن و سنت ذکر شده‌اند، را بیان کرده‌ام.

در فصل دوم، به بحث نیاز شدید ما به پیامبران و رسالت آسمانی و عدم کفایت عقل بدون وحی و شریعت الهی برای انسان، پرداخته‌ام.

در فصل سوم، به صورت گسترده، پیرامون وظایف و مأموریت پیامبران، سخن به میان آورده‌ام.

در فصل چهارم، راه‌های ارتباط الله متعال، با پیامبران را، که «وحی» نام دارد و نیز، مقامات «وحی» و چگونگی آمدن «فرشته‌ی وحی» به نزد پیامبران، را بیان نموده‌ام.

در فصل پنجم، به بیان: ویژگی‌های رسول، انسان بودن پیامبران، مقتضیات انسان بودن آن‌ها، پرداخته‌ام و توضیح داده‌ام که پیامبران دارای کمالات انسانی بوده‌اند.

در پایان این فصل، ویژگی‌های پیامبران در میان سایر بشر را، یادآور شده‌ام؛ چرا که پیامبران، برترین آفریدگان هستند و آن‌ها نیز، نسبت به هم‌دیگر دارای مراتب متفاوتی هستند؛ ولی فرقه‌های گمراه، افرادی غیر از پیامبران را، بر پیامبران، برتری داده و با اجماع مسلمانان، مخالفت ورزیده‌اند و باطل بودن ادعای آن‌ها را بیان نموده‌ام.

بخش دوم را، به موضوع رسالت‌های آسمانی اختصاص داده‌ام، که دارای دو فصل می‌باشد.

فصل نخست: در مورد ایمان به رسالت آسمانی است، که واجب بودن ایمان و کیفیت آن را تشریح کرده‌ام.

در فصل دوم، بنا به دلایل ذیل، به تطبیق بین رسالت‌ها پرداخته‌ام:

نخست: منبع و مرجع همه رسالت‌های آسمانی و هدف از نازل کردن آن‌ها.
 دوم: عموم و خصوص رابطه‌ی آن‌ها.
 سوم: محفوظ بودن آن‌ها، از تغییر و تبدیل.
 چهارم: نقاط مشترک و متفاوت در این رسالت‌ها.
 پنجم: طولانی و کوتاه بودن زمان نزول.
 در پایان، به تبیین جایگاه آخرین رسالت، نسبت به رسالت‌های پیشین پرداخته‌ام.
 در پایان، از الله متعال خواستارم، اوقات و اعمال‌مان را، مورد فزونی و برکت قرار دهد و عمل ما را خالصانه برای خشنودی خود بپذیرد و ما را از لغزش در گفتار و کردار، محفوظ گرداند و این کتاب را، مایه‌ی خیر و نفع بندگان‌ش بگرداند، که او شنوا و نزدیک است و خواهش‌ها را می‌پذیرد.

وَصَلَّى اللهُ عَلَىٰ عَبْدِهِ وَرَسُولِهِ وَعَلَىٰ آلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ.

د. عمر سلیمان اشقر

کویت، ۲ ربیع الأول ۱۴۰۱ هـ

۸ ینایر ۱۹۸۱ م

بخش اول:
انبیاء و پیامبران

فصل اوّل: تعریف و بیان

تعریف نبی^۱

در زبان عربی، «نبی» از «نَبَأ» گرفته شده که به معنی خبر است، مانند فرموده‌ی
الله متعال:

﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿١﴾ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ ﴿٢﴾﴾ [النبا: ۱-۲].

- این مردم - درباره چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟ از خبر بزرگ - و مهم رستاخیز
می‌پرسند -.

عَلَّتْ نام گذاری «نبی» به این نام، این است که:

۱- به او خبر داده شده و وحی شده است، یعنی «باخبر» است. الله متعال
می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ
بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ
الْحَكِيمُ ﴿٣﴾﴾ [التحریم: ۳].

گفت: چه کسی تو را از این - موضوع - آگاه کرد؟ - پیغمبر - گفت: - الله متعال
که - دانا و آگاه - است - مرا با خبر کرد.

۲- از جانب الله متعال، برای ابلاغ دستور و پیام، فرستاده می‌شود. یعنی
«خبررسان» است. الله متعال می‌فرماید:

﴿نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٤٩﴾﴾ [الحجر: ۴۹].

- ای پیغمبر! - بندگان مرا آگاه کن که من بسیار آمرزنده و مهرگستر هستم. - در
حق کسانی که توبه بکنند و ایمان بیاورند و کار نیک انجام بدهند -.

۱- لسان العرب (۳/۵۶۱، ۵۳۷)، ر.ک: بصائر ذوی التَّمییز (۱۴/۵) لوامع الانوار البهیة (۱/۴۹)،

﴿وَتَبَيَّنَهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ﴾ [الحجر: ۵۱].

و آنان را از مهمانان ابراهیم - که فرشتگانی بودند در لباس انسان - باخبر کن. گفته شده است که نبوت از واژه «النَّبوة» - به معنی زمین مرتفع - گرفته شده است و عرب واژه‌ی «نبی» را بر یکی از علامت‌های راهنمای مسیر در زمین، اطلاق می‌کند. ارتباط بین معنی لغوی و اصطلاحی نبی، این است که او در دنیا و آخرت، دارای ارزش و جایگاه والایی است، بنابراین، انبیاء اشرف آفریدگان و نشانه‌های بلند و رفیعی هستند که مردم به وسیله‌ی آنها، هدایت می‌یابند و دنیا و آخرت‌شان اصلاح می‌گردد.

تعریف رسول^۱

واژه‌ی رسول به معنی «فرستاده» است. پس وقتی که شخصی را به منظور انجام کاری به جایی مأمور می‌کنی، در واقع او رسول و فرستاده‌ی توست، الله متعال به نقل از ملکه‌ی سبا می‌فرماید:

﴿وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ﴾ [النمل: ۳۵].

یعنی: من - هیئت‌ی را - به همراه هدیه‌ای به سوی آنان می‌فرستم تا ببینم فرستادگان با چه - خبری - باز می‌گردند..

بنابراین علت نام گذاری پیامبران به «رسول» این است که آنها فرستاده شده از جانب الله متعال می‌باشند:

﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلًّا مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ﴾ [المؤمنون: ۴۴].

«سپس پیغمبران خود را یکی پس از دیگری - به سوی اقوام‌شان - روانه کردیم». پیامبران با رسالت و پیام مشخصی فرستاده شده و مکلف به دریافت و رساندن وحی و پیروی از آن، بوده‌اند.

تفاوت نبی و رسول

کسانی که گفته‌اند نبی و رسول فرق ندارد، حرف شان نادرست است و دلیل

۱- لسان العرب (۱۱۶۶/۲ - ۱۱۶۷) ر.ک: المصباح المنیر ص (۲۲۶).

باطل بودن این ادعا، روایاتی است که درباره‌ی تعداد انبیاء و پیامبران آمده است، زیرا رسول الله ﷺ فرمود: «تعداد انبیای الهی صد و بیست و چهار هزار نفر و تعداد رسولان، حدود سیصد و سیزده نفر است».^۱ همچنین در قرآن «نبی» بر «رسول» عطف شده است و این دلیلی بر تفاوت میان آن دو می‌باشد.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَتَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٢﴾﴾ [الحج: ۵۲].

و ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستاده‌ایم مگر اینکه هنگامیکه چیزی را تلاوت می‌کرد شیطان در تلاوت و خواندن او (شبهه) القا می‌نمود پس الله متعال آنچه را که شیطان القا می‌کرد از بین می‌برد سپس الله متعال آیاتش را استوار می‌دارد پس الله پس آگاه و با حکمت است، اما الله متعال آنچه را که شیطان القاء نموده است - توسط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه‌روزی پیروان ایشان در همه جا و همه حال - از میان برداشته است.

هم‌چنین، الله متعال برخی از پیامبران را، هم به نبوت و هم به رسالت، توصیف فرموده و این دلیلی است بر این که، «رسالت» چیزی بیش از «نبوت» است، همانگونه که در مورد موسی ÷ می‌فرماید:

﴿وَأذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿٥١﴾﴾ [مریم: ۵۱].

در کتاب - آسمانی قرآن - موسی را یاد کن. به راستی که او پاک - و برگزیده الله متعال -، و فرستاده پیام‌آوری بود.

اما در نزد علما مشهور است که «رسول» گسترده‌تر از «نبی» می‌باشد و از نظر آنان «رسول کسی است که شریعتی به او وحی شده و مأمور تبلیغ آن است، هر رسولی، نبی است، ولی هر نبی، رسول نیست».^۲

اما ادعای آن‌ها، به چند دلیل بعید است:

۱- اینکه الله متعال به طور صریح بیان فرموده همانگونه که انبیاء را فرستاده،

۱- حدیث صحیح است و امام احمد، آن را در مسند روایت کرده است.

۲- شرح العقيدة الطحاوية (۱۶۷)، ر.ک: لوامع الأنوار البهية (۴۹/۱)

رسولان را نیز فرستاده است. الله متعال می فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [الحج: ۵۲].
 و ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستاده ایم مگر اینکه هنگامیکه چیزی را تلاوت می کرد شیطان در تلاوت و خواندن او (شبهه) القا می نمود پس الله متعال آنچه را که شیطان القا می کرد از بین می برد سپس الله متعال آیاتش را استوار می دارد پس الله پس آگاه و با حکمت است - و گاهی پیغمبران را شاعر، و زمانی ساحر، و وقتی ناقل افسانه ها و خرافات پیشینیان جلوه گر ساخته است - . اما الله متعال آنچه را که شیطان القاء کرده است - توسط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه روزی پیروان ایشان در همه جا و همه حال - از میان برداشته است - و شبهات و ترهات اهریمنان انس و جان را از صفحه دل مردمان زدوده است - و سپس آیات خود را - در برابر سخنان ناروا و دلائل نابه جای نیرنگ بازان بی مایه و دسیسه بازان بی پایه - پایدار و استوار داشته است، زیرا که الله متعال بس آگاه - از کردار و گفتار و پندار شیطان و شیطان صفتان بوده و همه کارهایش از روی فلسفه و - دارای حکمت است - و لذا اهریمن و پیروان او را همیشه مهلت داده است تا به دسایس و وساوس خود بپردازند - .»

اگر تفاوت آن دو تنها در مأموریت تبلیغ بود، مقتضای ارسال نبی این است، که او نیز مأمور تبلیغ دین باشد.

۲- اینکه ترک تبلیغ، کتمان وحی و پوشاندن آن است و الله متعال وحی را نازل فرموده که در سینه ی یک انسان مکتوم و مدفون بماند، سپس با وفات او این علم هم از بین برود!

۳- فرموده ی پیامبر ﷺ که فرمود:

«عُرِضَتْ عَلَى الْأُمَّمِ فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ وَمَعَهُ الرَّهِيْطُ وَالنَّبِيَّ وَمَعَهُ الرَّجُلُ وَالرَّجُلَانِ وَالنَّبِيَّ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ...»^۱

«- در شب معراج - امتها بر من عرضه شدند، پیامبری را دیدم که گروهی با او

۱- روایت بخاری، مسلم، ترمذی و نسائی.

همراه بودند، و پیامبری را - دیدم - که یک و دو نفر همراهش بودند و پیامبری را - دیدم - که کسی با او نبود...»

این حدیث دلیلی است بر این که، انبیاء هم مأمور تبلیغ بوده‌اند و پاسخ مثبت مردم به دعوت آن‌ها متفاوت بوده است.

اما تعریف مورد قبول این است: «رسول کسی است که شریعت جدید به او وحی شده باشد، ولی نبی برای تأیید و تقویت شریعت قبل از خود مبعوث شده است».^۱

همان گونه که در این حدیث آمده است: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ...»^۲ «بنی اسرائیل را پیامبران، رهبری می‌کردند. هرگاه، پیامبری فوت می‌کرد، پیامبر دیگری، جایگزین او می‌شد...» و همه آن انبیاء با شریعت موسی \div ، با کتاب تورات، مبعوث و مأمور تبلیغ وحی الهی به قوم بنی اسرائیل، بودند.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْأَمَلَاءِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَنَا مَا لَنَا نَقْتُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاءِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿۲۴۶﴾﴾ [البقرة: ۲۴۶].

«آیا آگاهی از - داستان شگفت - جماعتی از بنی اسرائیل که بعد از موسی می‌زیستند و در آن وقت به پیغمبر خود گفتند: شاهی برای ما انتخاب کن تا - تحت فرماندهی او - در راه الله متعال بجنگیم. - پیغمبرشان برای اطمینان از تصمیمشان بدیشان - گفت: شاید اگر دستور پیکار به شما داده شود - سرپیچی کنید و در راه الله متعال جهاد و - پیکار نکنید.

داود، سلیمان، زکریا و یحیی نیز همگی «نبی» بودند، ولی به رهبری بنی اسرائیل، حکومت و تبلیغ دین الله متعال، را به عهده داشتند. - با این وجود الله متعال به حق و صواب آگاهترین است. -

۱- تفسیر آلوسی (۱۵۷/۱۷).

۲- صحیح بخاری، فتح الباری (۴۹۵/۶)

ایمان به انبیاء و رسولان الهی، یکی از اصول ایمان است

یکی از اصول و پایه‌های اساسی ایمان، اعتقاد به پیامبران است، همانگونه که الله متعال فرموده:

﴿قُلْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُو مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۸۴].

«بگو: به الله و آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگانش نازل شده و نیز به آنچه موسی و عیسی و سایر پیامبران از پروردگارش دریافت کرده‌اند، ایمان داریم و میان هیچیک از پیامبران - از لحاظ ایمان به آن‌ها - فرقی نمی‌گذاریم؛ و ما تسلیم و فرمان‌بردار الله هستیم.»
و هرکس به پیامبران ایمان نداشته باشد، گمراه و زیانکار است:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۖ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ ۖ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ مِنْ قَبْلُ ۚ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ ۖ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۳۶].

«هرکس که به الله و فرشتگان و کتاب‌ها و پیغمبرانش و روز رستاخیز، کافر شود - و یکی از این‌ها را نپذیرد -، قطعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است.»

رابطه‌ی بین ایمان به الله متعال و ایمان به پیامبران و رسالت الهی

کسانی که ادعا می‌کنند به الله متعال ایمان دارند، درحالی که نسبت به پیامبران و کتاب‌های آسمانی کافر و بی‌اعتقاد هستند:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ۚ إِذْ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ ۗ قُلْ مَنْ أَنزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ ۖ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ ۗ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا ۗ وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا ۗ أَنْتُمْ وَلَا ءَابَاؤُكُمْ ۗ قُلِ اللَّهُ ۗ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾ [الأنعام: ۹۱].

«کافران، الله متعال - و رحمت و حکمت او - را چنان که باید نشناخته‌اند، وقتی گفتند: الله هیچ چیزی بر هیچ بشری فرو نفرستاده است.»

چون کسانی که قدر و منزلت الله متعال را شناختند، بزرگی و عظمتش را ارج نهند و از صفاتی که بدان موصوف است، از علم و حکمت و رحمت و دیگر صفات کمال، اطلاع دارند، به طور قطع یقین دارند که الله متعال پیامبرانی را فرستاده و کتاب‌هایی را هم نازل فرموده است؛ چون این لازمه و مقتضای صفات والای می‌باشد، زیرا او آفریدگان را بیهوده و بی‌هدف نیافریده است.

﴿أَيَسَّبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ [القیامة: ۳۶].

«آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود.»

کسی که با وجود ادعای مؤمن بودن، به پیامبران ایمان نداشته باشد، در واقع کافر است و چنین ایمانی سودی به او نمی‌رساند، همانگونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿١٥١﴾﴾ [النساء: ۱۵۰-۱۵۱].

«همانا کسانی که به الله و فرستادگانش، ایمان ندارند و می‌خواهند میان الله و فرستادگانش فرقی بگذارند - و بگویند که به الله متعال ایمان داریم، ولی به پیغمبران ایمان نداریم - و می‌گویند: به برخی - از فرستادگانش - ایمان داریم و به برخی دیگر ایمان نداریم و می‌خواهند بین کفر و ایمان راهی برگزینند؛ - درحالی که میان کفر و ایمان فاصله‌ای نیست و دو راه بیش‌تر وجود ندارد: راه کفر و راه دین -، چنین کسانی در حقیقت کافرند. و ما برای کافران عذاب رسوا کننده‌ای آماده کرده‌ایم.»

این آیه با صراحت هرچه تمام، کافر بودن کسانی را بیان می‌کند که ادعا می‌کنند به الله متعال ایمان دارند، ولی پیامبران را انکار می‌کنند.

امام قرطبی می‌فرماید: «الله متعال فرق گذاشتن بین الله و پیامبرانش، در ایمان و اعتقاد به آن‌ها، را کفر صریح قلمداد می‌کند؛ چون الله متعال بر مردم واجب کرده که مطابق آنچه بر زبان پیامبران تشریح کرده، او را عبادت کنند، پس وقتی مردم پیامبران را انکار کنند، در واقع شریعت شان را مردود دانسته‌اند و از ایشان نپذیرفته‌اند، در نتیجه از پایبندی به عبادت و بندگی الله متعال سرپیچی کرده‌اند، این به منزله‌ی انکار خالق سبحان می‌باشد و انکار او کفر صریح است. چون عدم پایبندی

به اطاعت و بندگی الله متعال، کفر است و تفاوت قائل شدن در ایمان به الله متعال و پیامبرانش نیز اینگونه است»^۱.

شمار انبیاء و رسولان الهی بسیار زیاد است

مقتضای حکمت الله متعال این است که برای هرکدام از امت‌های پیشین، بیم دهنده‌ای را ارسال کند و تنها محمد ﷺ را برای تمام بشریت، و نه یک قوم، فرستاده است، همچنین عدالت الهی چنین اقتضا می‌کند که تا وقتی اتمام حجت نگردد، کسی را مورد عذاب و مجازات قرار نمی‌دهد:

﴿مَنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۗ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۗ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ﴿١٥﴾﴾ [الإسراء: ۱۵].

«و ما - هیچ شخص و قومی را - مجازات نمی‌کنیم، مگر این که فرستاده‌ای - برای آنان - بفرستیم».

از این رو، تعداد پیامبران در تاریخ بشریت فراوان است، چون الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ﴿٢٤﴾﴾ [فاطر: ۲۴].

«هیچ ملّتی - از ملّت‌های پیشین - نبوده است که بیم دهنده‌ای به میان شان فرستاده نشده باشد».

رسول الله ﷺ هم از تعداد انبیاء و فرستادگان خبر داده است. ابوذر روایت می‌کند: «عرض کردم: ای رسول خدا، تعداد پیامبران چقدر است؟ فرمود: «ثلاث مائة وبضعة عشر، جمّاً غفيراً» یعنی: «انبوه عظیمی حدود سیصد و سیزده نفر».

و در روایت ابی امامه آمده است که ابوذر گفت: «عرض کردم: ای رسول خدا، تعداد پیامبران چقدر است؟ فرمود: «مِائَةُ أَلْفٍ وَأَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ أَلْفًا، الرَّسُلُ مِنْ ذَلِكَ ثَلَاثُ مِائَةٍ وَخَمْسَةَ عَشَرَ جَمّاً غَفِيراً»^۲.

«یکصد و بیست و چهار هزار بودند که در میان آن‌ها انبوه عظیمی حدود سیصد و

۱- تفسیر قرطبی (۵/۶)

۲- مشکاة المصابیح (۱/۳)، ر.ک: مسند أحمد، (۵/۱۷۸). ناصر الدین البانی محقق المشکاة اسناد این حدیث را صحیح می‌داند.

سیزده نفر، رسول بودند».

سرگذشت بسیاری از پیامبران، برای ما ذکر نشده

شمار زیاد پیامبران و فرستادگان، ما را به این نکته می‌رساند که فرستادگانی که ما نامشان را می‌دانیم و آن‌ها را می‌شناسیم، بسیار اندک هستند، الله متعال نیز در چند مورد به این نکته تصریح نموده است:

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۱۴۶].

«و پیامبرانی - مبعوث کردیم - که پیشتر داستان شان را برایت گفته‌ایم و - هم‌چنین - پیامبرانی که داستان شان را برایت نگفته‌ایم. الله به طور ویژه و بی‌واسطه با موسی ÷ سخن گفت.»
و نیز فرموده است:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾ [المؤمن: ۷۸].

«پیش از تو پیغمبرانی را - برای رهنمود مردمان - فرستاده‌ایم. سرگذشت برخی از آن‌ها را برای تو بازگو کرده و سرگذشت برخی دیگر را برای تو بازگو نکرده‌ایم.»
بنابراین ما نمی‌توانیم سخنان الله متعال و رسول الله ﷺ در مورد اسامی پیامبران را که برای ما بیان کرده‌اند، تکذیب کنیم، ولی با این وجود ما ایمان و یقین داریم به اینکه، الله متعال، انبیاء و فرستادگانی داشته است که ما آن‌ها را نشناخته‌ایم و نسبت به آن‌ها آگاهی نداریم.

انبیاء و رسولان مذکور در قرآن

الله متعال در قرآن بیست و پنج نبی و رسول را یادآور می‌شود. از آن جمله آدم، هود، صالح، شُعَیب، إِسْمَاعِيل، إِدْرِيس، ذَا الْكُفْلِ و مُحَمَّد می‌باشد که در آیات متعددی از آنان یاد می‌کند؛ از آن جمله:

﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ...﴾ [الفتح: ۲۹] «محمد فرستاده الله است».

و در جای دیگری، نام هیجده نفر از آنان را بیان می‌کند:

﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۸۳﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۸۴﴾ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿۸۵﴾ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۸۶﴾﴾ [الأنعام: ۸۳-۸۶].

«این، دلیل و برهان ما بود که به ابراهیم در برابر قومش عطا کردیم؛ درجات هرکه را بخواهیم، بالا می‌بریم. به راستی پروردگارت حکیم داناست.

ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا نمودیم و آن دو را - به سوی حقیقت و خوبی - رهنمود کردیم. پیشتر نیز نوح را - به سوی حق و نیکی - ارشاد نمودیم. و از نژاد نوح - هم کسانی همچون - داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون را - هدایت کردیم - و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

و زکریا، یحیی، عیسی و الیاس را - نیز هدایت کردیم - همگی آنان از بندگان شایسته بودند.

و اسماعیل، ایسح، یونس و لوط را - نیز رهنمود کردیم - و هرکدام - از اینان - را بر جهانیان - زمان خود - برتری دادیم.

پیامبران عرب، چهار نفرند

از این بیست و پنج نفری که در قرآن نام برده شده است، چهار نفرشان عرب بوده‌اند؛ زیرا در حدیث ابوذر که ذکر آن گذشت، آمده است: «منهم أربعة من العرب:

هود، و صالح، و شعیب و نبیک یا أبازر»^۱

«چهار نفر آن‌ها، هود و صالح و شعیب و پیامبر تو ای ابوذر، عرب هستند».

عرب‌های پیش از اسماعیل را «عاربة» و عرب‌هایی که از نسل اسماعیل، پسر ابراهیم خلیل ﷺ، بودند، را مستعربه می‌نامند^۲ و هود و صالح هم از نسل عرب عاربة‌اند.

۱- ابن حبان، الصحيح، ر.ک: البداية و النّهاية (۱/۱۲۰)

۲- البداية و النّهاية (۱/۱۱۹-۱۲۰)

اسباط

تا اینجا پیامبرانی را نام بردیم که نامشان در قرآن با صراحت آمده است؛ قرآن از برخی پیامبران دیگر نیز یاد می‌کند، اما ما نامشان را نمی‌دانیم؛ قرآن از این پیامبران با نام «اسباط»، که یعنی فرزندان یعقوب بودند، یاد می‌کند. تعداد این گروه، دوازده نفر است و قرآن تنها نام یک نفر از ایشان را بیان می‌کند و آن «یوسف» است، اما از یازده نفر نامی به میان نمی‌آید، جز اینکه در آیه زیر بیان می‌دارد که به آنها وحی می‌شده است:

﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۶].

«بگوئید: ما به الله به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان - یعقوب - نازل گردیده است، ایمان داریم».

همچنین می‌فرماید:

﴿أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمَ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَدَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۱۴۰].

«یا می‌گوئید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگانش، یهودی یا نصرانی بودند؟»

پیامبرانی که در سنت نبوی ذکر شده‌اند

پیامبران دیگری هم هستند که ما آنها را از طریق سنت می‌شناسیم و قرآن با صراحت نامی از آنها نبرده که عبارتند از:

۱- شیث

ابن کثیر می‌گوید: «بر مبنای نصّ حدیثی که ابن حبان در صحیح خود از ابوذر و او هم از رسول الله ﷺ روایت می‌کند پنجاه صحیفه بر شیث نازل شده است».^۱

۲- یوشع بن نون

درباره یوشع بن نون، ابوهیریه از رسول الله ﷺ روایت کرده که فرمود:

«غَزَا نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَقَالَ لِقَوْمِهِ لَا يَتَّبِعْنِي رَجُلٌ قَدْ مَلَكَ بُضْعَ امْرَأَةٍ وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَبْنِيَ بِهَا وَلَمَّا يَبْنِ وَلَا آخِرُ قَدْ بَنَى بُنْيَانًا وَلَمَّا يَرْفَعُ سُقْفَهَا وَلَا آخِرُ قَدْ اشْتَرَى عَنَمًا أَوْ خَلِيفَاتٍ وَهُوَ مُنْتَظَرٌ وَلَا دَهَاءَ. قَالَ فَغَزَا فَأَدْنَى لِلْقَرْيَةِ حِينَ صَلَاةِ الْعَصْرِ أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ لِلشَّمْسِ أَنْتِ مَأْمُورَةٌ وَأَنَا مَأْمُورٌ اللَّهُمَّ احْبِسْهَا عَلَيَّ شَيْئًا»^۱.

«یکی از پیامبران در راه الله متعال به جهاد برخاست، به قومش گفت: مردی که تازه ازدواج کرده و هنوز با همسرش همبستر نشده و اراده‌ی همبستری با او را داشته است، و کسی که خانه‌ای ساخته و سقفش را کامل نکرده، و کسی که گوسفند و چیزهای دیگری را خریداری کرده و در انتظار زایمان و بچه‌ی آن‌هاست، هیچ کدام همراه من نیایند، وقت نماز عصر یا نزدیک آن بود که به آبادی رسید، به خورشید گفت: من و تو هر دو مأموریم، بارالها مقداری خورشید را نگه‌دار تا قبل از غروب کارم را یکسره کنم.»

دلیل این که فرد مذکور «یوشع بن نون» بوده است، این سخن رسول الله ﷺ است که فرمود:

«إِنَّ الشَّمْسَ لَمْ تُحْبَسْ إِلَّا لِيُوشَعَ لِيَالِي سَارِ إِلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ»^۲.

«خورشید هرگز برای کسی جز یوشع، حبس نشد، آن هم چند شبی که به سوی بیت المقدس حرکت کرد.»

رادمردان شایسته‌ای که نبوت آن‌ها مشکوک است

۱- ذوالقرنین:

الله متعال داستان ذوالقرنین را در پایان سوره‌ی کهف ذکر فرموده و از جمله خطاب الله متعال به او این است که می‌فرماید:

۱- روایت احمد و مسلم، ر.ک: البداية والنهاية (۳۲۳/۱)

۲- ابن کثیر در البداية والنهاية (۳۲۳/۱) فرمود: تنها امام احمد از این وجه روایت کرده و بر شرط بخاری است.

﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا
يٰۤاَۤا الْقَرْنَيْنِ اِمَّا اَنْ تُعَذِّبَ وَاِمَّا اَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا ﴿۸۱﴾﴾ [الکھف: ۸۶].

«گفتیم: ای ذوالقرنین! - یکی از دو کار، درباره ایشان روا دار: - یا آنان را - در صورت ایمان نیاوردن، با کشتن - عذاب می‌دهی و یا این که نسبت به ایشان خوبی می‌کنی».

اما آیا این خطاب توسط یکی از پیامبران همراهش، به او اعلام شده، یا خودش پیامبر بوده است؟ امام فخر رازی با قاطعیت او را پیامبر می‌داند^۱ و ابن حجر می‌گوید: «از عبد الله بن عمرو نیز همین گونه روایت شده است و ظاهر قرآن هم بر آن دلالت می‌کند»^۲ و علی بن ابی طالب هم از جمله کسانی است که نبوتش را انکار کرده‌اند^۳.

۲- تَبَع:

از تَبَع نیز در قرآن کریم یاد شده است آنجا که الله متعال می‌فرماید:

﴿اَهُمْ خَيْرٌ اَمْ قَوْمُ تَبَعٍ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ اَهْلَكْنَاهُمْ اِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿۳۷﴾﴾ [الدخان: ۳۷].

«آیا آنان بهترند - و از ثروت و قدرت بیشتری برخوردارند - یا قوم تَبَع - که ملوک و شاهان یمن بودند و در همسایگی ایشان می‌زیستند - و کسانی که پیش از آنان بودند؟ - همچون قبائل نوح و عاد و ثمود - . ما آنان را در گذشته هلاک ساخته‌ایم چون مجرم و گناهکار بوده‌اند.»

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَاَصْحَابُ الرَّيسِ وَنَمُوذُ ﴿۱۴﴾ وَعَادُ وَفِرْعَوْنُ وَاِخْوَانُ لُوطٍ ﴿۱۳﴾
وَاَصْحَابُ الْاَيْكَةِ وَقَوْمُ تَبَعٍ كُلُّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدُ ﴿۱۴﴾﴾ [ق: ۱۲-۱۴].

۱- فتح الباری (۳۸۲/۶)

۲- قبلی، همان صفحه

۳- این اثر را حاکم از علی^۴ روایت کرده و گفته است که سند آن صحیح است، ر.ک: فتح الباری

(۳۸۲/۶)

«پیش از اینان، قوم نوح و اصحاب الرّس و قوم ثمود - پیغمبران را - تکذیب کرده‌اند. و همچنین قوم عاد و فرعون و قوم لوط و اصحاب ایکه و قوم تبع، هریک از آنان، فرستادگان الهی را تکذیب کردند و وعده عذاب من درباره ایشان تحقق یافت.»
حال، آیا او پیامبری بوده که بسوی قومش فرستاده شده است و قومش او را تکذیب کردند و الله متعال آن‌ها را هلاک کرد؟ الله متعال عالم‌ترین است.

بهبتر است در مورد نبوت ذی القرنین و تبع توقف کرد

در اثبات نبوت این دو بهتر است توقف کرد، چون با روایت صحیح از رسول الله ﷺ نقل شده که فرمود:

«ما أدري أتبع نبياً أو لا، و ما أدري ذا القرنين نبياً أو لا»^۱

«نمی‌دانم آیا تبع و ذوالقرنین نبی بوده‌اند یا خیر؟» از آنجا این موضوع که برای رسول الله ﷺ نامعلوم بوده است، ما نیز به طور قطع نمی‌دانیم.

۳- خضر

خضر آن بنده‌ی صالحی است که موسی برای فراگیری علم به نزد او رفت، الله متعال ماجرای این دو را در سوره‌ی کهف بیان فرموده است.
روند داستان از چند جهت بر نبوت او دلالت می‌کند:
۱- الله متعال می‌فرماید:

﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا عِلْمًا﴾^{۱۶}

[الکهف: ۶۵].

«و یکی از بندگان ما را یافتند که ما او را مشمول رحمت خود ساخته و از جانب خویش بدو علم فراوانی داده بودیم.»
ظاهراً این رحمت همان نبوت و آن دانش وحی و الهام است.
۲- خطاب موسی به او:

﴿قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَ مِنَّمَا عَلَّمْتَ رُشْدًا﴾^{۱۷} قَالَ إِنَّكَ لَنْ

تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾^{۱۷} وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾^{۱۸} قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ

۱- روایت حاکم و بیهقی. ر.ک: الجامع الصغیر (۱۲۱/۵)

اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿۷۰﴾ قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿۷۱﴾ [الكهف: ۶۶-۷۰].

«موسی به او گفت: آیا - می‌پذیری که من همراه تو شوم و - از تو پیروی کنم بدان تا از آن چه مایه رشد و صلاح است و به تو آموخته شده است، به من بیاموزی؟ - خضر - گفت: تو هرگز توان شکیبائی در همراهی با من را نداری. و چگونه می‌توانی در برابر چیزی که از راز و رمز آن آگاه نیستی، شکیبائی کنی؟! - موسی - گفت: به خواست الله متعال، مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ کاری از تو نافرمانی نمی‌کنم. - خضر - گفت: اگر تو همسفر من شدی، درباره‌ی هیچ چیز از من مپرس تا خودم درباره‌اش با تو سخن بگویم.

پس اگر پیامبر نبوده است، از عصمت برخوردار نمی‌بود و موسی ÷ که پیامبر فرستاده‌ای بزرگوار و دارای عصمت بود، چنین رغبتی به فراگیری علم و دانش از ولی غیر معصوم، نمی‌داشت و عزم سفر و جستجوی وی را نمی‌کرد، آن هم در مدّت زمانی که گویا، هشتاد سال به طول انجامید و زمانی که با او ملاقات کرد، با فروتنی او را گرمی داشت و از علم او بهره برد، همه این‌ها دلالت بر این دارد که او پیامبر بوده و همانند موسی به او وحی می‌شده است. علاوه بر این او، از علم لدنی و اسرار نبوت بهره‌مند بوده که موسی کلیم الله و پیامبر بنی اسرائیل، از معلومات ایشان مطلع نبوده‌اند.

۳- اینکه خضر اقدام به کشتن یک پسر کرد و این کار تنها از طریق وحی و الهام: الله متعال که مالک جهانیان و دانای بی‌همتاست، جایز می‌باشد و این مورد خود می‌تواند دلیلی بر پیامبر بودن و معصوم بودن خضر باشد.^۱

۱- گروه‌هایی از این امت گمراه شده‌اند که دشنام و کارهای زشت انجام می‌دهند، وقتی مورد انکار قرار می‌گیرند، می‌گویند: حقیقت امر، بر خلاف ظاهر است و با داستان خضر ÷، استدلال می‌کنند که کشتی را خراب کرد و پسری را به قتل رسانید، ولی این گمراهی اشکاری است که دروازه‌ی همه شرها و فسادها را، طوری می‌گشاید، که دیگر بستنش ممکن نیست، اما ماجرای نبوت خضر ÷، این دروازه را می‌بندد. سپس هیچ کس از این امت، حق ندارد برخلاف شریعت اسلام عمل کند، چون حلال آن است که الله متعال حلال کرده باشد و حرام هم تنها حرام الله متعال است، پس هرکس برخلاف این شریعت عمل کرد، مانند یک مخالف مورد معاقبه قرار

برای انسان صالح جایز نیست تنها با القائات نفسی و چیزی که به ذهنش خطور می‌کند، به کشتن دیگران اقدام کند، چون افکار و اوهام موجب و دلیل عصمت نمی‌باشد، چرا که اولیاء به اتفاق آراء ممکن الخطا هستند. به این دلیل خضر اقدام به کشتن پسری نابالغ کرد که می‌دانست، وقتی که بزرگ شود کافر می‌شود و والدینش را نیز وادار به کفر می‌کند؛ چون آن‌ها او را بسیار دوست داشتند و قطعاً از او پیروی می‌کردند. کشتن او مصلحت بزرگی داشت که از زنده ماندنش مهم‌تر بود، تا بدین صورت والدینش از کفر و عقوبت آن، در امان باشند. این دلیلی بر نبوت و عصمت خضر از جانب حق تعالی می‌باشد.

۴- وقتی خضر تأویل کارهایش را برای موسی تفسیر نمود، حقیقت مسأله را برایش توضیح داد و همه چیز روشن شد، بعد از همه‌ی این‌ها گفت:

﴿... رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا

﴿[الکھف: ۸۲].

«پروردگارت چنین خواست و من این کارها را خودسرانه انجام ندادم.»^۱ یعنی کارهایی که من انجام دادم وحی و دستور بود.

می‌گیرد، هر ادعایی هم داشته باشد، پذیرفتنی نیست.

۱- بسیاری از دانشمندان، اعتقاد دارند که خضر هنوز زنده است. اخبار زیادی در این باره وارد شده است. ولی این ادعا، دروازه‌ی خرافه‌گرایی و حقه‌بازی را گشوده است، به طوری که بسیاری از افراد، ادعا کرده‌اند که با خضر ملاقات می‌کنند و توصیه‌ها و دستوراتی از او دریافت می‌کنند. این افراد، در این مورد حکایات عجیب و دروغینی را نقل می‌کنند، ولی عقل سلیم آن اخبار را مردود می‌داند.

جمعی از علما و محدثین هم، در تضعیف آن روایات و اخبار دروغین، همت گماشتند. مانند بخاری، ابن دحیه، ابن کثیر، ابن حجر عسقلانی. قوی‌ترین دلیل در مردود دانستن ادعای زنده بودن خضر، این است که هیچ روایت صحیحی، در این باره وجود ندارد و نیز، اگر زنده می‌بود، قطعاً بر او واجب می‌شد که از پیامبر اسلام ﷺ، پیروی و او را یاری کند؛ زیرا الله متعال از تمام پیامبرانش عهد و پیمان گرفته است که اگر در زمان محمد ﷺ، بودند، به او ایمان بیاورند و باورش باشند: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿﴿[آل عمران: ۸۱].

کفرورزیدن به یک پیامبر، کفر به همه آنها است

کفرورزیدن به یکی از پیامبران، انکار و کفر ورزیدن به همه آنهاست، همانگونه که الله متعال فرمود:

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ﴾ [الشعراء: ۱۰۵].

«قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند».

و فرمود: ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ﴾ [الشعراء: ۱۴۱].

«قوم ثمود پیامبران را تکذیب کردند».

و فرمود: ﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ﴾ [الشعراء: ۱۶۰].

«قوم لوط فرستادگان را تکذیب کردند».

مشهور است که گویند: هر امتی رسول خود را تکذیب می‌کرد، درحالی که تکذیب یکی از پیامبران، تکذیب همه به حساب می‌آید، چون همه پیامبران حامل یک رسالت بودند و برای یک دین واحد دعوت می‌کردند و همه را الله متعال فرستاده بود، آنها

«و - به یاد آور - زمانی را که الله از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس فرستاده‌ای نزد شما آمد که آنچه را که با شماست، تصدیق کرد، حتماً به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید. آن گاه فرمود: آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟ گفتند: آری، اقرار کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من نیز همراه با شما، از گواهانم».

رسول الله ﷺ فرمود: اگر موسی زنده بود، چاره‌ای جز پیروی از من نداشت». ابراهیم حربی، در مورد زنده بودن خضر و الیاس و این که از آنها روایاتی نقل می‌شود، از احمد بن حنبل سؤال کرد، در پاسخ فرمود: کسی که سخنی را به غائبی حواله کند، منصف شناخته نمی‌شود و این جز القای شیطان چیزی نیست. (مجموع فتاوی شیخ الاسلام (۳۳۷/۴).

از امام بخاری نیز درباره‌ی خضر و الیاس، سؤال شد: آیا آنها زنده هستند؟ فرمود: چگونه ممکن است زنده باشند در حالی که رسول الله ﷺ، فرمود: «لا یبقی علی رأس مائة سنة من هو علی وجه الأرض أحد». «تا صد سال دیگر، یک نفر هم از کسانی باقی نمی‌مانند که حالا روی زمین زندگی می‌کنند. (مجموع فتاوی شیخ الاسلام (۳۳۷/۴).

جمعی از علمای محقق نیز، به طور مفصل، به بیان دلایل باطل کننده‌ی این خرافه پرداخته‌اند. از آن جمله ابن کثیر، در البداية والنهاية (۳۲۶/۱) و شیخ محمد امین شنقیتی در اضواء البیان (۱۸۴/۴)، و ابن الحجر عسقلانی هم در این باره، رساله‌ای به نام «الزهر النضر فی نبأ خضر»، را تألیف کرد که در مجموعه الرسائل المنبرية ۱۹۵/۲ به چاپ رسیده است.

مجموعه‌ای هستند که هر پیامبر مردم را به پیامبر بعدی مژده می‌داد و هر پیامبری، پیامبر قبل از خود را تصدیق می‌کرد.

از این رو ایمان به برخی و کفر ورزیدن به برخی دیگر، کفر و انکار همه است، و الله متعال بر چنین کسانی نشانه کفر گذاشته و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿١٥١﴾﴾ [النساء: ۱۵۰-۱۵۱].

«همانا کسانی که به الله و فرستادگانش، ایمان ندارند و می‌خواهند میان الله و فرستادگانش فرقی بگذارند - و بگویند که به الله متعال ایمان داریم، ولی به پیغمبران ایمان نداریم - و می‌گویند: به برخی - از فرستادگانش - ایمان داریم و به برخی دیگر ایمان نداریم و می‌خواهند بین کفر و ایمان راهی برگزینند؛ - درحالی که میان کفر و ایمان فاصله‌ای نیست و دو راه بیش تر وجود ندارد: راه کفر و راه دین -، چنین کسانی در حقیقت کافرند. و ما برای کافران عذاب رسوا کننده‌ای آماده کرده‌ایم.»

الله متعال به ما فرمان می‌دهد که در ایمان آوردن میان هیچ کدام از فرستادگانش فرقی نگذاریم، بلکه به همه ایمان داشته باشیم، تا ایمان مان مستحق پذیرش الله متعال باشد:

﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِن رَّبِّهِمْ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُّسْلِمُونَ ﴿١٣٦﴾﴾ [البقرة: ۱۳۶].

«بگوئید: ایمان داریم به الله متعال و آنچه بر ما نازل و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط - یعنی نوادگان یعقوب - نازل شد و به آنچه برای موسی و عیسی آمده است، و به آنچه برای - همه - پیغمبران از طرف پروردگارشان آمده است. میان هیچیک از آنان فرقی نمی‌گذاریم و ما تسلیم - فرمان - الله متعال هستیم.»

و هرکس چنین راهی را بپیماید و به همه پیامبران بدون تبعیض ایمان بیاورد واقعاً هدایت یافته است، اما کسی که مخالفت و انکار کند، گمراه و سرگردان می‌شود؛ همانگونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِۦ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۳۷﴾﴾ [البقرة: ۱۳۷].

«اگر همانند شما، به آن چه که شما ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورند، بطور قطع هدایت می‌شوند و اگر از حق رویگردانی کنند، پس راه مخالفت و دشمنی را در پیش گرفته‌اند. الله تو را در برابر شر آن‌ها، کفایت خواهد کرد و او، شنوا و داناست.»

الله متعال پیامبر این امت و پیروان او، که میان هیچیک از پیامبران الهی تفاوتی قائل نشده‌اند، را مورد مدح و ستایش قرار داده و می‌فرماید:

﴿ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِۦ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِۦ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ءُفْرًاكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿۲۸۵﴾﴾ [البقرة: ۲۸۵].

«پیامبر و مؤمنان به آن چه از جانب پروردگارش به او نازل شده، ایمان دارند؛ همگی به الله و فرشتگانش و به کتاب‌ها و پیامبرانش ایمان داشته، - می‌گویند: - میان هیچیک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم - و به همه ایمان داریم.»

و کسانی را که میان فرستادگانش فرق نمی‌گذارند، به اجر و پاداش بزرگ وعده داده است و می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿۱۵۲﴾﴾ [النساء: ۱۵۲].

«و آنان که به الله و پیامبرانش ایمان آوردند و میان هیچیک از ایشان - از نظر ایمان - فرق نگذاشتند - و به همه ایمان آوردند، - الله پاداش شان را خواهد داد. و الله، آمرزنده‌ی مهرورز است.»

همچنین الله متعال اهل کتاب - یهود و نصاری - را مذمت و نکوهش می‌کند؛ چون به برخی از پیامبران ایمان آوردند، و به برخی دیگر کفر ورزیدند:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُۥ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۹۱﴾﴾ [البقرة: ۹۱].

و هنگامی که به آنان گفته می‌شود: به آنچه الله نازل کرد، ایمان بیاورید، می‌گویند: ما به چیزی ایمان می‌آوریم که بر خود ما نازل شده باشد و - بدین ترتیب - به غیر آن، کفر می‌ورزند؛ درحالی که این آیات، حق است و تصدیق‌کننده‌ی تورات.

نبوت را جز با دلیل برای کسی اثبات نمی‌کنیم

علمای تفسیر، سیره و تاریخ، نام پیامبران زیادی را ذکر کرده‌اند، این نام‌ها یا به نقل از بنی اسرائیل می‌باشد و یا با تکیه بر گفته‌هایی که صحّت آنها ثابت نشده است؛ هرکدام از آن روایات و گفته‌ها، مخالف قرآن و سنت ثابت رسول الله باشد، آن را ردّ می‌کنیم؛ مانند ادعای کسانی که گفته‌اند: «سه نفر فرستاده‌ای که برای تبلیغ دین به شهری فرستاده شدند، - که داستان شان O در سوره‌ی یاسین ذکر شده \times از پیروان عیسی بودند، و نیز می‌گویند: جرجیس و خالد بن سنان هر دو بعد از عیسی \div مبعوث شدند»^۱.

ما همه این‌ها را مردود می‌دانیم، چون در حدیث صحیح روایت شده که بین عیسی بن مریم و پیامبران O پیامبر دیگری نیامده است؛ بنابراین فرستادگان مذکور در سوره‌ی یاسین، یا قبل از عیسی مبعوث شده‌اند که ادعای مورد قبول نیز همین است، یا از جانب عیسی روانه شده‌اند، که این نیز بعید به نظر می‌رسد، چون الله متعال خبر داده که خود آن دات متعال آن‌ها را فرستاده و واژه‌ی «رسول» وقتی که بطور مطلق ذکر شود، به اصطلاح معروف برمی‌گردد، یعنی رسول الله.

روایتی هم که می‌گوید: خالد بن سنان یکی از پیامبران عرب بوده است و قومش او را از بین بردند، درست نیست، چون مخالف حدیث صحیح رسول الله O است؛ مبنی بر این که پیامبران عرب، چهار نفر بودند.

اما روایات بنی اسرائیل پیرامون نام برخی از پیامبران، از قرآن و سنت دلیلی بر آن یافت نمی‌شود، پس نه آن‌ها را تصدیق می‌کنیم و نه تکذیب، زیرا خبرشان احتمال صدق و کذب را دارد.

فصل دوم:

نیاز بشریت به پیامبران و رسالت آسمانی

مقدمه

اگر در زمان‌های قدیم، مردم با پیامبران جدال می‌کردند، دانش آن‌ها را مردود قلمداد کرده و از ایشان روی گردان می‌شدند، بشر امروز در قرن بیستم، که به اوج پیشرفت مادی نایل آمده، در اعماق اقیانوس‌ها غواصی می‌کند، در فضا به گشت و گذار می‌پردازد، اتم را شکافته، و بسیاری از انرژی‌های پنهان هستی را کشف و ضبط نموده، با شدت بیشتری با پیامبران وارد بحث و جدال می‌شوند و علوم و معارف شان را مردود می‌شمارند، و بیش از گذشته از آن‌ها رویگردانی می‌کنند، حال بشر امروز نسبت به پیامبران و تعالیم ایشان، همچون حال گورخران فراری هستند وقتی که شیر درنده‌ای را می‌بینند با آن چنان شدت راه فرار در پیش می‌گیرند که به هیچ چیز توجه نمی‌کنند:

﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ الذِّكْرِ مُعْرِضِينَ ﴿٤٩﴾ كَانَهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ ﴿٥٠﴾ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴿٥١﴾﴾

[المدثر: ۴۹-۵۱].

پس آنان را چه شده که از پند - قرآن - روی گردانند؟ گویا درازگوشان رمیده‌ای هستند. که از - چنگال - شیری گریخته‌اند.

بشر امروز بیش از گذشته، در برابر پیامبران و آموزه‌های ایشان امتناع می‌ورزند؛ زیرا فریب دانش خود را خورده‌اند و پیرو مردانی هستند که در عصرهای گذشته و قبل از ایشان زیسته‌اند.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَعْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ عَنِّي حَمِيدٌ ﴿٦﴾﴾ [التغابن: ۶].

این - بدبختی و عذاب آخرت - بدان خاطر است که پیغمبران شان با دلائل روشن و مطمئن، به نزدشان می‌آمدند اما آن‌ها می‌گفتند: آیا یک انسان، ما را هدایت کند؟ - مگر می‌شود انسان‌هایی همچون خودمان پیغمبران الله متعال شوند؟ بدین وسیله کفر

ورزیدند و رویگردان شدند، و الله متعال هم بی‌نیاز - از ایمان و اطاعت ایشان - است و - همیشه هم - بی‌نیاز است و سزاوار ستایش و سپاس.

امروز شیاطین انس و جن، در عقل و اندیشه‌ی بشر دمیده و آن‌ها را به سرکشی در برابر الله متعال و شریعت او، وامیدارند و از آموزه‌های پیامبران به بهانه‌هایی همچون: دین مانعی برای عقل، عامل توقف کاروان زندگی و سد راه پیشرفت و ترقی تمدناست، روی گردانده است.

امروز کشورهایی در جهان وجود دارند که مبنای قوانین و مقررات در آن‌ها، بر مخالفت با تعالیم آسمانی و آموزه‌های پیامبران بنا شده است. حتی در برخی از آن کشورها، زیر بنای قوانین بر الحاد و دین ستیزی است که امروز به «سکولاریزم»^۱ معروف است، بسیاری از حکومت‌هایی هم که بر مسلمین حکمرانی می‌کنند، بر این رویه راه می‌پیمایند و مردم عوام تنها به این قید، که در یکی از مواد قانونی گفته شده باشد: «دین حکومت اسلام است» راضی هستند. اما در واقع این ماده هم، با مواد قبل و بعد خود و قوانینی که در جامعه اجرا می‌شود، منهدم می‌گردد.

آیا صحیح است که بشر امروز به جایی رسیده که از پیامبران الهی و آموزه‌هایشان بی‌نیاز باشد؟ آیا درست است که بشر امروز می‌تواند دور از راه و روش فرستادگان الله متعال، راه درست زندگی را بیابد؟!

برای پاسخ به این سؤال کافی است به اوضاع کشورهای به اصطلاح پیشرفته و متمدنی همچون: آمریکا، بریتانیا، فرانسه، روسیه و چین، نگاهی گذرا بیندازیم تا ببینیم چه بدبختی‌هایی بر آن جامعه‌ها سایه انداخته است، ما منکر پیشرفت سطح بالای مادی و صنعتی‌ای کشورها نیستیم، اما از جنبه‌ی معنوی که پیامبران الهی و آموزه‌هایشان جهت اصلاح و تصحیح آن آمدند، بسیار سقوط کرده و به انحطاط کشیده شده‌اند. کسی نمی‌تواند انکار کند که بحران‌های روحی و بیماری‌ها و عقده‌های روانی - امروز - نشانه‌ی بارز جهان متمدن است.

انسان در جهان متمدن امروز انسانیت را از دست داده و خود را باخته است. به همین دلیل است که در این کشورها، جوانان متمرّد و سرکش هستند و علیه همه ارزش‌ها و اخلاق و موقعیت‌ها و قوانین و مقررات، گردنکشی می‌کنند؛ حتی از زندگی

خود بیزارند و آن را قبول ندارند و در شرق و غرب، در پی ندایی هستند که فلسفه یا راهی را بیابند که گمان می‌کنند آسایش و آرامش در آن یافت می‌شود.

جهان غرب آنچنان به تباهی تبدیل شده است که جرم و جنایت استخوان‌هایش را خرد و فاسد کرده، انحراف و بی‌بند و باری در آنجا حاکم است، و فحشا و فساد، پایه‌های دولت‌ها را، به لرزه درآورده، آنچه پنهان است فراتر از آشکارش می‌باشد، و آنان که امروز به جهان پیشرفته و متمدن معروف شده‌اند، با دست خود خانه‌های خود را تخریب می‌کنند و تمدنشان آن‌ها را نابود می‌کند. آن تمدن، سمومی را ترشح می‌کند که در مردمش سرایت کرده و آنان را به قتل می‌رساند، و جوامع را از هم می‌پاشد. کسانی را که امروزه آن‌ها را جهان متمدن و پیشرفته می‌گوییم، به پرنده‌ی تنومندی می‌مانند که می‌خواهد با یک بال در کرانه‌های آسمان، اوج گیرد.

ما برای اصلاح قلب‌هایمان، برانگیختن درون مان و هدایت عقل‌هایمان، نیازمند پیامبران و آموزه‌های حیاتبخش ایشان، هستیم...

ما برای شناخت هدف زندگی، ارتباط با زندگی و آفریننده آن، به پیامبران و آموزه‌های آنان، نیازمندیم.

ما نیازمند ایشان هستیم تا سرگردان و تباه نشویم و در منجلاب گرفتار نگردیم.

سخنی ارزنده از ابن قیم

ابن قیم / در رابطه با نیاز مردم به پیامبران و آموزه‌های ایشان، می‌گوید: «از اینجا فهمیده می‌شود که بندگان بیش از هر ضرورتی، نیازمند شناخت پیامبران و تعالیم و برنامه و شریعتی هستند که با خود آورده‌اند، باید اخبارشان را تصدیق و فرمان‌هایشان را اطاعت کنند؛ چرا که در دنیا و آخرت، هیچ راهی بسوی نیک بختی و رستگاری نیست، جز به دست پیامبران وجود ندارد و هیچ راهی برای تشخیص و شناخت دقیق پاک و ناپاک یافت نمی‌شود، مگر از طرف آن‌ها؛ و فقط به وسیله آن‌ها، رضای الله متعال بدست می‌آید؛ از این، رو اخلاق نیکو و کردار و گفتار پاک و درست، تنها راه و روش و شریعت آن‌هاست؛ پس ایشان معیار برتری هستند و گفتار و اخلاق با آن‌ها سنجیده می‌شود و با پیروی از آن گمراهان از هدایت یافتگان جدا می‌شوند؛ نیاز بشر به آن‌ها، از نیاز بدن به روح، نیاز چشم به نور، و نیاز روح به زندگی، بیشتر است؛

خلاصه هر ضرورت و نیازی فرض شده باشد، نیاز بشر به پیامبران خیلی از آن بیشتر است.

شخصی را تصور کن که تو را راهنمایی می کند، اگر برای یک چشم به هم زدن، تو را راهنمایی نکند، قلبت فاسد می گردد و به مانند یک ماهی است که از آب فاصله گرفته و در ظرفی گذاشته شده باشد، حال بنده ای که قلبش از پیامبر و آموزه هایش، فاصله گرفته باشد، نیز چنین و شاید بیشتر از این است؛ اما تنها قلبی این را درک می کند، که زنده باشد، زیرا مرده احساس درد نمی کند.

حال اگر سعادت دنیا و آخرت انسان، به هدایت و برنامه ی پیامبران \odot وابسته است، بر هرکسی که دلسوز و خیرخواه خویش است، و می خواهد نجات یابد، واجب است که آن قدر از هدایت و راه و روش و سیره واحوال ایشان، یادبگیرد که از جاهلان جدا گردد و در شمار پیروان و حزب ایشان قرار گیرد. فضل و بزرگی هم در دست الله متعال است و به هرکس بخواهد می بخشد، و الله متعال دارای فضل بزرگی است»^۱.

ابن تیمیه نیاز به پیامبران و رسالت شان را بیان می کند

از جمله کسانی که این موضوع را مورد بررسی و تبیین قرار داده، شیخ الاسلام ابن تیمیه / است، که می فرماید: «رسالت آسمانی برای بندگان ضروری است، و نیازشان به آن بیشتر از نیاز به هر چیز دیگری است. رسالت الهی روح، نور و حیات جهان است؛ اگر جهان فاقد نور، حیات و روشنی باشد، جز فساد چه چیزی در آن هست و کدام خیر و صلاحی در آن باقی می ماند؟! دنیا تاریک و ملعون است، مگر جایی که خورشید رسالت در آن تابیده باشد. انسان هم مادامی که خورشید رسالت در قلبش تابش نکند و به روح و حیات آن نایل نگردد، در تاریکی به سر می برد و مرده محسوب می شود؛ همانگونه که الله متعال می فرماید:

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۲۲﴾ [الأَنْعَام: ۱۲۲].

«آیا - دل - مرده‌ای که زنده‌اش کردیم و نوری فرارویش قرار دادیم، که در پرتو آن نور در میان مردم راه برود، مانند کسی است که در تاریکی‌ها به سر می‌برد و نمی‌تواند از آن بیرون آید؟ این گونه، کردار کافران در نظرشان آراسته شد.»

این توصیف مؤمن است، در اصل مرده بود و در تاریکی جهل بسر می‌برد، ولی الله متعال با روح رسالت آسمانی و نور ایمان، او را زنده کرد و برایش نوری قرار داد که در میان مردم با آن راه برود، ولی کافر هم چنان دارای قلب مرده است و در تاریکی‌ها بسر می‌برد».

وی در ادامه می‌گوید: «الله متعال رسالتش را روح نام گذاری کرده، چون اگر روح نباشد، زندگی هم وجود ندارد؛ همانگونه که می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ﴾ [الشوری: ۵۲].

«و همان گونه - که بر پیامبران گذشته وحی کردیم - قرآن حیات‌بخش را نازل نمودیم. پیشتر تو نمی‌دانستی که کتاب و ایمان چیست. ولی آن - وحی - را نوری قرار دادیم که با آن، هریک از بندگانش را که بخواهیم، هدایت می‌کنیم.»

در اینجا الله متعال دو اصل را یادآور می‌شود: روح و نور؛ روح زندگی، و نور روشنایی است».

همچنین می‌گوید: «الله متعال وحی را، که زندگانی و روشنایی قلب‌هاست، به آب باران تشبیه می‌کند که از آسمان فرود می‌آید و زمین را زنده می‌کند. هم چنین به آتشی تشبیه می‌کند، که نور از آن حاصل می‌گردد. همانگونه که در این آیه می‌فرماید:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُمْ بِقَدْرِهَا فَأَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهَا كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾ [الرعد: ۱۷].

«- الله متعال - از آسمان آب باران نازل کرد و بدین ترتیب در هر دره‌ای به اندازه‌ی گنجایش و ظرفیتش سیلاب جاری شد و آن‌گاه بر روی سیلاب کف‌های زیادی نمایان گشت. چنان که از فلزاتی که برای به‌دست آوردن زیور آلات و وسایل زندگی ذوب می‌کنند، کفی همچون کف سیلاب پدید می‌آید؛ بدین سان الله، حق و باطل را مثال

می‌زند. ولی کف‌ها از میان می‌روند و آن‌چه به مردم سود می‌رساند، در زمین می‌ماند. الله این‌گونه مثال می‌زند».

شیخ الاسلام بعد از بیان این آیه فرمود: «الله متعال علم را به آب نازل شده از آسمان تشبیه نمود؛ چون قلب با علم شرعی زنده است، همانگونه که زنده بودن بدن وابسته به آب است، همچنین قلب‌ها را به رودخانه‌ها تشبیه فرمود؛ چون قلب جایگاه علم و دانش است، همچنان که رودخانه‌ها محل آب است؛ برخی قلب‌ها گنجایش علم فراوانی دارد، همانگونه که برخی دره‌ها و رودخانه‌ها، آب زیادی را در خود جای می‌دهند. برخی دیگر از قلب‌ها، جای کمی برای علم دارند، همان طور که برخی از رودها، جای کمی برای آب دارند.

الله متعال بیان می‌دارد، که به خاطر درهم رفتن و مخلوط شدن آب‌ها، مقداری کف روی سیلاب می‌آید، ولی آب، آن کف‌ها را دور انداخته و از خود جدا می‌کند و همه پنهان می‌شوند و آن‌چه برای مردم مفید است، در زمین قرار می‌گیرد. قلب‌ها هم به همان صورت، با شهوات و شُبُهات آمیخته می‌شوند، سپس مخفی شده و می‌روند و ایمان و قرآنی که برای مردم و صاحب قلب، سودمند هستند، در آن مستقر شده و جای می‌گیرند. الله متعال فرمود:

﴿وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِّثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴿١٧﴾﴾ [الرعد: ۱۷].

«چنان که از فلزاتی که برای به‌دست آوردن زیور آلات و وسایل زندگی ذوب می‌کنند، کفی همچون کف سیلاب پدید می‌آید؛ بدین سان الله، حق و باطل را مثال می‌زند».

سپس شیخ الاسلام رحمه الله متعال بیان کرد که این دو مثال هردو نظیر دارند آنهم دو مثالی که در سوره‌ی بقره الله متعال می‌فرماید:

﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٧﴾ صُمْ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿١٨﴾ أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصْبِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ هُوَ يُضِلُّ بِالْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾﴾ [البقرة: ۱۷-۱۹].

«مثال این گمراهان، همانند کسی است که آتشی بر می‌افروزد؛ همین که آتش اطرافش را روشن می‌کند، الله نورشان را از میان می‌برد و آنان را در انبوهی از تاریکی‌ها رها می‌نماید؛ به گونه‌ای که یارای دیدن هیچ چیزی را ندارند. - در حقیقت انسان‌های - گر، گنگ و کوری - هستند که به راه حق - باز نمی‌گردند. یا همانند کسانی هستند که گرفتار بارانی توفنده و آکنده از تاریکی و رعد و برق شده‌اند و از ترس مرگ انگشتان‌شان را در گوش‌هایشان قرار می‌دهند، تا از صدای صاعقه، در امان بمانند. و الله، بر کافران احاطه‌ی کامل و مطلق دارد».

بعد از اینکه شیخ الاسلام / مؤمن را توصیف کرد، می‌گوید: «اَمَّا کافران در تاریکی‌های کفر و شرک به سر می‌برند و زنده نیستند اگرچه دارای حیات حیوانی باشند، ولی حیات روحانی و عالی ندارند که سبب آن ایمان است و به وسیله‌ی آن بنده به سعادت و رستگاری دنیا و آخرت نائل می‌گردد؛ زیرا الله متعال پیامبرانش را بین خود و بندگان واسطه قرار داده تا از طریق آن‌ها سود و زیان را به آن‌ها معرفی کند و آنچه برای زندگی این دنیا و معادشان مصلحت است، تکمیل گرداند. همگی آنان مبعوث شده‌اند تا مردم را به سوی الله متعال دعوت کنند و راه رسیدن به او را به آن‌ها نشان دهند و عاقبت و فرجام‌شان را بعد از رسیدن به الله متعال، تبیین کنند».

سپس شیخ الاسلام اصولی را بیان می‌نماید، که بدان‌ها اشاره می‌کنیم:

اصل اول: اثبات صفات، توحید، قَدَر و بیان نعمت‌های الله متعال در مورد اولیاء الله متعال و دشمنان او، یعنی همان قصه‌هایی که الله متعال برای بندگان خود ذکر فرموده و ضرب‌المثل‌هایی که زده است، را در بر می‌گیرد.

اصل دوم: دربرگیرنده جزئیات قوانین، امر، نهی، مباح و بیان آنچه الله متعال می‌پسندد و نمی‌پسندد، می‌باشد.

اصل سوم: شامل ایمان به آخرت، بهشت، دوزخ، پاداش و مجازات، است.

سپس بیان می‌دارد که «مدار و محور آفرینش، خوشبختی و رستگاری به این اصول وابسته است و جز از طریق پیامبران راهی برای شناخت این اصول وجود ندارد؛ زیرا عقل به تنهایی قادر به هدایت بسوی جزئیات این اصول و شناخت حقیقت‌شان نیست، اگرچه در مجموع بتواند نیاز و ضرورت آن‌ها را هم درک کند؛ مانند مریضی که می‌داند

نیازمند پزشک و مداواست، ولی جزئیات بیماری و نوع داروی مورد نیازش را نمی‌داند»^۱.

مقایسه‌ای بین نیاز بدن به علم طب و نیاز روح به علوم پیامبران

ابن القیم / در کتاب نفیس خود، «مفتاح دار السعادة»، مقایسه‌ای انجام داده است و در آن بحث، بیان فرموده که نیاز مردم به شریعت الهی، بیش از نیازشان به علم پزشکی است، با وجود این که مردم برای تندرستی بدن، بشدت محتاج علم پزشکی هستند.

وی می‌گوید: مردم بیش از هر چیزی، نیاز مبرم به رسالت آسمانی دارند و این نیاز اصلاً با نیاز به علم پزشکی قابل مقایسه نیست؛ مگر نمی‌بینی بسیاری از مردم بدون پزشک به زندگی‌شان ادامه می‌دهند و تنها در شهرهای بزرگ پزشک یافت می‌شود؛ اما بادیه‌نشینان و چادرنشینان و عامه‌ی بنی آدم، محتاج پزشک نمی‌شوند و بدنی سالم‌تر و طبیعتی قوی‌تر از کسانی که وابسته به پزشک هستند، دارند. شاید عمرشان هم مثل هم است، الله متعال بر حسب سرشت، آدمی را طوری آفریده که آن چه مفید است، را بخورد و از خوردنی‌های مضر دوری کند و به هر قومی در بدست آوردن دارو، عرف و عادت داده، تا جایی که بسیاری از اصول و قوانین پزشکی، برگرفته از تجربه، عرف و عادت مردم است.

اما شریعت بر مبنای وحی محض و معرفتی مواقع خشنودی یا ناخشنودی الله متعال، از کارهای اختیاری بندگانش، قرار دارد. نیاز به تنفس چه رسد به غذا و آب است، چون نهایت چیزی که از عدم تنفس، آب و غذا پدید می‌آید، مرگ بدن و بی‌روح شدن آن است، ولی از نبود شریعت فساد روح و قلب پدید می‌آید و این هلاکت ابدی است؛ فاصله‌ی زیادی بین این هلاکت و هلاکت بدن، بر اثر مرگ، است؛ بنابراین، هرگز مردم به چیزی نیازمندتر از شرع پیامبر ﷺ، پرداختن به آن، دعوت به سوی آن، استقامت بر ادامه‌ی آن، جهاد و مبارزه با کسانی که از آن بیرون رفته‌اند تا وقتی که

۱- ابن تیمیه، مجموع الفتاوی (۹۳/۹-۹۶)

بدان بازگردند، نبوده‌اند و هرگز جهان بدون آن اصلاح نخواهد شد و هیچ راهی برای رسیدن به سوی بزرگترین موقّقت و کامیابی وجود ندارد، جز با عبور از این پل»^۱.

آیا عقل می‌تواند بی‌نیاز از وحی باشد

مردم گمان می‌کنند امکان دارد، با عقلی که موهبت الهی است، از پیامبران و رسالت آسمانی بی‌نیاز باشند، برای همین است که می‌بینیم قوانینی وضع می‌کنند، حلال و حرام تعیین می‌کنند، برنامه ریزی کرده و کارهایشان را توجیه می‌کنند؛ در تمام این امور استنادشان تنها به عقل است، که خوب و بد و پسندیده و ناپسند را تعیین می‌کند؛ در گذشته نیز کسانی بودند که اینگونه حرف‌ها می‌زدند؛ از آن جمله «برهمانیان» می‌باشند. آنان فرقه‌ای از مجوس بودند که ادعا می‌کردند فرستادن پیامبران کار بیهوده‌ای است و شایسته‌ی الله متعال حکیم نیست؛ چون عقل از پیامبران بی‌نیاز است، زیرا اگر شریعتی که پیامبران آورده‌اند، موافق با حکم عقل و خوب باشد، عقل خود آن را انجام می‌دهد، اما اگر مخالف با عقل و بد باشد، در صورتی که بدان نیاز داشته باشد، انجام می‌دهد، در غیر این صورت آن را ترک می‌کند»^۲.

در عرصه‌ی استدلال و احتجاج، جایز نیست مسلمان، بی‌درنگ قدرت تشخیص زیبایی و زشتی عقل را انکار کند، «چرا که الله متعال بندگان را بر تشخیص زشت و زیبا سرشته و در آفرینش عقل‌هایشان چنین ادراکی را کار گذاشته است؛ همانگونه که آن‌ها را بر تشخیص بین مفید و مضر و سازگار و ناسازگار با خودشان، از انواع مختلف، را قرار داده است.

فطرت اوّل - منظور قدرت تشخیص خوب و بد است - از ویژگی‌های منحصر به فرد انسان، در میان سایر حیوانات است؛ امّا فطرت دوم - سرشت بنده در فرق گذاشتن بین مفید و مضر و... است - در بین تمامی حیوانات مشترک است»^۳.

اکنون نزاع بر امور ذیل است:

اوّل: مسائلی وجود دارد، که مصلحت انسان در آن می‌باشد اما انسان نمی‌تواند آن را با عقل مجرّد، درک کند؛ چون از دایره و محدوده‌ی عقل خارج است. «عقل چگونه

۱- مفتاح دار السّعادة (۲/۲)

۲- لوامع الأنوار البهية (۲۵۶/۲)

۳- مفتاح دار السّعادة (۱۱۶/۲)

می‌تواند الله متعال را با نام‌ها و صفاتش بشناسد...؟ و نیز جزئیات شرع و دینی را که الله متعال برای بندگان تشریح فرموده، بدانند؟! یا چگونگی محبت الله متعال، خشنودی و ناخشنودی او را درک کند؟ چگونه پاداش و سزا و وعده‌هایی را که به دوستان و اولیای خود داده، یا تهدیداتی را که برای مخالفین و دشمنان تعیین کرده، مقادیر و کیفیت و درجاتش را بدانند؟ از کجا غیبی را بشناسند که الله متعال جز پیامبری که از او خشنود باشد، کسی را از آن آگاه نکرده و دیگر چیزهایی که پیامبران از جانب الله متعال آورده‌اند ابلاغ می‌کنند و عقل راهی بسوی معرفتشان ندارد.»^۱

دوم: آن چه عقل قادر به درک خوب یا بد آن است، به صورت اجمالی و بدون تفصیل درکش می‌کند و اگر جزئیات را هم بداند - البته به صورت ناقص نه بطور فراگیر -، تنها برخی از جزئیات را درک می‌کند. «مثلاً عقل خوب بودن عدالت را درک می‌کند، اما اینکه فلان عمل عادلانه است یا نه، از تشخیص آن عاجز است.»^۲

سوم: گاهی عقل در مورد یک کار حیران و سرگشته می‌شود، زیرا آن کار هم سود دارد و هم زیان و عقل نمی‌داند زیان آن بیشتر است یا سود آن؛ بنابراین عقل در برابر آن متوقف می‌شود. آن گاه دین و قوانین آن می‌آیند و مردم را به آن چه که سود دارد، دستور می‌دهند و از آن چه که زیان دارد، باز می‌دارند. هم‌چنین کاری که برای شخصی سود و برای دیگری زیان دارد، عقل قادر به درک آن نیست، بلکه بیان آن به عهده‌ی شریعت است تا کسی را که آن کار برایش سود دارد، به آن دستور دهد و دیگری را که آن کار برای او زیان دارد، از انجام آن کار باز دارد. گاهی یک کار به ظاهر مفید است و در باطن مضر، یا بر عکس؛ عقل به ضرر و فایده آن راه نمی‌یابد، بنابراین شریعت مفید و مضر و برتری هرکدام را بیان می‌نماید.»^۳

شیخ الاسلام در این رابطه می‌گوید: «آن چه پیامبران با خود آورده‌اند، عقل از شناخت آن عاجز است و چیزی نیاورده‌اند که عقل باطل بودنش را بداند، پس آن‌ها از اخباری سخن می‌گویند که عقل در مقابل آن حیرت زده و سرگشته است نه آن چه عقل محال و ناممکن می‌پندارد.»^۴

۱- مفتاح دار السعادة (۱۱۷/۲)

۲- قبلی، همان صفحه

۳- قبلی، همان صفحه.

۴- قبلی، همان صفحه.

چهارم: آنچه عقل بدان دست می‌یابد، اگر صحیح هم باشد، چیزی جز فرضیاتی نیست که گاهی نظرات متناقض و دیدگاه‌های الحادی، را با خود به همراه دارد. و اگر آن نظرات ماندگار و باقی بودند- در زمان غیبت وحی - تخمین‌های متعدّد وجود می‌داشت که در آن حق با باطل مشتبه بود.

باطل بودن قول برهمائیان

برای باطل کردن گفته‌های برهمائیان که مدعی بی‌نیازی عقل از وحی بودند، نیازی به ایراد دلیل و برهان نداریم، بلکه آن‌ها را به مبدأ پیدایش این ادعا رهنمون می‌شویم. یکی از رهبران این فرقه، در قرن بیستم، با افتخار می‌گوید: «وقتی که «گاو» را می‌بینم، احساس نمی‌کنم یک حیوان را می‌بینم! چون من گاوپرستم و در برابر همه جهان، از پرستش آن دفاع خواهم کرد».

آری! عقل بی‌نیاز از وحی الهی او را رهبری کرد به این‌که، مادرِ گاو او بر مادر واقعی‌اش، که وی را به دنیا آورده، برتری داشته باشد و می‌گوید: «مادرِ گاو من از چندین جهت بر مادر واقعی‌تر دارد، زیرا مادر واقعی یک یا دو سال به ما شیر داده، ولی در عوض، در تمام مدّت عمر انتظار خدمت ما را دارد، اما مادرِ گاو، همیشه به ما شیر می‌دهد و در مقابل، چیزی از ما طلب‌کار نیست، جز غذای عادی...». هم‌چنین این گاو پرست مقایسه مادرش با گاو شیری را ادامه داده و دلایلی ارائه می‌دهد مبنی بر این‌که، مادرِ گاو او، از مادر حقیقی‌ش، بهتر است، تا این‌که می‌گوید: «میلیون‌ها هندو برای گاو تعظیم می‌کنند و من هم یکی از آن میلیون‌ها شخص هستم».

مدّتی قبل هم در یک مجلّه‌ی عربی کویتی، پیرامون معبدی بزرگ، که با گرانیت سفید پوشیده شده بود و هر روز از جاهای مختلف هند، هدایای گران‌بها به سوی آن سرازیر می‌شد، مطالبی خواندم و تنها چیزی که باقی می‌ماند، این است که بدانی «خدایانی که در آن معبد بزرگ، برایشان هدایا و نذورات فرستاده می‌شود، فقط موش‌ها هستند».

این تنها بخشی از سخنان و دیدگاه‌های بیهوده کسانی است که عقل بی‌نیاز از شرع، آنان را رهبری می‌کند!

زمینه‌های فعالیت عقل

کسانی که می‌خواهند به وسیله عقل، از وحی الهی بی‌نیاز شوند، ستم بزرگی را در حق عقل روا می‌دارند و انرژی آن را غیر جای خودش هدر می‌دهند. «زیرا عقل ویژگی‌ها، میدان و قدرت مختص به خود را دارد و وقتی که خارج از مقتضیات خاص خود بکار برده شود، درست عمل نمی‌کند و از حدودش خارج می‌شود، در صورتی که در غیر میدان خود به جریان انداخته شود، واژگون شده و می‌لغزد و در صورتی که بالاتر از قدرت و توانش، بر آن تکلیف شود، بهره‌ای جز ناتوانی و درماندگی نخواهد داشت».

عرصه‌ی فعالیت عقل، جهان مادی و محسوس یا جهان طبیعت است. میدان گسترده‌ای که در آن به گردش و جریان در می‌آید، موجودات پنهان آن را کشف و استخراج، میان علت‌ها و معلول‌ها و مقدمات و نتایج ارتباط برقرار می‌کند و به کشف و اختراع می‌پردازد، با کسب مهارت در علوم سودمند، در عرصه‌های مختلف زندگی فعالیت می‌کند و کاروان پیشرفت [مادی] بشر را پیش می‌برد.

ولی همین که عقل مجبور شود، به جایی خارج از محدوده‌اش، یعنی ماوراء طبیعت، وارد شود، قطعاً بعد از مدتی طولانی از کاوش و خستگی طاقت‌فرسا، با نتایجی برمی‌گردد که نه تشنه‌ای را سیراب می‌کند و نه بیماری را شفا می‌دهد، بلکه به بیراهه رفته و جز هذیان‌گویی چیزی برای گفتن ندارد»^۱.

جایگاه عقل در شریعت

خیلی از مردم گمان می‌کنند که وحی الهی، عقل را کنار گذاشته، روشنی آن را خاموش کرده و آن را به فراموشی سپرده است! ولی این پنداری دروغ است و به هیچ وجه صحت ندارد؛ زیرا وحی الهی، عقل‌ها را متوجّه نگاه عمیق و تدبّر در جهان هستی کرده، انسان را به آباد کردن زمین و به بهره‌وری از آن تشویق و ترغیب نموده است. در عرصه‌ی علمی که از سوی الله متعال نازل شده‌اند، وظیفه و نقش عقل این است که

به نظر و استدلال در آن‌ها پرداخته و صحت نسبت آن‌ها به الله متعال را به اثبات برساند؛ اگر صحت آن‌ها آشکار گردید، باید از همه جوانب وحی الهی آگاه شود، و عقلی را که بخشش الله متعال به او است، در فهم و درک و تدبّر وحی به کار گیرد، سپس برای تطبیق و اجرای آن، توان خود را به کار انداخته و سعی خویش را مبدول دارد.

نسبت وحی و عقل، مانند نسبت شعاع خورشید یا نور، با چشم است، عقل، بدون وحی برای انسان بهره‌ی چندانی ندارد؛ همانگونه که انسان بینا، بدون نور نمی‌تواند در تاریکی از چشم‌هایش استفاده کند. ولی همین که خورشید تابید و نورش منتشر گردید، از چشمانش نهایت استفاده را می‌برد؛ صاحبان عقل هم در صورتی که پرتو وحی بر عقل و قلب شان بتابد، بصیرت و هدایت می‌یابند.

﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَرُ وَلَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ [الحج: ۴۶].

«این چشم‌ها نیستند که کور می‌گردند، بلکه این دل‌های درون سینه‌ها هستند که

نابینا می‌شوند.

فصل سوم:

وظایف و مأموریت پیامبران

قرآن کریم و سنت نبوی، وظایف و مأموریت رسولان الهی را بخوبی تبیین کرده‌اند و تلاش ما هم بر این است که در این فصل آن را بیان کنیم.

۱- بلاغ مبین و روشنگر

پیامبران سفیران الله متعال بسوی بندگان و حاملان وحی‌اند و نخستین کار مهم شان، رساندن امانتی بود که بسوی بندگان الله متعال حمل می‌کردند:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾

[المائدة: ۶۷].

«ای فرستاده - الله متعال، محمد مصطفی!- هر آن‌چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است - به تمام و کمال و بدون هیچ‌گونه خوف و هراسی، به مردم - برسان - و آنان را بدان دعوت کن - و اگر چنین نکنی، رسالت الله متعال را - به مردم - نرسانده‌ای.»

چون پیغمبران بر خلاف عقاید مردم امر به چیزی که باب طبع آن‌ها نبوده و یا امر به ترک عادات ناپسندشان، می‌کنند، لازمه این تبلیغ، شجاعت، دلاوری و بی‌باکی از مردم است.

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ [الأحزاب: ۳۹].

«- پیغمبران پیشین، یعنی آن - کسانی که - برنامه‌ها و - رسالت‌های الله متعال را - به مردم می‌رساندند - و از او می‌ترسیدند و از کسی جز الله متعال نمی‌ترسیدند»
بلاغ مبین، تلاوت نصوص و آیاتی است که الله متعال، بدون کاستن یا اضافه کردن، وحی کرده است، می‌باشد.

﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ

الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۲۹].

«و همچنین - برای تکمیل نعمت خود بر شما - پیغمبری را از خودتان در میان شما برانگیختم که آیات - قرآن - ما را برای شما تلاوت می‌کند».

در صورتی که بلاغ، نصوص و آیات تلاوت شده نباشد، بلاغ بیان اوامر، نواهی، معانی و علمی است که الله متعال بدون ایجاد تغییر و تبدیل در آن‌ها، وحی نموده است. همچنین از جمله روش‌های تبلیغ این است که فرستاده‌ی الله متعال، آن‌چه که برای بندگان به او الهام شده، را تبیین نماید؛ زیرا که پیامبر بیش از دیگران می‌تواند معنی و مفهوم آیات الله متعال را بفهمد و درک کند؛ در این باره هم الله متعال خطاب به رسول خود O می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۴۴].
 «قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است - که احکام و تعلیمات اسلامی است - شاید آنان - قرآن را مطالعه کنند و درباره مطالب آن - بیندیشند».

رسول الله گاهی با گفتار خود وحی را تبیین می‌نمود؛ ایشان مطالب متعددی که فهم آن برای اصحاب مشکل بود، را توضیح می‌داد؛ مانند توضیح واژه‌ی «ظلم» در آیه زیر:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾ [الأنعام: ۸۲].

«کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک نیامیختند، امنیت و آرامش، سزاوار ایشان است و آنان همان راه‌یافتگان - راه حق و حقیقت - هستند».

رسول الله O بیان نمود که منظور از «ظلم» در آیه مذکور، «شرک» است، نه ظلم به نفس و گناه کردن.

و دیگر آیات مختصر، در مورد نماز، روزه، حجّ و دیگر احکام الهی، که رسول الله O با گفتار و بیان خویش، برای صحابه توضیح دادند.

اما توضیح و تبیین، به گفتار محدود نمی‌گردد، بلکه شامل عمل هم می‌باشد؛ چرا که افعال و کردار رسول الله O در انجام نماز، زکات، حجّ و دیگر فروع، روشن‌گر و تفسیر قسمت عمده‌ای از نصوص و آیات قرآن بوده است.

وقتی مردم به جای اجابت، از قبول دعوت پیامبران روی گردان می‌شدند، پیامبران بر ابلاغ مبین بسنده می‌کردند.

﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ﴾ [آل عمران: ۲۰].

«و اگر سرپیچی کنند - نگران مباش؛ زیرا - بر تو فقط ابلاغ - رسالت - واجب است و الله متعال بینا به - اعمال و عقائد - بندگان است».

۲- دعوت مردم به سوی الله متعال

وظایف و مأموریت مهم پیامبران، تنها با بیان حق و ابلاغ آن تمام نمی‌شود، بلکه باید مردم را به قبول و پذیرش آن فراخوانند، به طوری که دین را گفتار، کردار و اعتقاد خود سازند. در این مورد، تمامی پیامبران، یک راه را پیموده و به مردم می‌گویند: شما بندگان الله متعال هستید و الله متعال، پروردگار و معبود شماست، ما از جانب الله متعال فرستاده شده‌ایم، بر شما واجب است از ما پیروی و دستورات ما را اجرا کنید، الله متعال ما را فرستاده تا چگونگی عبادت او را به شما بیاموزیم:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ﴾ [النحل: ۳۶].

«ما به میان هر ملتی، پیغمبری را فرستاده‌ایم - و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است - که الله متعال را بپرستید و از طاغوت - شیطان، بت‌ها، ستمگران، و غیره - دوری کنید».

و فرمود:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵].

«ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید».

و همه پیامبران به قوم خود گفته‌اند:

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾ [الشعراء: ۱۰۸].

«از الله متعال بترسید و از من اطاعت کنید».

پیامبران در راه دعوت مردم بسوی الله متعال، تلاش و کوششی بس بزرگ مبذول داشته‌اند، که برای درک آن کافی است به مطالعه سوره‌ی نوح بپردازید تا بفهمید که نوح ÷ در طول «نهد و پنجاه» سال دعوت بدون وقفه، چقدر متحمل رنج و تلاش گردید؛ زیرا که شب و روز، در آشکار و نهان، با تمام روش‌های ترغیب و ترهیب، کوشید تا بلکه عقل شان را بگشاید و متوجه نشانه‌های هستی کند، ولی آن‌ها هم چنان روگردان بودند.

﴿قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا ﴿۲۱﴾﴾

[النوح: ۲۱].

«نوح - بعد از یأس و نومیدی از ایشان به آستان الهی عرضه داشت و - گفت: پروردگارا! آنان از من نافرمانی کرده‌اند و از کسانی پیروی نموده‌اند که اموال و اولادشان جز زیان و خسران - برای ایشان پدید نیآورده است و - بر آنان نیفزوده است.»

مثالی که نقش پیامبران را توضیح می‌دهد

فرشتگان مثالی را برای رسول الله ﷺ زدند که نقش او را توضیح و وظیفه‌اش را تبیین می‌کند، در حدیث به روایت بخاری و ترمذی آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنِّي رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ جِبْرِيلَ عِنْدَ رَأْسِي وَمِيكَائِيلَ عِنْدَ رِجْلِي يَقُولُ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ اضْرِبْ لَهُ مَثَلًا فَقَالَ اسْمَعْ سَمِعْتَ أَذُنُكَ وَاعْقِلْ عَقْلَ قَلْبِكَ إِنَّمَا مَثَلُكَ وَمَثَلُ أُمَّتِكَ كَمَثَلِ مَلِكٍ اتَّخَذَ دَارًا ثُمَّ بَنَى فِيهَا بَيْتًا ثُمَّ جَعَلَ فِيهَا مَائِدَةً ثُمَّ بَعَثَ رَسُولًا يَدْعُو النَّاسَ إِلَى طَعَامِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَجَابَ الرَّسُولَ وَمِنْهُمْ مَنْ تَرَكَهُ فَاللَّهُ هُوَ الْمَلِكُ وَالِدَارُ الْإِسْلَامُ وَالْبَيْتُ الْجَنَّةُ وَأَنْتَ يَا مُحَمَّدُ رَسُولٌ فَمَنْ أَجَابَكَ دَخَلَ الْإِسْلَامَ وَمَنْ دَخَلَ الْإِسْلَامَ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ دَخَلَ الْجَنَّةَ أَكَلَ مَا فِيهَا»^۱.

«در خواب دیدم که جبرئیل در سمت سرم بود و میکائیل هم نزد پاهایم قرار داشت، یکی به دیگری گفت: مثالی را برایش بیاور، گفت: بشنو که گوش تو شنواست و

فهم کن که قلبت درک می‌کند، مثل تو و امت مانند پادشاهی است که خانه ای بنا می‌کند و در داخل آن اتاقی درست می‌کند و درون اتاق سفره‌ای می‌گستراند، سپس کسی را برای فراخواندن مردم، برای حضور بر آن سفره می‌فرستد، برخی دعوتش را اجابت کرده و برخی نمی‌پذیرند. در این مثال آن پادشاه، الله متعال، و آن خانه، اسلام و اتاق، بهشت است، و تو ای محمد یک دعوتگر هستی، هرکه دعوتت را پذیرفت، وارد اسلام می‌شود و هرکس وارد اسلام شد، وارد بهشت هم می‌شود و هرکه وارد بهشت شود، از هر خوراکی که آنجا باشد، می‌خورد».

۳- تبشیر و انذار

دعوت پیامبران همیشه همپای بشارت و بیم دادن بوده است، و از آنجا که ارتباط بین دعوت بسوی الله متعال و تبشیر و انذار بسیار استوار است قرآن در چندین آیه وظیفه‌ی رسولان را به بشارت و بیم دادن منحصر کرده و می‌فرماید:

﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أَنْذَرُوا هُزُوعًا﴾ [الكهف: ۵۶].
 «و ما فرستادگان را تنها به عنوان بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده می‌فرستیم».

رسول الله ﷺ در این مورد برای خود مثالی زده و می‌فرماید:

«مثلي و مثل ما بعثني الله متعال به، كمثل رجلٍ اُتي قوماً، فقال: يا قوم اِنِّي رايْتُ جِيشاً بعيني، وَاِنِّي اَنَا التَّذِيرُ العُرِيَانِ، فالنَّجاءُ التَّجاءُ، فأطاعه طائفةٌ من قومه، فأدلجوا، والنَّطْلِقُوا فَنَجَوْا، وكَذَّبته طائفةٌ منهم، فأصبحوا مَكَانَهُمْ، فَصَبَّحَهُم الجِيشُ، فأهلكهم واجتاحتهم، فذلك مثل من أطاعني فاتبع ما جئتُ به، ومثل من عصاني وكذَّب بما جئتُ به من الحقِّ»^۱.

«مَثَل من و رسالتی که بدان مبعوث شده‌ام مانند مردی است که نزد قومی می‌آید و می‌گوید: ای قوم! من با دو چشم خود لشکری را دیدم و من بیم‌دهنده‌ی عریانم - ضرب المثل مردی است که او را بدون لباس زندانی کردند به این امید که با بدن لخت فرار نکند، ولی چون شنید که علیه قوم او نقشه می‌کشند، با آن حال خارج شد و به

قبیله‌اش هشدار داد-، پس برای نجات خود شتاب کنید، دسته‌ای از قومش از او اطاعت کردند و بیرون رفتند، ولی عده‌ای هم چنان در جای خود ماندند، و شامگاه دشمن آن‌ها را گرفتار و نابود ساخت، پس این مثال من است، هرکس مرا اطاعت کند و از شریعتی که با خود آورده‌ام پیروی نماید، از عذاب الله متعال نجات خواهد یافت و کسی که اطاعتم نکند و حقی را که بدان مبعوث شده‌ام تکذیب کند، هلاک خواهد شد.

بشارت و بیم دادن پیامبران هم دنیوی است و هم اخروی، زیرا فرمانبران از دستور الله متعال و فرستادگانش را، در دنیا به زندگی پاک بشارت می‌دهند:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٧﴾﴾ [النحل: ۹۷].

«هرکس، چه زن و چه مرد، کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو - در این دنیا- زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم».

و نیز فرمود:

﴿قَالَ أَهِيْطَ مِنْهَا جَمِيْعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يٰٓأَيُّكُمْ مَّيِّ هُدٰى فَمَنْ اَتٰبَعِ هٰدٰى فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقٰى ﴿١٢٣﴾﴾ [طه: ۱۲۳].

«هرکس از هدایت و رهنمود من پیروی کند، گمراه و بدبخت نمی‌شود».

و آن‌ها را به عزت، سرافرازی، استقرار و امنیت وعده می‌دهد:

﴿وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا مِنْكُمْ وَعَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِى الْاَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِيْنََهُمُ الَّذِى ارْتَضٰى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْۢ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اٰمَنًا يَّعْبُدُوْنَ لِىْ لَا يُشْرِكُوْنَ بِيْ شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ﴿٥٥﴾﴾ [النور: ۵۵].

«الله متعال به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، نوید می‌دهد که حتماً در زمین به آنان خلافت می‌بخشد، چنانکه به پیشینیان‌شان حکومت بخشید. و دینشان را که برایشان پسندیده است، استوار می‌سازد و پس از ترس و بیم‌شان، امنیت و آسودگی خاطر را جایگزینش می‌گرداند. مرا عبادت می‌کنند و چیزی را شریکم نمی‌گردانند».

و کسانی را که نافرمانی می کنند به تیره بختی و شقاوت دنیوی بیم می دهند:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى﴾ [طه: ۱۲۴].

«و هرکه از یاد من روی بگرداند - و از احکام کتابهای آسمانی دوری گزیند - زندگی تنگ - و سخت و گرفته‌ای - خواهد داشت.

و نیز آن‌ها را به عذاب و هلاکت دنیوی هشدار می دهد:

﴿فَإِنَّ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ﴾ [فصلت: ۱۳].

«اگر - مشرکان مکه از پذیرش ایمان - روی گردان شدند، بگو: شما را به صاعقه‌ای همچون صاعقه عاد و ثمود هشدار می دهم.»

و فرمانبران را در آخرت به بهشت و نعمت‌های جاودان آن بشارت می دهد:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [النساء: ۱۳].

«هرکس از الله متعال و فرستاده اش - در آنچه بدان دستور داده‌اند - اطاعت کند، الله متعال او را به باغ‌های - بهشت - وارد می کند که در آن‌ها رودبارها روان است و - چنین کسانی - جاودانه در آن می مانند و این پیروزی بزرگی است.»

گناه کاران و سرکشان را از عذاب الله متعال در آخرت، می ترسانند:

﴿وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾ [النساء: ۱۴].

«هرکس از الله متعال و فرستاده اش، نافرمانی کند و از حدود - و قوانین - الهی تجاوز کند، - الله متعال - او را وارد دوزخی می گرداند که جاودانه در آن خواهد ماند و عذابی خوارکننده، - در پیش - دارد.»

کسی که موضوع دعوت پیامبران را مطالعه کرده باشد، می داند که دعوت‌شان سرتاسر بشارت و هشدار است و بخوبی روشن است که بشارت و هشدار با روشی که فرستادگان الهی در پیش گرفتند، کلید درون و روان انسان است؛ چون انسان بر طلب خیر و نیکی برای خود و دور کردن شر و بدی از خود، سرشته شده

و نیکی می‌شود و وقتی فهمیدند چه ضرر و زیان‌های بزرگی در ورای کفر و گمراهی به انسان می‌رسد، از کفر و گمراهی متنفر شده و فرار می‌کنند و قلب و جان انسان، از نعمت‌هایی که الله متعال وعده داده، نهایت لذت را می‌برد و خیال عاشق و دل‌باخته‌اش می‌شود، گوش کن الله متعال چگونه پاداش مؤمنان را در بهشت توصیف می‌کند:

﴿عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ ﴿۱۵﴾ مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَبِّلِينَ ﴿۱۶﴾ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿۱۷﴾ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ ﴿۱۸﴾ لَا يَصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْفُونَ ﴿۱۹﴾ وَفَلَكِهِةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿۲۰﴾ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿۲۱﴾ وَحُورٍ عِينٍ ﴿۲۲﴾ كَأَمْثَلِ اللَّوْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿۲۳﴾ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲۴﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ﴿۲۵﴾ إِلَّا قِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا ﴿۲۶﴾ وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿۲۷﴾ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿۲۸﴾ وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ ﴿۲۹﴾ وَظِلِّ مَمْدُودٍ ﴿۳۰﴾ وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿۳۱﴾ وَفَلَكِهِةٍ كَثِيرَةٍ ﴿۳۲﴾ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿۳۳﴾ وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ ﴿۳۴﴾ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً ﴿۳۵﴾ فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ﴿۳۶﴾ عُرْبًا أُنثَرَابًا ﴿۳۷﴾ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿۳۸﴾ [الواقعة: ۱۵-۳۸].

«اینان بر تخت‌های زربافت و گوهرنشان، روبروی هم بر آن تخت‌ها آرمیده‌اند. نوجوانانی، همیشه نوجوان - برای خدمت بدیشان - پیرامونشان در گردش هستند، با جام‌ها و پارچه‌ها و پیاله‌های - سرشار - از شراب ناب و گوارا، که از نوشیدنش سردرد نمی‌گیرند و از خود بی‌خود نمی‌شوند و - نوجوانان بهشتی برای آنان می‌گردانند - هر نوع میوه‌ای را که برگزینند. و گوشت پرندگان از هر نوعی که بخواهند. و زنان زیباچشمی - دارند - همانند مروارید نهفته در صدف. - این‌ها بدیشان داده می‌شود - به پاداش کارهایی که می‌کرده‌اند. - در میان باغ‌های بهشت - نه سخن یاوه می‌شنوند و نه سخن گناه‌آلود. و تنها سخنی که می‌شنوند سراسر سلام و درود - و پاک از هر عیب و نقص - است. و - اما - انسان‌های خوشبخت، و انسان‌های خوشبخت چه حالی دارند؟ در - سایه درخت - سدر بی‌خار آرمیده‌اند و در سایه درختان موزی بسر می‌برند که پر بار است و میوه‌هایش روی هم ردیف و تودرتو می‌باشد و در میان سایه‌های گسترده - خوش و آسوده‌اند - و در کنار آبهای روان - بسر می‌برند که زمزمه آن گوش جان را نوازش می‌دهد و منظره آن چشم انسان را فروغ می‌بخشد - و در میان میوه‌های فراوان هستند، که نه تمام می‌شود و نه ممنوع است و فرش‌های

برافراشته و زنان بهشتی را چنان که باید، پدید آورده‌ایم و آنان را دوشیزه قرار داده‌ایم. - که پس از آمیزش، بکارت خود را باز می‌یابند! - شیفتگان - همسر خود، و همه جوان - و هم سن و سال هستند.»

حال به شکنجه ناسپاسان نگون بخت بنگر:

﴿وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ ﴿٤١﴾ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ﴿٤٢﴾ وَظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ ﴿٤٣﴾ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ﴿٤٤﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿٤٥﴾﴾ [الواقعة: ۴۱-۴۵].

و - اما- افراد نگون بخت؛ و نگون بخت‌ها چه حالی دارند؟، در بادی سوزان و آبی جوشان - هستند-، و در سایه ای از دود بسیار غلیظ و سیاه، که نه سرد است و نه خوشایند، به راستی که آنان پیش از این، در ناز و نعمت بودند.»

و نیز:

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكْذِبُونَ ﴿٥١﴾ لَا يَكُونُ مِنْ شَجَرٍ مِّنْ زُقُومٍ ﴿٥٢﴾ فَمَا لِيُونِ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٥٣﴾ فَشَرِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ﴿٥٤﴾ فَشَرِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ ﴿٥٥﴾ هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ ﴿٥٦﴾﴾ [الواقعة: ۵۱-۵۶].

«سپس شما از گمراهان دروغ گو، بی گمان از درخت «زقوم» می‌خورید، و شکم‌ها را از آن پُر می‌کنید و روی آن از آب جوشان می‌نوشید، همانند شتر تشنه، می‌نوشید، این، - فقط - پذیرایی آن‌ها در روز جزاست.»

خواننده گرامی، در این مورد، کافی است کتاب «الترغیب والترهیب» نوشته «حافظ منذری» را مطالعه کنی و آن را برای برادران و کسانی که به سوی الله متعال دعوت‌شان می‌کنی، بخوانی، سپس تأثیر آن را در خود و شنوندگان مشاهده کنی.

برخی از افرادی که فقه و آموزه‌های دعوت را نیاموخته‌اند، بر دعوت گران اسلامی خرده می‌گیرند که از روش بشارت دادن و هشدار دادن، در دعوت استفاده می‌کنند و می‌گویند: فلانی واعظ است و از آن‌ها عیبجویی می‌کنند به این که چرا فلسفه‌ی اموری که مردم را بدان دعوت می‌کنند، را برایشان بیان نمی‌کنند، از این رو از ایشان در خواست می‌کنند که از روش پند، ترساندن و بشارت، دست بردارند.

این منتقدان باید با مراجعه به قرآن و احادیث رسول الله ﷺ، که روش دعوت را تبیین کرده‌اند، دیدگاه‌شان را نسبت به دعوت گران، تغییر دهند.

۴- اصلاح و تزکیه‌ی نفس و روان

الله متعال نسبت به بندگان خود مهرورز و مهرگستر است، و از نشانه‌های مهرورزی او، زنده کردن و منورساختن درون و روان انسان‌ها، با وحی، الهام و نور خود می‌باشد:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ [الشورى: ۵۲].

«همان‌گونه که به پیامبران پیشین وحی کرده‌ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده‌ایم - که قرآن نام دارد و مایه حیات دل‌ها است. پیش از وحی - تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام، ولیکن ما قرآن را نور عظیمی نموده‌ایم که در پرتو آن هرکس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌بخشیم».

الله متعال مردم را با وحی خویش از تاریکی‌های کفر، شرک و جهل به سوی نور اسلام و حق، خارج می‌کند:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [البقرة: ۲۵۷].

و الله متعال پیامبرانش را با هدایت و شریعت بسوی مردم فرستاده تا مردم را از تاریکی بسوی نور بیرون آورند.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِنَا ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ [ابراهيم: ۵].

«موسی را همراه با نشانه‌های خود فرستادیم - و بدو دستور دادیم - که قوم خویش را از تاریکی‌های - کفر و جهل - بیرون بیاور - و - به سوی نور - ایمان و دانش رهنمود گردان -».

و بدون آن نور قلب‌ها کور و نابینا هستند:

﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَٰكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ [الحج: ۴۶].

«این چشم‌ها نیستند که کور می‌گردند و بلکه این دل‌های درون سینه‌ها هستند

که نابینا می‌شوند».

و کوری و نابینایی قلب گمراهی آن نسبت حق و رها کردن چیزهای سودمند و مفید و رو آوردن به چیزهای زیانبار است:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ ۗ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا﴾ [الفرقان: ۵۵].

«مشرکان معبودهایی جز الله متعال را پرستش می کنند، که - آن معبودها - نه سودی به آنان می رسانند و نه زبانی.

خارج شدن مردم از تاریکیها بسوی نور، توسط پیامبران الله متعال ممکن نیست مگر با آموزش آنان از طرف الله متعال و تزکیه درون شان، با شناخت کامل الله متعال، نامها و صفات والای او، شناخت فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیامبران و پرستش اوو آگاهی از آن چه سود بخش و زیانبار است و نیز راهنمایی بر راه محبت الله متعال:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ [الجمعة: ۲].

«الله متعال کسی است که از میان بیسوادان، پیغمبری را برانگیخت تا آیات الله متعال را برای ایشان بخواند و آنان را پاک بگرداند. او به ایشان کتاب - قرآن - و شریعت - یزدان - را می آموزد. آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند».

﴿رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ ۗ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [البقرة: ۱۲۹].

«ای پروردگار ما! در میان آنان پیغمبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برای ایشان بخواند و کتاب - قرآن - و حکمت - اسرار شریعت و مقاصد آن - را بدیشان بیاموزد و آنان را - از شرک و اخلاق ناپسند - پاکیزه نماید، بی گمان تو عزیزی و حکیمی - و بر هر چیزی توانا و پیروزی، و هر کاری را که می کنی بنابر مصلحتی و برابر حکمتی است -».

۵ - تصحیح افکار منحرف و عقاید نادرست

مردم در ابتدای آفرینش، بر فطرت سلیم خداپرستی بودند و برای ذات باری تعالی شریک قایل نبودند، ولی چون در میان شان تفرقه افتاد و دچار اختلاف گشتند، الله

متعال پیامبرانش را فرستاد تا مردم را به راه راست هدایت و از گمراهی و انحراف برهانند.

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا﴾ [البقرة: ۲۱۳].

«مردمان - برابر فطرت در آغاز از نظر اندیشه و صورت اجتماعی یک‌گونه و - یک دسته بودند. - سپس دچار تفرقه و انحراف شدند- پس الله متعال پیامبران را به عنوان بشارت‌دهنده - به بهشت- و هشداردهنده - از دوزخ- برانگیخت.

هر پیامبری قومش را به راه راست دعوت می‌کرد و حق را برایشان روشن می‌ساخت و بسوی آن فرا می‌خواند. این کار مورد اتفاق همه پیامبران بوده، سپس هر پیامبری در پی اصلاح انحراف پدید آمده در شهر و عصر خود گام برمی داشت. انحراف هم اشکال گوناگونی دارد و به هیچ ضابطه‌ای منحصر نمی‌شود. پس هر پیامبری در صدد درست کردن و اصلاح انحراف موجود در عصر خویش بود، مثلاً نوح و ابراهیم ÷ با بت‌پرستی مبارزه می‌کردند، هود ÷، در برابر زیاده خواهی و ستمگری و زورگویی قوم خود، به پاخواست، صالح، فساد و پیروی از مفسدان را در میان قوم خود انکار می‌کرد و با آن مبارزه نمود، لوط ÷، با جرم و جنایت خبیث لواط، که در میان آن قوم رواج یافته بود وارد جنگ شد و شعیب با گناه و جریمه‌ی کم فروشی و خیانت در پیمان‌ها مقاومت نمود. به همین ترتیب، تمامی این جرم و جنایت‌هایی که امت‌ها مرتکب می‌شدند، انحراف و گمراهی از راه راست تلقی می‌شود. پیامبران راه راست را تبیین می‌نمودند و با بیرون رفتن و انحراف از این راه، با هر شکلی که ممکن بود، مبارزه می‌کردند.

۶- اتمام حجت

هیچ کس همانند الله متعال جایی برای عذر و بهانه باقی نگذاشته است، از این رو الله متعال پیامبران را فرستاد و کتاب‌ها و قوانینش را نازل فرمود، تا در روز قیامت برای مردم حجت و بهانه‌ای نباشد:

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾

«- ما- پیغمبران را مژده‌دهنده و بیم‌دهنده - فرستادیم- تا بعد از آمدن فرستادگان، بهانه و دلیلی برای مردمان بر الله متعال باقی نماند.»

اگر الله متعال، پیامبرانش را به سوی مردم نمی‌فرستاد، مردم در روز قیامت با الله متعال وارد جدال می‌شوند و می‌گویند: چگونه ما را عذاب می‌دهی و به دوزخ می‌اندازی، درحالی که کسی را نزد ما نفرستادی تا برنامه‌ات را به ما ابلاغ کند:

﴿وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعُ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ﴾ ﴿۱۳۴﴾ [طه: ۱۳۴].

«اگر ما پیش از نزول قرآن و آمدن پیغمبر اسلام، ایشان را با عذابی نابود می‌کردیم، - روز قیامت - می‌گفتند: پروردگارا! چرا - در دنیا - پیغمبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آن که - در آخرت - خوار و رسوا شویم - و به دوزخ گرفتار آییم -؟»

در روز قیامت وقتی که الله متعال از اولین تا آخرین انسان را جمع می‌کند، برای هر امتی، پیامبرش را حاضر می‌نماید تا علیه آن‌ها شهادت دهد به این که، رسالت پروردگارش را به آن قوم ابلاغ و حجّت را بر ایشان تمام، کرده است:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ ﴿۴۱﴾ ﴿يَوْمَئِذٍ يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا﴾ ﴿۴۲﴾ [النساء: ۴۱-۴۲].

«- ای محمّد! حال اینان - چگونه خواهد بود آن گاه که از هر ملتّی گواهی - از پیغمبران برای شهادت بر قوم خود- بیاوریم و تو را - نیز به عنوان - شاهدهی بر - قومت، از جمله - اینان بیاوریم؟ در آن روز، کسانی که کفر را برگزیده و از فرمان پیغمبر سر بر تافته‌اند، دوست می‌دارند که کاش - همانگونه که مردگان را در خاک دفن می‌کنند و خاک بر پیکرشان می‌ریزند، ایشان را نیز در دل خاک دفن می‌کردند و - زمین - مزار ایشان - را بر روی آنان صاف می‌کردند - و همچون مردگان در خاک پنهان می‌شدند و چنین شرمندگی و درد و رنجی را نمی‌دیدند. در آن روز آنان - نمی‌توانند - کردار یا - گفتاری را از الله متعال پنهان سازند.»

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ
وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾﴾

[النحل: ۸۹].

«روزی که در میان هر ملّتی گواهی از خودشان بر آنان می‌گماریم - که در دنیا پیغمبر ایشان بوده است - و تو را - ای محمّد! - بر اینان - که هم اکنون در جهان هستند و یا این که بعدها به وجود می‌آیند - گواه می‌گیریم. - و از تو درباره عملکرد مسلمانان به قرآن و دوری گزیدنشان از آن می‌پرسیم. قرآنی که برنامه کامل و جامعی در بر دارد.»

از این رو، کسانی که از پیروی پیامبران سرپیچی کرده‌اند و نسبت به راه و روش آن‌ها روی گردان شده‌اند، وقتی در دنیا مورد عذاب الهی قرار گرفته‌اند، قطعاً چاره‌ای جز اعتراف به ظلم و ستم خود نداشته‌اند:

﴿وَكَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿١١﴾ فَلَمَّا أَحْسُوا
بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِّنْهَا يَرْكُضُونَ ﴿١٢﴾ لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسْكِنِكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَسْأَلُونَ ﴿١٣﴾ قَالُوا يَوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿١٤﴾ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ
جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خِلْمِينَ ﴿١٥﴾﴾ [الأنبياء: ۱۱-۱۵].

«چه بسیار شهرها و آبادی‌هایی که - مردمش - ستمگر بودند و آن‌ها را در هم کوبیدیم و پس از آنان، نسل‌های دیگری پدید آوردیم. آنان هنگامی که عذاب ما را احساس می‌کردند، ناگهان پای به فرار می‌گذاشتند، - اما به عنوان تمسخر و استهزاء بدیشان گفته شد: - نگریزد و به سوی زندگانی پرناز و نعمتی که در آن بسر می‌بردید و به سوی کاخ‌های پرزرق و برق خویش، باز گردید! شاید - خدمتگزاران و اطرافیان تان به شما نیاز داشته باشند و - از شما - کمکی و چیزی - خواسته شود - و به رأی و نظرتان محتاج باشند. - می‌گویند: وای بر ما! ما ستمگر بوده‌ایم - و با کفر ورزیدن، بر خود ستم کرده‌ایم و اینک در آتش می‌سوزیم. - پیوسته این فریاد ایشان خواهد بود - و «وای بر ما» را تکرار می‌کنند - تا این که آنان را ریشه کن و نابود می‌کنیم.»

همچنین، وقتی در قیامت به سوی سرنوست و حشتناک خویش سوق داده می‌شوند و قبل از انداخته شدن به دوزخ، از آن‌ها در مورد گناهان شان سؤال شود، زبان اعتراف می‌گشایند:

﴿تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أَلْقَى فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾^۸
 قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ
 ﴿۹﴾ وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿۱۰﴾ فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ
 فَسُحِّقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿۱۱﴾ [الملك: ۸-۱۱].

«دوزخ از شدت خشم - بر ایشان -، نزدیک است پاره پاره شود. هر زمان که گروهی بدان انداخته می‌شوند، دوزخبانان از آنان می‌پرسند: آیا پیغمبر هشدار دهنده‌ای به میان شما نیامده بود - تا شما را از چنین روزی بترساند؟ - می‌گویند: آری! پیغمبران هشدار دهنده‌ای به میان ما آمدند ولی ما انکار کردیم و - به پیامبران - گفتیم: الله متعال به هیچ وجه چیزی را - به نام وحی، برای کسی - نفرستاده است و شما در گمراهی بزرگی هستید و می‌گویند: اگر گوش می‌کردیم یا می‌اندیشیدیم، هرگز از زمره دوزخیان نمی‌گشتیم. اینگونه است که به گناه خود اعتراف می‌کنند. پس دوری - از رحمت الله متعال - بهره دوزخیان باد!»

و هنگامی که در آتش دوزخ، از هر سو عذاب آن‌ها را احاطه می‌کند و فریاد می‌کشند، نگهبانان جهنم به آن‌ها می‌گویند:

﴿أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُم رُسُلُكُم بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاؤُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾ [المؤمن: ۵۰].

«- نگهبانان دوزخ به آنان - می‌گویند: آیا پیغمبران شما دلایل روشن را برای شما نیاوردند؟ می‌گویند: آری. می‌گویند: پس - برای نجات تان هرچه می‌خواهید - دعا کنید، ولی دعای کافران - به جایی نمی‌رسد و بی‌فایده است و - جز سردرگمی نتیجه‌ای ندارد».

۷- مدیریت و رهبری امت

کسانی که دعوت پیامبران را می‌پذیرند، یک جماعت و امت را تشکیل می‌دهند و نیازمند کسی هستند که رهبری و تدبیر امور سیاسی آن‌ها را بر عهده گیرد، فرستادگان الهی در زندگی خود، چنین وظیفه‌ای را عهده دار بودند و در بین مردم با حکم الله متعال داوری و حکمرانی می‌کردند. ﴿فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ [المائدة: ۴۸].

«پس - اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند - میان آنان بر اساس آنچه الله متعال بر تو نازل کرده است، داوری کن».

و الله رب العزّه، داود پیامبر را خطاب قرار داده و می‌فرماید:

﴿يَدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿٢٦﴾﴾ [ص: ۲۶].

«ای داود! ما تو را در زمین نماینده - خود - ساخته‌ایم - و بر جای پیغمبران پیشین نشانده‌ایم - پس در میان مردم به حق داوری کن».

پیامبران بنی‌اسرائیل به وسیله تورات، امتشان را مدیریت و رهبری می‌کردند. در حدیث نیز آمده است: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسْوِسُهُمُ الْإِنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ...» «بنی اسرائیل را پیامبران، رهبری می‌کردند. هرگاه، پیامبری فوت می‌کرد، پیامبر دیگری، جایگزین او می‌شد...».

الله متعال در مورد تورات می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءً فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَآخِشُوا وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾﴾ [المائدة: ۴۴].

«ما تورات را - بر موسی - نازل کردیم که در آن رهنمودی - به سوی حق - و نوری - زداینده تاریکی‌های جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی - بود. پیغمبرانی که تسلیم فرمان الله متعال بودند بدان برای یهودیان حکم می‌کردند، و نیز خداپرستان و دانشمندانی بدان حکم می‌کردند که، امانتداران و پاسداران کتاب الله متعال بودند».

بنابراین پیامبران در بین مردم حکومت می‌کردند و در صلح و جنگ، رهبر امت و عهده‌دار امور قضایی بودند و برای اداره‌ی امور و مصلحت مردم، به پاخواستند، در حالی که در تمام احوال و شرایط، فرمان‌بردار الله متعال بودند و اطاعت از آن‌ها هم، اطاعت از الله متعال است:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾

[النساء: ۸۰].

«هرکه از فرستاده اطاعت کند، در حقیقت از الله متعال اطاعت کرده است.»
و بنده جز با اطاعت از پیامبر به خشنودی و محبت الله متعال نایل نمی‌گردد:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾

[آل عمران: ۳۱].

«بگو: اگر الله متعال را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا الله متعال شما را دوست بدارد و گناهان‌تان را ببخشد و الله متعال آمرزنده مهرورز است.»

بنابراین، ویژگی همیشگی مؤمن «شنیدن دستورات خدا و اطاعت از آن‌ها» است:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا

سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [النور: ۵۱].

«مؤمنان هنگامی که به سوی الله متعال و پیغمبرش فرا خوانده شوند، تا میان آنان داوری کند، سخن‌شان تنها همین است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم! و رستگاران واقعی ایشانند.»

فصل چهارم:

وحی الهی

نبوت بخشش الهی است

نبوت یک بخشش الهی است^۱ که به مجرد رغبت و علاقه یا رنج و تلاش دست یافتنی نیست و ادعای فلاسفه مبنی بر این که، می‌توان با تلاش و کوشش زیاد، تحمیل انواع عبادات بر خود، انجام سخت‌ترین طاعات، پایداری در پاکی درون، پالایش افکار، پاک کردن اخلاق و ریاضت و سخت کوشی نفس و بدن، به مقام نبوت، دست یافت، دروغ و باطل می‌باشد!^۲

الله متعال در چند مورد در قرآن، بیان فرموده که نبوت نعمتی ربّانی و الهی است، آنجا که می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ٥٨﴾ [مریم: ۵۸].

«آنان که پیغمبرانی بودند از سلاله آدم و از فرزندان کسانی که با نوح سوار کشتی کردیم و از دودمان ابراهیم و یعقوب و از زمره کسانی که آنان را - به سوی ایمان - رهنمود کردیم و - برای رسالت آسمانی - برگزیدیم».

و الله متعال سخن یعقوب با پسرش یوسف، را نقل کرده و می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ﴾ [یوسف: ۶].

۱- معتزله بر آن بودند که فرستادن رسولان و نازل کردن کتاب‌ها، بر الله متعال واجب است، ولی حقّ در این مورد این است که این یک فضل و رحمت از سوی الله متعال بر بندگان است و ادعای وجوب، تنها بدین صورت موجه و قابل قبول است که بگوییم: الله متعال بر خود واجب گردانیده است. ر.ک: لوامع النوار البهية (۲۵۶/۲، ۲۵۸)

۲- لوامع النوار البهية (۲۶۷/۲)

«همان گونه - که در خواب خویشان را سرور و برتر دیدی - پروردگارت تو را - به پیغمبری - برمی‌گزیند».

الله متعال به موسی فرمود:

﴿قَالَ يَمُوسَىٰ إِنِّي أُصْطَفِيْتُكَ عَلَىٰ النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَالِي فَاخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾﴾ [الأعراف: ١٤٤].

«- ای موسی!- من تو را با رسالت‌های خویش و با سخن گفتنم - با تو از فراسوی حجاب و بدون واسطه - بر مردمان - هم‌عصری که مأموریت تبلیغ احکام آسمانی بدانان داری - برگزیدم.»

«أمیة بن أبی الصَّلَط» ریا آرزو داشت که در این امت، پیامبر باشد و در اشعار زیادی خطاب به الله متعال، دعا می‌کند، ولی به مرادش نمی‌رسد، الله متعال چه زیبا می‌فرماید:

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ۗ﴾ [الأنعام: ١٢٤].

«الله متعال بهتر می‌داند که - چه کسی را برای پیامبری انتخاب و - رسالت خویش را به چه کسی عطا فرماید».

از این رو، وقتی که دو نفر از مردان بزرگ مکه و طائف، به نام‌های عروة بن مسعود ثقفی و ولید بن مغیره، انتخاب شدند تا یکی از آن‌ها امر پیامبری را برعهده گیرد، الله متعال این سخن و ادعا را نپذیرفت و این کار نیز عجیب و غیرمعمول بود، چراکه، این الله متعال است که روزی را میان مردم تقسیم می‌کند، آیا جایز است آن‌ها، در تعیین این که چه کسی مستحق نبوت و رسالت است، دخالت کنند؟

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبَيْنِ عَظِيمٍ ﴿٣١﴾ أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ ۗ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٣٢﴾﴾

[الزخرف: ٣١-٣٢].

«گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر - مکه و طائف - فرو فرستاده نشده است؟! آیا آنان رحمت پروردگار تو را تقسیم می‌کنند - و کلید رسالت را به هرکس که بخواهند می‌سپارند؟- این ما هستیم که روزی آنان را در زندگی دنیا، در میان شان تقسیم کرده‌ایم».

در این فصل، راهی که افراد مورد نظر الله متعال، به پیامبری برگزیده می‌شوند، را بیان خواهیم کرد.

راه ارتباطی الله متعال با پیامبران و فرستادگانش

الله متعال این راه را «وحی» نام نهاده و می‌فرماید:

﴿وَإِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾ [النساء: ۱۶۳].

«ما به تو - ای پیغمبر، قرآن و شریعت را - وحی کردیم، همانگونه که پیش از تو به نوح و پیغمبران بعد از او وحی کردیم و - همانگونه که - به ابراهیم، اسحاق، یعقوب، نوادگان - او -، عیسی، ایوب، یونس، هارون و سلیمان وحی کردیم و زبور را به داود دادیم.»

وحی: ارتباط مخفی و سریع است، اگرچه اسباب مختلف داشته باشد.^۱ این ارتباط گاهی با «الهام» صورت می‌گیرد، مانند الهام الله متعال به حواریون:

﴿وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَأَشْهَدُ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ﴾ [المائدة: ۱۱۱].

«و آن گاه که به حواریون الهام کردیم که به من و فرستاده من - عیسی - ایمان بیاورید.»

و مانند الهام به مادر موسی:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ [القصاص: ۷].

«ما به مادر موسی الهام کردیم که موسی را شیر بده.»

همچنین به معنی «اشاره» آمده است، چون الله متعال اشاره‌ی زکریا پیامبر به قومهش را، وحی نامیده:

﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾ [مريم: ۱۱].

[مریم: ۱۱].

«بعد - از این بشارت، زکریا - از محراب - عبادت - بیرون آمد و به پیش قوم خود رفت و با رمز و اشاره بدیشان گفت: بامدادان و شامگاهان - به شکرانه این نعمت که در سرنوشت آینده همه شما تأثیر بسزا دارد - به تسبیح و تقدیس - الله متعال - بپردازید».

کلمه‌ی «وحی» در قرآن کریم، بیشتر به معنی خبردادن و آگاه کردن است و بدین معناست که الله متعال، بندگان منتخبتش را از هر نوع هدایت و علمی که بخواهد، به طور پنهانی و غیر عادی برای بشر، آگاه و باخبر می‌سازد.

مقام‌های وحی الله متعال به فرستادگانش

الله متعال در تبیین این مقام‌ها می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ وَعَلَىٰ حَكِيمٍ ﴿٥١﴾﴾ [الشوری: ۵۱].

«هیچ انسانی را نسزد که الله متعال با او سخن بگوید، مگر از طریق وحی - به قلب، به گونه الهام در بیداری و یا خواب در غیر بیداری - یا از پس پرده‌ای - از موانع طبیعی - و یا این که الله متعال قاصدی را - به نام جبرئیل - بفرستد و او به فرمان آفریدگار آن چه را که الله متعال می‌خواهد - به پیغمبران - وحی کند. به راستی که او والا و سنجیده کار است».

پس وحی سه مقام دارد:

مقام اول: القای مطالب وحی شده به قلب پیامبر ﷺ، بطوری که هیچ شکی به دل راه ندهد که آنچه القاء شده از جانب الله متعالست. همانگونه که در صحیح ابن حبان روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنْ نَفْسًا لَنْ تَمُوتَ حَتَّىٰ تَسْتَكْمَلَ رِزْقَهَا وَاجْلَهَا، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَجْمَلُوا فِي الطَّلَبِ»^۱.

۱ - تفسیر ابن کثیر (۶/ ۲۱۵) تفسیر الشوری (۵۱)

«همانا جبرئیل به قلبم القاء کرد که هیچ کس تا روزی اش را تمام نکند و مدت عمرش را سپری نکند، از دنیا نمی‌رود، پس پرهیزگار باشید و در طلب روزی خوب عمل کنید».

و ابن الجوزی بر این باور است که مراد الله متعال از وحی در آیهی فوق، وحی در حالت خواب و رؤیاست.^۱

رؤیای پیامبران

تفسیر ابن الجوزی در مورد مقام اول وحی، بی‌تردید جزو وحی است، زیرا رؤیای انبیاء حق است، لذا خلیل الرحمن ابراهیم خلیل ÷ هنگامی که رؤیای ذبح اسماعیل را در خواب دید، بلا فاصله اقدام نمود و این رؤیا را فرمان الله متعال برشمرد، الله متعال در این رابطه می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَئِي إِيَّيْ أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَتَأْتِيَ أَفْعَلٌ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿۱۲﴾ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴿۱۳﴾ وَنَدَدْنَاهُ أُنْ يُتَابِرْهِيمُ ﴿۱۴﴾ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۵﴾﴾

[الصافات: ۱۰۲-۱۰۵].

«وقتی که - اسماعیل بزرگ گردید و - به سنی رسید که بتواند با او به تلاش - در پی معاش - ایستد، ابراهیم به او گفت: پسر عزیزم! من در خواب چنان می‌بینم که باید تو را سر ببرم - و قربانی کنم - بین نظرت چیست؟ گفت: ای پدر! کاری که به تو دستور داده شده، را انجام بده. به خواست الله متعال مرا از زمره انسان‌های شکیبا خواهی یافت. هنگامی که - پدر و پسر - هردو تسلیم - فرمان الله متعال - شدند - و ابراهیم پسر را روی شنها دراز کشاند - و رخساره او را بر خاک انداخت، او را ندا دادیم که: ای ابراهیم! تو خواب را باور کردی و دانستی - و برابر فرمان آن عمل کردی و مأموریت خود را به جای آوردی. دست نگهدار که در این آزمایش بزرگ موفق شدی. بیش از این رنج تو و فرزندت را نمی‌خواهیم -، ما اینگونه به نیکوکاران پاداش می‌دهیم».

در حدیثی که بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها روایت کرده‌اند، آمده است:

«أَوَّلَ مَا بُدِيَ بِهِ - 〇 - مِنَ الْوَحْيِ الرَّؤْيَا الصَّالِحَةُ فِي التَّوَمِّ، فَكَانَ لَا يَرَى رُؤْيَا إِلَّا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ»^۱.

«اولین مرحله‌ی آغاز وحی به رسول الله 〇 رؤیای راستین بود، و هرچه را در خواب می‌دید همچون روشنی صبح تحقق پیدا می‌کرد».

مقام دوم: کلام الله متعال با رسولش در پشت پرده است؛ همانگونه که الله متعال با موسی ÷ سخن گفت. الله متعال در چند مورد از کتابش این موضوع را یادآور شده است. مانند:

﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ﴾ [الأعراف: ۱۴۳].

«و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت!».

﴿فَلَمَّا أَتَتْهَا نُودِيَ يَمُوسَى ﴿١١﴾ إِيَّيَّ أَنْأَ رَبُّكَ فَأَخْلَعَ نَعْلَيْكَ إِيَّاكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى ﴿١٢﴾ وَأَنَا أَخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى ﴿١٣﴾ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿١٤﴾﴾ [طه: ۱۱-۱۴].

«هنگامی که به کنار آتش رسید، - از سوئی - ندا داده شد: ای موسی! بدون شک من پروردگار تو می‌باشم. کفش هایت را از پا بیرون بیاور، چرا که در سرزمین پاک و مبارک «طوی» هستی. من تو را - برای مقام رسالت - برگزیده‌ام، پس گوش فرا ده بدانچه وحی می‌شود - تا آن را خوب بیاموزی و به قوم خود برسانی. - قطعاً من «الله» هستم، هیچ معبودی جز من شایسته پرستش نیست، پس تنها مرا عبادت کن و به یاد من نماز برپا دار».

و از جمله افرادی که الله متعال با آن‌ها سخن گفت، آدم ÷ بود:

﴿قَالَ يٰآدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ [البقرة: ۳۳].

«فرمود: ای آدم! آنان را از نام‌هایشان آگاه کن».

همچنین الله متعال وقتی بنده و رسولش، محمد 〇 را بسوی آسمان عروج داد، با او سخن گفت.

مقام سوم: رساندن وحی و پیام توسط فرشته:

مراد الله متعال در آیهی ذیل این نوع الهام است:

﴿أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ﴾ [الشوری: ۵۱].

«و یا این که الله متعال قاصدی را - به نام جبرئیل - بفرستد و - الله متعال - به فرمان خویش، آنچه را که می خواهد - به پیغمبران - وحی کند.^۱»

روش فرود آمدن فرشته نزد پیامبر

با تأمل در نصوص قرآن و سنت، در می یابیم که فرشتهی وحی سه حالت دارد:^۲

اول: پیامبر $\bar{\text{O}}$ فرشته را در شکل و صورت واقعی او می بیند و این حالت، جز در دو مورد برای پیامبر ما $\bar{\text{O}}$ ، اتفاق رخ نداد.

دوم: به صورت صدای زنگ به او وحی می شود و بعد از تمام شدن، همه مطالب الهام شده در قلب رسول الله $\bar{\text{O}}$ حفظ و ضبط می شود.

سوم: فرشته خود را در شکل و سیمای یک مرد نزد ایشان نمایان می کند و با او به گفتگو می پردازد و پیامبر $\bar{\text{O}}$ هم گفتارش را حفظ می کند. این نوع وحی سبک ترین احوال پیامبر $\bar{\text{O}}$ بوده است و اولین وحی که در نزدیکی غار حراء به ایشان شد، از این نوع بود.

بشارت های وحی

رسول الله $\bar{\text{O}}$ قبل از این که با فرشته آشنایی داشته باشد، نوری را می دید و صدایی می شنید، ولی آن فرشته ای که نوری پدید می آورد و او را مورد خطاب قرار می داد، را مشاهده نمی کرد مسلم نیز، در صحیح خود از ابن عباس روایت می کند که فرمود:

«مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ $\bar{\text{O}}$ بِمَكَّةَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيَرَى الصَّوْءَ سَبْعَ سِنِينَ وَلَا يَرَى شَيْئًا وَثَمَانَ سِنِينَ يُوحَى إِلَيْهِ وَأَقَامَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرًا»^۳.

۱- ر.ک: عالم الملائكة ص (۴۰)

۲- قبلی، همان صفحه.

۳- شرح نووی بر صحیح مسلم (۱۰۴/۱۵)، آنچه ابن عباس $\bar{\text{E}}$ ، در مورد مدّت زمان وحی ذکر نموده است، خلاف مدّت معروف است، چون معروف است که در سن چهل سالگی وحی بر رسول

«رسول الله ﷺ پانزده سال در مکه باقی ماند، مدّت هفت سال نور را مشاهده می کرد و صدا را می شنید، ولی چیزی نمی دید و مدّت هشت سال به ایشان وحی می شد و ده سال در مدینه زندگی کرد».

امام نووی در تفسیر این حدیث فرمود: «صدای الهام فرشته را می شنید و نورش را می دید و نور آیات الله متعال را مشاهده می کرد، تا این که بالاخره فرشته را هم دید و شفاهی و رو در رو، وحی را از او دریافت کرد»^۱.

تأثیر فرشته‌ی وحی بر پیامبر ﷺ

از جمله پندارهایی که منکران فرستادگان الله متعال، ادعا می کنند، این است که می گویند: آن چه پیامبر ﷺ به آن دچار می شد، یا نوعی صرع بوده و یا شیطان با او پیوند برقرار می کرده است».

اما این ادعا دروغی بیش نیست، چون این دو حالت با هم فرق دارند؛ کسی که دچار صرع می شود، رنگش زرد می گردد، و زنش کاهش می یابد و تعادلش را از دست می دهد؛ انسان جن زده هم به همین گونه تغییرات فیزیکی و جسمی، در او قابل مشاهده است و گاهی شیطان با زبان او، سخن می گوید و با زبان او، حاضران را مورد خطاب قرار می دهد؛ به عبارت دیگر، دچار هذیان گویی می شود.

اما ارتباط فرشته با رسول الله ﷺ، موجب رشد و شکوفایی جسمی و درخشش سیمای او می شد، علاوه بر این، حاضران هم در وقت نزول وحی بر ایشان، سخنی نمی شنیدند، بلکه تنها صدا و زمزمه‌ای همچون زمزمه‌ی زنبور عسل را در نزدیک سر رسول الله ﷺ می شنیدند.^۲ سپس رسول الله ﷺ از جای بر می خواست، درحالی که تمامی آن چه که فرشته‌ی وحی به او الهام کرده بود، را، حفظ داشت، سپس خودش به اصحاب خبر می داد که چه آیه‌ای به او وحی شده است.

الله ﷻ، آغاز شد و در حالی که سن ایشان پنجاه و سه سال بود، به مدینه هجرت فرمود، پس دوران وحی در مکه سیزده سال است.

۱- نووی، شرح مسلم (۱۰۴/۱۵)

۲- روایت ترمذی (جامع الاصول ۴۱/۱۲)

مادرمان عائشه \bar{E} نقل کرده که در روزی بسیار سرد، وقتی قرآن بر رسول الله \bar{O} نازل می‌شد، در حالت بیهوشی قرار می‌گرفت و عرق از پیشانی‌اش فرو می‌ریخت.^۱

همچنین روایت می‌کند که وقتی رسول الله \bar{O} بر پشت شتر قرار داشت و وحی بر ایشان نازل می‌شد، شتر از شدت سنگینی رسول الله \bar{O} نزدیک بود بر زمین بخوابد.^۲

یکی از اصحاب بزرگوار آن حضرت نقل می‌کند که در کنار رسول الله نشسته بود، رانش در زیر ران ایشان قرار داشت، در آن هنگام وحی بر ایشان نازل شد، نزدیک بود رانش در زیر ران رسول الله \bar{O} خُرد شود.^۳

یعلی بن امیه در مورد مشاهده‌ی خود از نزول وحی بر پیامبر \bar{O} که مدت‌ها آرزوی دیدن آن حالت را داشت، می‌گوید: «وارد شدم، ناگهان رسول الله را با چهره‌ی بر افروخته دیدم، مدتی به همان حال خُرخر می‌کرد، سپس آرام شد و به حال عادی برگشت»^۴.

۱- صحیح بخاری، کتاب بدو الوحی (ر.ک: فتح الباری ۱/۱۸)

۲- بیهقی، الدلائل، با روایت از عائشه (فتح الباری ۱/۲۱)

۳- صحیح بخاری، کتاب الصلاة ۱۲، جهاد ۳۱، و نسائی جهاد ۴، و احمد (۵/۱۸۴)

۴- صحیح بخاری، کتاب فضائل قرآن (فتح الباری ۹/۹)

فصل پنجم:

ویژگی‌های پیامبران

انسان بودن

حکمت الله دانای آگاه، بر این بوده است که فرستادگانش را از نوع بشر برای هدایت و راهنمایی آنها برگزیند، ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ [الکهف: ۱۱۰].
«- ای پیغمبر! - بگو: من فقط انسانی همچون شما هستم.»

شایستگی بشر برای حمل رسالت الهی

کسانی که بعید می‌دانند الله متعال انسان را برای حمل رسالت آسمانی برگزیند، قدر و منزلت انسان را نادیده گرفته‌اند. در واقع، انسان شایستگی گرفتن این امانت بزرگ را دارد، آن امانتی که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها از دریافت آن هراسناک شدند:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ [الأحزاب: ۷۲].

«ما امانت - تکلیف و اختیار - را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند و انسان آن را برداشت، به راستی که او ستمگری نادان است.»

آنان که برگزیده‌شدن انسان، به عنوان پیامبر، را امری مهم و ناممکن تلقی می‌کنند، از نمای بیرونی به انسان نگریسته‌اند. انسان را جسدی که می‌خورد، می‌آشامد، می‌خوابد و برای برآوردن نیازهایش، در زمین رفت و آمد می‌کند، دیده‌اند:

﴿وَقَالُوا مَالٍ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا﴾ [الفرقان: ۷].

«- محمد را نیز مسخره می‌کنند- و می‌گویند: این چه پیغمبری است؟! او غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟»

و به جوهر و ماهیت انسان، و آن روح لطیفی که از روح الله متعال در آن دمیده شده، نگاه نکرده‌اند:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ [الحجر: ۲۹].

«پس آن گاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح متعلق به خود در او دمیدم. - برای بزرگداشت و درودش - در برابرش به سجده افتید».

با چنین روح و روانی است که انسان، متمایز می‌گردد و «انسان» می‌شود، بر روی این کره‌ی خاکی به جانشینی برگزیده شده و از طریق همین روح عالی است که الله متعال توانایی ارتباط با خویشان را در او قرار داده است. پس جای تعجب نیست که الله ذوالجلال، یکی از افراد آن جنس صاحب استعداد را، برای فراگیری وحی و الهام انتخاب کند و چیزی را به او الهام کند، که اگر راه را گم کرد، او را راهنمایی کند و اگر به کمک نیاز داشت، به او کمک کند^۱.

﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [إبراهيم: ۱۱].

«پیغمبرانشان به ایشان گفتند: - همانگونه که گفتید - ما نیز همچون شما، فقط انسان هستیم، ولی الله متعال بر هرکس از بندگانش که بخواهد، منت می‌نهد».

سپس پیامبران بطور ویژه‌ای برای برعهده گرفتن امر نبوت و رسالت، تربیت شده و از پرورش منحصر به فردی برخوردارند:

﴿وَأَصْطَفَيْنَاكَ لِنَفْسِي﴾ [طه: ۴۱].

«و تو را برای - وحی خود و حمل رسالت - خویش برگزیدم».

در این مورد، به پیامبر خودمان بنگر که چگونه از عنایت ویژه‌ی الله متعال بهرمنند بود و با وجود فقر مادی و یتیم بودن، رعایت و عنایت الله متعال او، را بطور همه جانبه در بر گرفت:

﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ ۖ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ۖ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ﴾ [۸].

[الضحی: ۶-۸].

«آیا الله متعال تو را یتیم نیافت و پناه داد؟ و تو را سرگشته و حیران - در میان شرک بت پرستان و یهودیان و مسیحیان، کفر کافران، فسق و فجور فاسقان و فاجران، ظلم و زور قلدران، کشت و کشتار قبائل به فرمان جاهلان و خرافه پرستی اینان و آنان - نیافت و - در پرتو وحی آسمانی به یکتا پرستی یزدانی - رهنمایی نمود؟ و تو را فقیر و بی چیز نیافت و سپس ثروتمند و دارا کرد؟».

الله متعال او را پاک و بی آرایش پرورش داد، پلیدی شیطان را از او زدود و از همان اوان کودکی بهره‌ی شیطان را از او خارج ساخت؛ همانگونه که انس بن مالک روایت می‌کند: هنگامی که رسول الله همراه با کودکان همسن و سال خود مشغول بازی کردن بود، جبرئیل آمد و او را بر زمین خوابانید، سینه‌اش را شکافت، و علقه‌ای را از آن خارج کرد و گفت: این بهره‌ی شیطان در توست، سپس آن را در تشت طلایی با آب زمزم شستشو داد و به جای خود برگردانید، کودکان نزد مادر شیریش - حلیمه - شتافتند و گفتند: محمد کشته شد. به استقبالش آمدند و او را درحالی یافتند که رنگش پریده بود. انس گفت: من اثر دوخت و بخیه را در سینه‌ی رسول الله دیده‌ام.^۱ واقعه‌ای دیگر شبیه به همین، هنگام آماده شدن برای سفر بزرگ معراج و بالا رفتن به سوی آسمان‌های رفیع، برای رسول الله ﷺ رخ داد. در حدیث اسراء آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«فُرِجَ سَقْفُ بَيْتِي وَأَنَا بِمَكَّةَ فَزَلَّ جِبْرِيْلُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَفَرَجَ صَدْرِي ثُمَّ غَسَلَهُ مِنْ مَاءِ زَمْزَمٍ ثُمَّ جَاءَ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ مُمْتَلِيٍّ حِكْمَةً وَإِيمَانًا فَأَفْرَعَهَا فِي صَدْرِي ثُمَّ أَطْبَقَهَا» متفق عليه^۲.

«در مکه بودم که سقف منزلم شکافته شد، جبرئیل فرود آمد و سینه‌ام را گشود، سپس با آب زمزم آن را شستشو داد، سپس تشتی پُر از حکمت و ایمان را آورد و در سینه‌ام ریخت، سپس آن را بست».

۱- صحیح مسلم، مشکاة المصابیح (۳/۱۵۲).

۲- صحیح الجامع الصغیر (۴/۸۱).

چرا پیامبران از میان فرشتگان برگزیده نشدند؟

دشمنان پیامبران الهی، اعتراضات و انتقادات بسیاری در مورد این که پیامبران از میان بشر برگزیده شده‌اند، وارد کرده‌اند و این امر بزرگترین عامل روی گردانی مردم، از ایمان بود:

﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا

﴿۹۴﴾ [الإسراء: ۹۴].

«تنها چیزی که مانع ایمان آوردن مردمان بعد از نزول هدایت برای ایشان شد، این است که می‌گویند: آیا خدا انسانی را به عنوان پیغمبر فرستاده است؟! - فرشتگان افلاکی سزاوار این مقام بزرگ رسالتند، نه انسان‌های خاکی -».

پیروی از پیامبران و عقاید و شریعتی را که از جانب الله متعال آورده بودند، به سبب انسان بودنشان امری زشت تلقی می‌کردند و گرویدن به آن‌ها را زیانبار می‌دانستند:

﴿وَلَيْنَ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَخٰسِرُونَ ﴿۳۴﴾﴾ [المؤمنون: ۳۴].

«اگر از انسانی همسان خود پیروی کنید، در این صورت سخت زیانکار خواهید بود».

﴿فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّمَّنَّا وَحِدًا تَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلٰلٍ وَسُعْرٍ ﴿۲۴﴾﴾ [القمر: ۲۴].

«آنان گفتند: آیا از انسانی از خودمان پیروی کنیم که تنها - و بدون قوم و عشیره - هست؟ در صورت پیروی از او، ما در گمراهی و جنون خواهیم بود».

مخالفان و دشمنان پیامبران پیشنهاد می‌دادند که باید فرستادگان خدا، فرشته باشند و به صورت واقعی آن‌ها را مشاهده کنند، یا حداقل همراه با پیامبر بشری، یکی از فرشته‌گان نیز به عنوان پیامبر مبعوث شود:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلٰئِكَةُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ

اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا ﴿۲۱﴾﴾ [الفرقان: ۲۱].

«و کسانی که به لقای ما امید ندارند گفتند چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند یا پروردگاران را نمی‌بینیم».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا ﴿۷﴾﴾ [الفرقان: ۷].

«- محمّد را نیز مسخره می‌کنند - و می‌گویند: این چه پیغمبری است؟! او غذا می‌خورد، و در بازارها راه می‌رود. چرا لااقل فرشته‌ای به سوی او فرستاده نشده است تا - به عنوان گواه صدق دعوتش - همراه او مردم را بیم بدهد - و در امر تبلیغ رسالت او را یاری نماید و ما هم ایمان بیاوریم -».

با کمی تامل در آیات قرآن، می‌توانیم این شبهه را از چندین جهت ردّ کنیم:
اول: این که الله متعال پیامبران را از میان بشر برگزید، بدین جهت است که انسان بیش از هر موجودی مورد امتحان و آزمون الله متعال قرار می‌گیرد، همانگونه که در حدیث قدسی الله متعال می‌فرماید:

«إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لِأَبْتَلِيكَ وَ أَبْتَلِي بِكَ»^۱ «تنها برای امتحان تو و امتحان دیگران بوسیله تو، تو را برگزیدم».

دوم: انتخاب پیامبر از میان بشر، اکرامی است به کسانی که نیکوکار بودند، زیرا انتخاب برخی از انسان‌ها، از جانب الله متعال به پیامبری، تکریم و بزرگداشت بزرگی آن‌ها است:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ﴿۵۸﴾﴾ [مریم: ۵۸].

«آنان که پیغمبرانی بودند از سلاله آدم و از فرزندان کسانی که با نوح سوار کشتی کردیم و از دودمان ابراهیم و یعقوب و از زمره کسانی که آنان را - به سوی ایمان - رهنمود کردیم و - برای رسالت آسمانی - برگزیدیم».

سوم: انسان بیش از هر آفریده‌ی دیگری، قادر به رهبری، راهنمایی و الگو شدن است. شهید سید قطب می‌فرماید: «این حکمتی است که در رسالت یکی از افراد بشر، به سوی تمامی بشر، نمایان می‌شود. آن بشر فرستاده شده، احساس دیگر افراد بشر را درک می‌کند، آن چه آن‌ها می‌چشند، می‌چشد، تجارب او تجربه‌ی همه، دردهایش درد

همه، انگیزه‌های او مانند انگیزه‌های دیگران و نیازش، نیاز دیگر انسان‌هاست؛ بنابراین بر ضعف و نواقص آن‌ها درمی‌گذرد، از قدرت و برتری آن‌ها امیدوار می‌شود، قدم به قدم با آن‌ها پیش می‌رود، انگیزه‌ها و هیجانات‌شان، را می‌فهمد، چون او نیز یکی از آن‌ها است و آن‌ها را با وحی الهی و به یاری او با همه دشواری‌ها، بسوی الله متعال می‌برد.

مردم بوسیله‌ی پیامبرانی که مانند خودشان بشر هستند و قدرت ممکنه را بدست می‌آورند، چون همانند آن‌ها بشوند، کم کم ایشان را بسوی الله تعالی پیش می‌برند، و در میان‌شان با اخلاق، اعمال و انجام تکالیفی زندگی می‌کنند، که خود می‌دانند و به آن‌ها ابلاغ شده که الله متعال بر آن‌ها هم واجب گردانیده است، از این رو شخصیت او در میان دیگر انسان‌ها، تجربه‌ی زنده‌ای است از عقیده و رسالتی که به سوی آن‌ها حمل کرده و زندگی و رفتار و کردارش صفحه‌ای است گشوده، بر روی ایشان که سطر به سطر آن را منتقل می‌کنند، تک تک معانی‌ش را تحقق می‌بخشند، درحالی که او را در بین خود می‌بینند و درون‌شان شیفته‌ی تقلید از اوست؛ زیرا که همانند خودشان است»^۱.

چهارم: سخت بودن دیدن فرشته.

کفّار همچنانکه ملاقات فرشته را مطرح می‌کردند تا به عنوان پیام آور بسوی‌شان فرستاده شود، با طبیعت فرشته‌آشنایی نداشتند و نمی‌دانستند که در جریان دیدن او چه مشقّت و سختی‌هایی آن‌ها را در بر می‌گیرد.

چرا که برقراری ارتباط با فرشتگان، و دیدن آن‌ها، کار آسانی نیست، زیرا پیامبر، با این که برترین خلق است و دارای قدرت جسمی و روحی بالایی بود، وقتی که جبرئیل را به شکل و صورت واقعی مشاهده فرمود، هراسناک و وحشت زده، درحالی که قلبش می‌لرزید و بر اثر نازل شدن وحی بر او سخت متأثر شده بود، به خانه‌اش برگشت. به همین دلیل در پاسخ به کسانی که پیشنهاد می‌کردند، پیامبرشان فرشته باشد یا همراه او فرشته‌ای مبعوث گردد، الله متعال فرمود:

﴿يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ﴾ [الفرقان: ۲۲].

«روزی که فرشتگان را می‌بینند، در آن روز مژده و نویدی برای بزهکاران در میان نخواهد بود - و بلکه روزی است که از ترس فریاد برمی‌آورند و - می‌گویند: پناه!! امان!!

چون کفار جز هنگام مرگ و یا موقع نزول عذاب، فرشتگان را نمی‌بینند، پس اگر فرض بر این باشد که آن‌ها فرشتگان را دیدند، قطعاً در آن روز به هلاکت می‌رسند. از این رو، فرستادن رسول و نبی از جنس بشر، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بود تا مردم امکان گفتگو و مصاحبه با آن‌ها را داشته باشند و چنان‌چه پیامبر فرشته می‌بود، امکان چنین ارتباطی فراهم نمی‌شد:

﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٥﴾ قُلْ لَوْ كَانَتْ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يُمَشُّونَ مَطْمِئِنِّينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكَاتًا رَسُولًا ﴿٩٥﴾﴾ [الإسراء: ۹۴-۹۵].

«تنها چیزی که مانع ایمان آوردن مردمان بعد از نزول هدایت - وحی آسمانی - برای ایشان شد، این است که می‌گویند: آیا الله متعال انسانی را به عنوان پیغمبر فرستاده است؟! - فرشتگان افلاکی سزاوار این مقام بزرگ رسالتند؛ نه انسان‌های خاکی - بگو: اگر در زمین - به جای انسان‌ها - فرشتگانی مستقر و در آن با اطمینان راه می‌رفتند، ما از آسمان - از جنس خودشان - فرشته‌ای را به عنوان پیغمبر به سویشان می‌فرستادیم - چرا که رهبر باید از جنس پیروان خود باشد.»

پس در صورتی که الله متعال پیامبران را از فرشته بر می‌گزید که ساکنان زمین فرشته بودند، تا از جنس خودشان باشد، اما وقتی که بشر در زمین زندگی می‌کنند، رحمت و حکمت الله متعال چنین اقتضا می‌کند که پیامبرشان از نوع و جنس ایشان باشد:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿١٦٤﴾﴾ [آل عمران: ۱۶۴].

«یقیناً الله متعال بر مؤمنان منت نهاد آنگاه که در میانشان پیغمبری از جنس خودشان برانگیخت.»

اگر بشر توانایی دیدن فرشته را نداشته باشد و به آسانی نتواند چیزی از او دریافت کند، در نتیجه اقتضا می‌کند که اگر الله متعال بخواهد، فرشته‌ای را پیغمبر انسان‌ها قرار دهد، حتما وی را به صورت مردی درمی‌آورد. همانگونه که می‌فرماید:

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبُسُونَ ﴿٩﴾﴾ [الأنعام: ۹].

«اگر هم فرشته‌ای را - مؤید پیغمبر - می‌کردیم، او را به شکل انسان در می‌آوردیم - تا آنان بتوانند او را ببینند و سخنانش را فهم کنند. در این صورت باز هم اشکال برطرف نمی‌شد - و ایشان را دچار همان اشتباهی می‌کردیم که قبلاً در آن بودند». پس الله متعال خیر می‌دهد به این نکته اشاره می‌فرماید که «اگر فرشته‌ای را پیامبر قرار دهد» بایستی به شکل مرد باشد، تا مردم بتوانند با او صحبت کنند و با فراگیری علم و دین از او استفاده کنند و امر همچنان بر آنان مشتبه و مخفی می‌شد»^۱.

مُشْتَبِه‌بودن امر بر آن‌ها هم، به سبب این است که به شکل و صورت مرد است و باز هم نمی‌توانند ثابت کنند که فرشته است، وقتی هم که چنین باشد فرستادن پیامبر از فرشته به این نحو فائده‌ای ندارد و اصلاً هدف مورد نظر را تحقق نمی‌بخشد؛ چون پیامبری که فرشته باشد، نمی‌تواند احساسات، عواطف و هیجان را درک و احساس کند، اگرچه خود را به شکل و قیافه‌ی انسان درآورد.

مقتضای بشربودن پیامبران و فرستادگان

مقتضای بشربودن پیامبران و فرستادگان، این است که دارای ویژگی‌های بشری باشند، ویژگی‌های که هرگز از او جداشدنی نیستند؛ مانند داشتن جسم و جسدی که نیازمند همه آن چیزی باشد، که مورد نیاز تمام بشر است و نیز دفع فضولات، زیرا لازمه‌ی آن خوردن و آشامیدن است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَسَئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

﴿٧﴾ وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ ﴿٨﴾﴾ [الأنبياء: ۷-۸].

«- تنها تو نیستی که پیغمبری، و در عین حال انسان. بلکه - پیش از تو فقط مردانی را برانگیختیم که به آن‌ها - دین آسمانی را - وحی می‌کردیم. اگر این را

نمی‌دانید، از - اهل علم و - آشنایان به کتاب‌های آسمانی برسید. ما پیغمبران را به صورت کالبدهائی که غذا نخورند، نیافریده‌ایم و عمر جاویدان هم نداشته‌اند.»
از دیگر ویژگی‌های فرستادگان الله متعال این است که، مانند دیگر فرزندان بشر از مادر متولد می‌شوند، پدر و مادر دارند، عمو و عمه دارند، دایی و خاله دارند، ازدواج می‌کنند و صاحب فرزند می‌شوند:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا﴾ [الرعد: ۳۸].

«- برخی‌ها داشتن زنان و فرزندان را بر تو عیب می‌گیرند - و ما پیش از تو فرستادگانی را روانه کرده‌ایم و زنان و فرزندان بدیشان داده‌ایم.
فرستادگان الله ربّ العزّة، تمامی حالات بشری، از قبیل: خواب و بیداری، سلامتی و بیماری و... را، دارا می‌باشند و مانند بشر مرگ هم به سراغشان می‌رود، همانگونه که ابراهیم خلیل الرّحمن در توصیف پروردگارش گفت:

﴿وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿٧٩﴾ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿٨١﴾﴾ [الشعراء: ۷۹-۸۱].

«او کسی است که مرا می‌خوراند و می‌نوشاند و هنگامی که بیمار شوم، او است که مرا شفا می‌دهد و او کسی است که - چون اجلم فرا رسید - مرا می‌میراند و سپس - در رستاخیز برای حساب و کتاب و جزا و سزا - مرا زنده می‌گرداند.»
و الله متعال خطاب به رسول خود محمّد ﷺ می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَّيِّتُونَ ﴿٣٠﴾﴾ [الزمر: ۳۰].

«- ای محمّد! مرگ از مسائلی است که همه انسان‌ها در آن یکسانند لذا - تو می‌میری و همه آنان نیز می‌میرند - و سرانجام نیک و خوش و جاویدان از آن پرهیزگاران است -».

همچنین بیان فرموده که مرگ سنّت جاری الله متعال، در مورد همه پیامبران است:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَن يَصُرَّ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾﴾

[آل عمران: ۱۴۴].

«و محمد جز فرستاده‌ای که پیش از او -هم- پیامبرانی -آمدند و- گذشتند نیست؛ آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید».

و در سنت و روایات هم رسول الله ﷺ اینگونه توصیف شده است:

«كَانَ بَشَرًا مِّنَ الْبَشَرِ يَفْلِي تَوْبَهُ وَيَحْلُبُ شَاتَهُ وَيَخْدُمُ نَفْسَهُ»^۱.

«رسول الله مانند همه انسان‌ها بشر بود، لباسش را خود وصله می‌زد، شیر حیوانش را خود می‌دوشید و کارهای شخصیش را خود انجام می‌داد».

همچنین در حدیث صحیح آمده است که رسول الله ﷺ به امّ سلیم فرمود:

«يَا أُمَّ سَلِيمٍ أَمَا تَعْلَمِينَ أَلِي اشْتَرَطْتُ عَلَيَّ رَبِّي فَقُلْتُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ أَرْضَى كَمَا يَرْضَى الْبَشَرُ وَأَعْضَبُ كَمَا يَعْضَبُ الْبَشَرُ فَأَيُّمَا أَحَدٍ دَعَوْتُ عَلَيْهِ مِنْ أُمَّتِي بِدَعْوَةٍ لَيْسَ لَهَا بِأَهْلٍ أَنْ تَجْعَلَهَا لَهُ طَهْرًا وَرِزْقًا وَفُرْبَةً يُقَرَّبُ بِهَا مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲.

«ای امّ سلیم! آیا نمی‌دانی که من از پروردگارم وعده گرفته‌ام که مانند دیگر انسان‌ها بشر هستم، مانند سایر مردم گاهی راضی و گاهی خشمگین می‌گردم، پس علیه هرکسی دعا کردم که سزاوار آن نباشد، الله متعال آن را موجب پاک کردن او از گناه و نزدیک شدن به خویش در قیامت، گرداند».

انبیاء در معرض بلا و گرفتاری هستند

از مقتضیات بشر بودن پیامبران، این است که در معرض بلا و آزمون قرار داشته باشند، مثلاً به زندان می‌افتند، همانگونه که یوسف ÷ به زندان افتاد:

﴿قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾ [یوسف: ۳۳].

«- یوسف که این تهدید همسر عزیز و اندرز زنان مهمان برای فرمان برداری از او را شنید - گفت: پروردگارا! زندان برای من خوشایندتر از آن چیزی است که مرا بدان فرا می‌خوانند».

و الله متعال یادآوری کرده که یوسف چند سالی در زندان باقی ماند:

۱- مسند امام احمد، و بخاری هم در ادب الفرد روایت کرده و اسناد احمد بر شرط مسلم صحیح

است، ر.ک: سلسلة الأحاديث الصحيحة، شماره (۶۷۱)

۲- صحیح مسلم، ر.ک: سلسلة الأحاديث الصحيحة شماره (۸۴)

﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ
فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾ [یوسف: ۴۲].

«اما اهریمن آن را از یادش ببرد که در پیش سرورش بازگو کند. لذا یوسف چند سالی در زندان بماند».

پیامبران از سوی قوم خود، مورد آزار و اذیت و زخمی شدن قرار می‌گرفتند، همانگونه که رسول الله ﷺ در معرکه‌ی اُحد مورد اصابت سنگ و تیر قرار گرفت و دندان رباعیش^۱ شکسته شد، از وطن و سرزمین خود رانده شد، همانگونه که ابراهیم خلیل از سرزمین عراق بسوی شام مهاجرت کرد، رسول الله ﷺ از مکه به مدینه هجرت فرمود.

و گاهی آن‌ها را به قتل می‌رسانیدند:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ
اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ [البقرة: ۸۷].

«پس چرا هرگاه پیامبری، چیزی را که خوشایند شما نبود، برایتان آورد، کبر ورزیدید، گروهی را دروغ‌گو خواندید و گروهی را کشتید».

پیامبران گاهی هم مبتلا به بیماری شده‌اند، همانگونه که الله متعال ایوب پیامبر را مبتلا به درد و رنج بیماری کرد و او هم صبر پیشه نمود. رسول الله ﷺ در حدیث صحیح می‌فرماید:

«إن أيوب نبي الله لبث به بلاؤه خمسة عشر سنة فرفضه القريب و البعيد إلا رجلين من إخوانه».

«نبی الله ایوب، هیجده سال در بستر بیماری بود و در آن مدت همه او را طرد کردند، جز دو مرد از برادرانش...»^۲.

۱- چهار دندان میان ثنایا و انیاب را می‌گویند. ر.ک: المنجد

۲- ابو یعلی در مسند خود و ابو نعیم در الحلیة و ضیاء المختارة و ابن حبان در صحیح خود، روایت کرده‌اند ر.ک: سلسله الأحادیث الصحیحة شماره (۱۷)

از جمله‌ی گرفتاری‌های او این بود که اموال و فرزندان از بین رفتند، در حالی که دارای و فرزندان بسیاری داشت:

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَلَيْسَ لِي بِرَبٍّ غَنِيٌّ وَأَنْتَ الرَّحِيمُ ﴿۸۳﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَفَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَعَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَذِكْرًا لِلْعَابِدِينَ ﴿۸۴﴾﴾ [الأنبياء: ۸۳-۸۴].

و ایوب را یاد کن آن‌گاه که پروردگارش را خواند - و گفت: - به من آسیب بسیار رسیده است و تو مهربان‌ترین مهربانان هستی. پس دعایش را پذیرفتیم و رنجی را که با او بود، برطرف نمودیم و به رحمتی از نزد خویش خانواده‌اش و همانند آنان را به همراهشان به او بخشیدیم تا یادآوری و پندی برای عبادت‌کنندگان باشد.

همچنین انبیاء نه تنها مورد بلا و آزمون قرار گرفته‌اند، بلکه شدیدترین بلاها را آنان تحمل کرده‌اند، همان‌گونه که «صعب بن سعد» از پدرش روایت می‌کند که گفت: از رسول الله پرسیدم: شدیدترین بلا و آزمون برای کیست؟ فرمود:

«لَأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ ، يُبْتَلَى الْعَبْدُ عَلَى حَسَبِ دِينِهِ ، فَإِنْ كَانَ صُلْبًا اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ ، وَإِنْ كَانَ فِي دِينِهِ رِقَّةٌ ابْتُلِيَ عَلَى قَدْرِ ذَلِكَ ، فَمَا تَبَرَّحُ الْبَلَايَا بِالْعَبْدِ حَتَّى تَدْعَهُ يَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ مَا عَلَيْهِ حَظِيئَةٌ»^۱.

«پیامبران، با سخت‌ترین بلاها مورد آزمایش الله متعال قرار می‌گیرند، پس هرچه ایمان انسان استوارتر باشد، به همان اندازه، آزمایش او سخت‌تر است و اگر در دینش سستی باشد، به همان اندازه، آزمایش می‌شود. بلا و گرفتاری، بنده را رها نمی‌کند تا وقتی که اشتباه و گناهی بر او باقی می‌ماند».

ابو سعید خدری^۲، بر رسول الله ﷺ وارد شد، دید که ایشان کسالت داشته و در زیر لحاف قرار دارد، دستش را روی بدنش گذاشت، گرمای تب او را از زیر لحاف احساس می‌کرد، عرض کرد: ای رسول خدا، چقدر بیماریت شدید است! فرمود: ما پیامبران همین‌طور هستیم، بلا بر ما چند برابر می‌شود و به همان صورت اجر و پاداش چند برابر داریم، عرض کردم: ای رسول الله: بلا و آزمون چه کسانی از همه

۱- ترمذی روایت کرده و فرموده است که این حدیث، حسن صحیح است و ابن ماجه و دیگران هم، روایت کرده‌اند. ر.ک: سلسله الأحادیث الصحیحة شماره (۱۴۳).

سخت تر است، فرمود:

«الْأَنْبِيَاءُ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ تُمْ مَنْ قَالَ تُمْ الصَّالِحُونَ إِنْ كَانَ أَحَدُهُمْ لَيُبْتَلَى بِالْفَقْرِ حَتَّى مَا يَجِدُ أَحَدُهُمْ إِلَّا الْعِبَاءَةَ يُحَوِّبُهَا وَإِنْ كَانَ أَحَدُهُمْ لَيَفْرَحُ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَفْرَحُ أَحَدُكُمْ بِالرَّخَاءِ».

«انبیاء، سپس صالحین، یکی از آنها گاهی به فقر چنان شدیدی دچار می‌شود که جز عبايي که خود را بدان ببوشاند، چیز دیگری ندارد، با این حال، آن چنان که شما با رفاه و داشتن امکانات خوشحال می‌شوید، آنان با بلاء و گرفتاری خوشحال می‌شوند»^۱.

اشتغال انبیاء به اعمال بشر

از جمله مقتضیات بشر بودن آنها این است که به کارها و مشاغلی بپردازند، که بشر آن را انجام می‌دهد و به آن مشغول می‌شود؛ مانند اشتغال رسول الله ﷺ قبل از بعثت به تجارت. گوسفند چرانی انبیاء شهرت عامه دارد. بخاری از جابر بن عبدالله نقل می‌کند که: ما همراه رسول الله از درخت اراک می‌چیدیم، رسول الله ﷺ فرمود: «عَلَيْكُمْ بِالْأَسْوَدِ مِنْهُ فَإِنَّهُ أَطْيَبُ»، «گوسفند سیاه پرورش دهید که بهترین است»، گفتند: مگر شما گوسفند چرانی می‌کردی؟ فرمود: «وَهَلْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ رَعَاهَا»، «مگر پیامبری هم هست که چوپانی گوسفند نکرده باشد؟»^۲. قرآن نیز با بیانی صریح، چند سال چوپانی موسی ÷ را یادآوری می‌کند: بندهی صالح الله، شعیب، گفت:

﴿قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾ قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتَ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٢٨﴾﴾ [القصص: ۲۷-۲۸].

۱- ابن ماجه، ابن سعد و حاکم روایت کرده‌اند، و فرموده‌اند: صحیح است، بر شرط مسلم و ذهبی هم با او موافقت کرده و البانی هم گفته است: همین‌طور است که آن دو گفته‌اند. رک: سلسله

الأحاديث الصحيحة شماره (۱۴۴)

۲- فتح الباری (۶/۴۳۸)

«من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به ازدواج تو درآورم، به این شرط که هشت سال برای من کار کنی. سپس اگر هشت سال را به ده سال تمام برسانی، محبتی کرده‌ای - و این دو سال اضافه بر تو واجب نیست. به هر حال - من نمی‌خواهم بر تو سختگیری کنم - و تو را به درازترین مدّت وا دارم. - اگر الله متعال بخواهد مرا از زمره نیکان خواهی یافت - و خواهی دید که من به عهد خود وفا می‌کنم. موسی پذیرفت و - گفت: این قراردادی میان من و تو است. البتّه هرکدام از این دو مدّت را برآوردم - به عهد خود وفا کرده‌ام و از من خواسته نمی‌شود که بیش از آن کار کنم - و بر من ستم نمی‌گردد. الله متعال هم بر آنچه ما می‌گوئیم شاهد و گواه است».

ابن حجر می‌گوید: از دیدگاه ائمه، حکمت از چوپانی پیامبران این بوده که نفس خود را با تواضع و فروتنی بارآورند، قلب‌هایشان به خلوت عادت کند و از مدیریت رهبری گوسفندان، به مدیریت و رهبری ملّت‌ها، تعالی یابند^۱.

و از جمله پیامبرانی که مانند مردم شغل داشت، داود ÷ بود، وی آهنگر بود و زره جنگی می‌ساخت.

﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُؤْسٍ لَّكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِّنْ بَأْسِكُمْ ۗ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ﴾^(۸)
[الأنبياء: ۸۰].

«و بدو ساختن زره را آموختیم تا - این لباس جنگی، - شما را در جنگ‌ها حفظ کند. آیا - الله متعال را در برابر همه این نعمت‌ها - سپاسگزاری می‌کنید؟»
داود در عین حالی که آهنگری می‌کرد، پادشاه هم بود و از دسترنج خویش نان می‌خورد.

زکریا پیامبر، نیز نجار بود.^۲

ویژگی‌های الوهیت و فرشته‌بودن در آن‌ها نیست

یکی دیگر از مقتضیات بشر بودنشان، این است که الهه و معبود نیستند و هیچ کدام از صفات الوهیت را ندارند. از این رو، پیامبران خود را از داشتن هر گونه توانایی

۱- فتح الباری (۶/۴۳۹)

۲- این هم در حدیثی ثابت، که مسلم آن را روایت کرده، آمده است. ر.ک: مشکاة المصابیح (۳/۱۱۷)

تغییر و دخالت در امور دنیا، مبرّا دانسته و تنها به الله واحد و احد پناه برده‌اند و ادعای چیزی از صفات خداوندی را نداشته‌اند. الله متعال در بیان برائت عیسی - از تهمت‌هایی که به او نسبت دادند، فرمود:

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتِ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُحِبِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴿۱۱۶﴾ مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا إِلَهًا رَبِّي وَرَبِّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱۱۷﴾﴾ [المائدة: ۱۱۶-۱۱۷].

«و - به یاد آور - آن گاه که الله متعال می‌گوید: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفته‌ای که جز الله متعال، من و مادرم را هم دو خدای دیگر بدانید - و ما دو نفر را نیز پرستش کنید؟ - عیسی می‌گوید: تو را منزّه از آن می‌دانم که دارای شریک و مانند باشی.. سزاوار من نیست که چیزی را بگویم - و بخواهم، که وظیفه و - حق من نیست. اگر آن را گفته باشم، بی‌گمان تو از آن آگاهی. تو - علاوه بر ظاهر گفتار من - از راز درون من هم باخبری، ولی من - چون انسانی بیش نیستم - از آن چه بر من پنهان می‌داری، بی‌خبرم. زیرا تو رازها و پنهان‌ها را می‌دانی. من به آنان چیزی نگفتم، مگر آن چه را که مرا به گفتن آن فرمان داده‌ای - و آن - این که جز الله متعال را نپرستید، که پروردگار من و شما است - و اوست که من و شما را آفریده است و همه بندگان او هستیم - من تا آن زمان که در میان آنان بودم، از ایشان اطلاع داشتم و هنگامی که مرا میراندی، تنها تو مراقب و ناظر ایشان بوده‌ای - و اعمال و افکارشان را دیده‌ای - و تو از هر چیزی آگاه هستی.»

این سخن عیسی در روز حشر بزرگ است، در جایی که همگی انسان‌ها جمع می‌شوند. این کلام راست و درستی است که همه دروغ‌ها و تهمت‌هایی را که نصاری به بنده و رسول الله، عیسی بن مریم، نسبت می‌دهند، را باطل و نابود می‌کند. زیرا گروهی از آنان گفتند: خدا که همان عیسی مسیح است، در شکم مریم قرار گرفت - پناه بر الله متعال از این گمراهی:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ
 أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ
 وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [المائدة: ۷۲].

«بی گمان کسانی کافرند که می گویند: - خدا در عیسی حلول کرده است و -
 خدا، همان مسیح پسر مریم است.»

و گروه دیگری از ایشان گفتند: او سومین خدایان سه گانه است:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا
 عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [المائدة: ۷۳].

«بی گمان کسانی کافرند که می گویند: خداوند یکی از سه خدا است!»

و گروه سوم گفتند: او پسر خداست، - او پاک و منزه است و از آن چه می گویند
 بسیار والاتر است:

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ۗ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا﴾ [مریم: ۸۸-۸۹].

«- یهودیان و مسیحیان و مشرکان - می گویند: الله گسترده مهر، فرزندی برای
 خود برگرفته است! واقعاً چیز بسیار زشت و ناپسندی می گویند.»

به تحقیق، نصاری دربارهی عیسی غلو و زیاده روی بسیاری مرتکب شدند و با این
 سخن افراطی و اغراق آمیز نسبت به الله متعال، مرتکب بزرگترین و زشتترین
 ناسزاگویی شدند و ادعا می کنند که: «خداوند متعال از کرسی عظمت خود فرود آمد و
 در شکم زنی قرار گرفت و مدت زمانی را در میان خون عادت ماهیانه و در تاریکی
 روده ها و زیر دنده ها بسر برد، سپس به عنوان کودکی شیر خوار متولد و کم کم بزرگ
 می شود، گریه می کند، می خورد می آشامد، ادرار می کند و به همراه بچه ها در جست و
 خیز است، سپس در میان فرزندان یهود به مکتب می رود، ملزومات را یاد می گیرد،
 موقع ختنه، پوست ختنه گاهش را قطع می کنند، سپس یهود شروع می کنند به طرد
 او از جایی به جای دیگر، سپس او را دستگیر کرده و انواع خواری و ذلت را به او
 می چشانند، و تاجی از خار بر روی سرش می گذارند، او را سوار بر مرکبی بدون زین و
 برگ سوار می کنند، بعد او را به سوی چوب صلیب سوق می دهند و با مشت و سیلی او
 را می زنند و آب دهان به صورتش می پاشند، اطرافش را احاطه می کنند، آنگاه او را بر
 آن مرکب سوار می کنند، که قلب و جان از آن به لرزه در می آید، با طناب دست و

پاهایش را محکم می‌بندند و با میخ بر دست و پایش می‌کوبند، بطوری که گوشت بدنش پاره و استخوان‌هایش خُرد می‌شود و در تمام این حالات فریاد و داد و ناله سر می‌دهد و می‌گوید: به من رحم کنید، ولی کسی به او رحم نمی‌کند.

آری به پندار آن‌ها، این بود مدبّر جهان هستی و زمین و آسمان‌ها و آن ذاتی که هر آن کس که در زمین و آسمان‌ها قرار دارد، خواسته‌هایشان را همه روزه از او طلب می‌کنند، هر روز شأن و امور به خود را دارد، سپس مرده و در زیر صخره‌ها و سنگ‌های خارا مدفون گردید، سپس بعد از همه این اتفاقات از قبر برخاست و باری دیگر به سوی عرش و ملک صعود کرد و بر کرسی خداوندی خویش تکیه زد!!^۱.

پس چه فحش و ناسزایی از این ناسزایی که به الله \bar{A} ، نسبت دادند، بدتر و زشت تر است و کدامین گمراهی از این بالاترست!

کمال بشری

بدون شک، انسان‌ها با هم تفاوت‌های زیادی دارند، هم از لحاظ آفرینش و هم از لحاظ خُلق و خو و استعدادهای خدادادی؛ برخی انسان‌ها دارای زیبایی و جمال‌اند، برخی زشتند، عده ای نابینا، بعضی دارای یک چشم و بسیاری هم دارای دو چشم هستند، افراد بینا نیز دارای بینایی متفاوتی هستند، هم از لحاظ قدرت بینایی و هم از لحاظ زیبایی چشم‌ها، همانگونه که برخی ناشنوا و گروهی کم شنوا یا شنوا هستند، به همان نسبت هم برخی دارای مرّوت و همت عالی و عده‌ای بی‌مرّوت هستند.

یقیناً انبیاء و رسولان الهی، در بالاترین صورت نمونه‌ی بارز و در اوج کمال انسانی هستند، چون الله متعال آن‌ها را خود برگزیده و برای خویش پرورش داده، پس بی‌تردید انسان‌هایی با پاکترین قلب، نیکوترین اخلاق و بهترین قریحه را برگزیده است:

﴿وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ اللَّهُ أَنَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴿۱۲۴﴾ [الأنعام: ۱۲۴].

«الله متعال بهتر می‌داند که - چه کسی را برای پیامبری انتخاب و - رسالت خویش را به عهده کسی بگذارد».

کمال در خلقت ظاهری

الله متعال ما را از اذیت و آزار رسول الله ﷺ بر حذر داشته، همانگونه که بنی اسرائیل موسی را آزار دادند:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾ [الأحزاب: ۶۹].

«ای مؤمنان! همانند کسانی نباشید که - با گفتن سخنان ناروا - موسی را آزار رساندند - و رنجیده و آزرده کردند - و الله متعال او را از آن چه می گفتند، پاک و بی گناه کرد و او در پیشگاه الله متعال گران قدر و صاحب منزلت بود».

رسول الله ﷺ برای ما بیان فرموده که بنی اسرائیل با متهم کردن موسی به عیب و نقص در خلقت ظاهری، به او آزار می رساندند. در صحیح بخاری^۱ از ابوهریره روایت است که رسول الله فرمود:

«إِنَّ مُوسَىٰ كَانَ رَجُلًا حَيِيًّا سَتِيرًا لَا يُرِي مِنْ جِلْدِهِ شَيْءٌ اسْتَحْيَاءً مِنْهُ، فَأَذَاهُ مِنْ أَذَاهِ مَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَقَالُوا مَا يَسْتُرُ هَذَا التَّسْتُرَ إِلَّا مِنْ عَيْبٍ بَجَلْدِهِ: أَمَّا بَرَصٌ، وَإِمَّا أُذْرَةٌ وَإِمَّا آفَةٌ، وَإِنَّ اللَّهَ مَتَعَالٍ أَرَادَ أَنْ يَبْرِّئَهُ، مِمَّا قَالُوا لِمُوسَىٰ، فِخْلًا يَوْمًا وَحْدَهُ، فَوَضَعَ ثِيَابَهُ عَلَيِ الْحَجْرِ، ثُمَّ اغْتَسَلَ، فَلَمَّا فَرَّغَ أَقْبَلَ إِلَىٰ ثِيَابِهِ لِيَأْخُذَهَا، وَإِنَّ الْحَجْرَ عَدَا بَثْوَبَهُ، فَأَخَذَ مُوسَىٰ عَصَاهُ عَرِيانًا أَحْسَنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مَتَعَالٍ، وَأَبْرَاهُ مِمَّا يَقُولُونَ، وَقَامَ الْحَجْرُ، فَأَخَذَ ثَوْبَهُ فَلَبَسَهُ، وَطَفِقَ بِالْحَجْرِ ضَرْبًا بَعِصَاهُ، فَوَاللَّهِ مَتَعَالٍ إِنَّ بِالْحَجْرِ لِنُدْبًا مِنْ أَثَرِ ضَرْبِهِ، ثَلَاثًا أَوْ أَرْبَعًا أَوْ خَمْسًا، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾.»

«موسی ÷ مردی خجالتی و اهل حیا بود، خیلی بدن خود را از دید دیگران پوشیده نگه می داشت، بنابراین برخی از بنی اسرائیل که در پی اذیت و آزارش بودند، گفتند: این همه مخفی کاری موسی، که کسی بدنش را نبیند، حتماً به خاطر عیبی است که بر بدنش هست؛^۲ یا پیسی، یا فتق بیضه^۳ و یا آفت دیگری دارد؛ ولی الله

۱- روایت بخاری. ر.ک: نگان کن به فتح الباری (۴۳۷/۶).

۲- این اشاره ای است به این که، عریان بودن بدن در در شریعت آن ها جایز بوده است.

۳- با ضم همزه وسکون دال.

متعال خواست او را از اتهام به نقص بدنی، پاک کند، تا این که روزی در محلی خلوت لباس‌هایش را در آورد و روی سنگی گذاشت که آبتنی کند، وقتی آبتنی تمام شد و می‌خواست لباس‌هایش را بپوشد، سنگ لباس‌هایش را ربود، عصایش را برداشت با بدنی عُریان و زیبا، به دنبال سنگ و لباس‌هایش دوید؛ در همین هنگام بنی اسرائیل او را دیدند و فهمیدند که او عیب ظاهری ندارد، پس الله متعال او را از آن تهمت پاک و بی‌گناه گرداند و سنگ در آن موقع ایستاد و موسی لباس‌هایش را برداشت و پوشید. سپس با عصا شروع کرد به زدن سنگ، و به الله متعال سوگند، اثر ضربه‌ها به تعداد سه یا چهار یا پنج ضربه، بر روی سنگ نمایان شد؛ این است معنی این آیه که الله متعال فرمود:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادَوْا مُوسَىٰ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾^۱

ابن حجر در دنباله‌ی حدیث می‌فرماید: «از این حدیث معلوم می‌شود که پیامبران هم از لحاظ آفرینش و هم از لحاظ اخلاق، در اوج کمال بشری قرار داشته‌اند و هرکس نقصی را به پیامبر نسبت دهد، در واقع او را آزار رسانده است و بیم آن می‌رود که مرتکب کفر شده باشد»^۱.

صورت‌های ظاهری گوناگون هستند

وقتی گفته می‌شود: پیامبران از لحاظ جسمی کامل بودند، به این معنی نیست که همه دارای یک شکل و صورت بوده‌اند، چون کمال و زیبایی که حیرت‌آور و شگفت‌انگیز باشد، متنوع و گوناگون است و این تنوع هم یکی از نوآوری‌های بی‌نظیر آفریدگار واحد احد و از جمله کمال مطلق و قدرت بی‌نهایت اوست.

رسول الله ﷺ برخی از انبیاء و رسولان را برای ما توصیف کرده و می‌فرماید: «شبی که برای اسراء برده شدم، موسی را دیدم که گویی از مردان شنوءه^۲ است».

درباره‌ی عیسی ÷ نیز فرمود: «میان من و او، پیامبری نیست و او فرود خواهد آمد. وقتی که او را مشاهده کردید، بشناسید؛ مردی است متوسط، با رنگ سرخ

۱- فتح الباری (۴۳۸/۶)

۲- صحیح بخاری. ر.ک: فتح الباری (۴۲۸/۶)، وشنوءه قبیله‌ای است در یمن.

وسفید، در دو لباس زرد کم رنگ فرود می‌آید، گویی آب از سرش می‌ریزد، اگرچه خیس هم نیست»^۱ و

همچنین اصحاب بزرگوار، رسول الله ﷺ را اینگونه برای ما توصیف می‌کنند: «از لحاظ قیافه و تناسب، از هرکسی زیباتر بود...، نه زیاد بلند و نه کوتاه، میان شانه‌هایش گشاده، گونه‌هایش نرم و صاف، رنگ مویش بسیار سیاه، با چشم‌هایی سیاه، دارای مژگان بلند و زیبا، وقتی پا بر زمین می‌گذاشت، با تمامی پا قدم می‌گذاشت، گودی کف پا نداشت، وقتی که عبایش را از روی شانه‌هایش بر می‌داشت، از زیبایی، گویی یک قالب نقره است»^۲.

کمال در اخلاق

انبیای الهی در اخلاق هم در سطح بالایی قرار داشتند و مستحق بودند پروردگار هستی آن‌ها را بستاید، همانگونه که ابراهیم خلیل ÷ را اینگونه مدح و ستایش فرمود:

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ﴾ [هود: ۷۵].

«زیرا ابراهیم بردبار و نرمدل و بازگشت‌کننده - به سوی خدا - بود».

دختر شعیب، نزد پدرش اینگونه موسی ÷ را وصف می‌کند:

﴿قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾

[القصص: ۲۶].

«یکی از آن دو - دختر - گفت: ای پدر من! او را به کار گیر. چرا که بهترین کسی را که باید به کار گیری، شخصی است که نیرومند و درست کار باشد».

همان گونه که الله متعال اسماعیل ÷ را به صداقت در وعده ستایش فرمود:

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾ [مریم: ۵۴].

«و در این کتاب از اسماعیل یاد کن، زیرا که او درست‌وعده و فرستاده‌ای پیامبر

بود».

۱ - روایت ابوداود و احمد (صحیح الجامع (۹۰/۵)

۲ - روایت بیهقی، ر.ک: الجامع (۱۹۹/۴)

و اخلاق پیامبر ﷺ را عظیم و بزرگوار توصیف و با سه تأکید، آن را بیان فرموده است: قسم خوردن به «ن» و قلم، شروع جمله با «إِنَّ» تأکید و داخل کردن «لام تأکید» بر خبر:

﴿نَّ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿١﴾ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴿٢﴾ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ ﴿٣﴾ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾﴾ [القلم: ۱-۴].

«نون. سوگند به قلم! و قسم به چیزی که می‌نویسند! در سایه نعمت و لطف پروردگارت، تو دیوانه نیستی. تو دارای پاداش بزرگ و بی‌پایان هستی. تو دارای خوی سترگ - یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده - هستی.

از جمله اخلاق‌های والای رسول الله ﷺ که الله متعال آن را شهره آفاق کرد، مهربانی و عطوفت فطری ایشان بود:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾﴾ [التوبة: ۱۲۸].

«بی‌گمان پیغمبری × بنام محمد -، از خود شما × انسان‌ها - به سوی تان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید. به شما عشق می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان دارای محبت و لطف فراوان و بسیار است.

و این اخلاق والا تأثیر بسزایی در هدایت و تربیت مردم داشت. ابن صفوان بن امیه می‌گوید: «در حالی که رسول الله از همه‌ی مردم نزد من منفورتر بود، بخششی بس بزرگ به من داد، تا اینکه از هرکسی بیشتر دوستش داشتم،» امام مسلم این را در صحیح خود روایت کرده است.

هم چنین، در صحیح مسلم آمده است که: «مردی از رسول الله در خواست کمک مالی کرد، بنابراین رمه‌ای گوسفند به او بخشید که فاصله‌ی دو کوه را اشغال کرده بود، سپس آن مرد نزد قوم خود برگشت و گفت: اسلام بیاورید، واقعاً محمد آن گونه مال می‌بخشد که هرگز باکی از فقر ندارد.»

اگر پیامبران از چنین کمالی برخوردار نبودند که موهبتی الهی است، قطعاً مردم از روی میل تسلیم و پیرو ایشان نمی‌شدند، زیرا مردم با رضایت از کسی که نقص فراوان داشته، و از فضایل اندکی برخوردار باشد، پیروی نمی‌کنند.

پیامبران دارای بهترین نسب بودند

پیامبران دارای انساب والا و بزرگواری هستند، زیرا همه پیامبران بعد از نوح، از نوه و نسل او هستند و همه پیامبران بعد از ابراهیم، از نسل او بودند، الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا التُّبُوءَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُّهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾ [الحديد: ۲۶].

«ما نوح و ابراهیم را - پیغمبر، و به سوی مردم - روانه کرده‌ایم و در نسل آنان، نبوت و کتاب‌ها -ی آسمانی، از جمله تورات و انجیل و زبور و قرآن - را قرار دادیم. از این رو، الله سبحان، پیامبران را از میان کسانی برگزید که در نسب، برترین مردم بودند، بخاری از رسول الله ﷺ روایت می‌کند که ایشان فرمود:

«بُعِثْتُ مِنْ خَيْرِ قُرُونِ بَنِي آدَمَ قَرْنًا فَقَرْنًا، حَتَّى كُنْتُ مِنَ الْقَرْنِ الَّذِي كُنْتُ مِنْهُ»^۱.

«نسب من در هر قرنی از میان بهترین‌ها برگزیده شده تا به این قرن رسید که به پیامبری مبعوث شدم».

در مسند احمد و سنن ترمذی نیز آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ ثُمَّ جَعَلَهُمْ فِرْقَتَيْنِ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ فِرْقَةً ثُمَّ جَعَلَهُمْ قَبَائِلَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ قَبِيلَةً ثُمَّ جَعَلَهُمْ بِيُوتًا فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ بِيُوتًا فَأَنَا خَيْرُكُمْ بِيُوتًا وَخَيْرُكُمْ نَفْسًا»^۲.

«من، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب هستم، الله متعال انسان را آفرید و از بهترین انسان‌ها، نسل مرا برگزید، سپس آن‌ها را به دو گروه تقسیم کرد و من از بهترین آن دو گروه هستم، سپس مردم به قبیله‌ها تقسیم شدند، باز هم من از میان بهترین قبیله انتخاب شده‌ام، سپس به خانواده تقسیم شدند که من از بهترین خانواده هستم، پس من از لحاظ خانواده و از جهت نفس و شخصیت، برترین شما هستم».

همچنین، در صحیح مسلم و سنن نسائی روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى كِنَانَةَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَاصْطَفَى قُرَيْشًا مِنْ كِنَانَةَ وَاصْطَفَى مِنْ

۱- روایت بخاری، فتح الباری (۵۶۶/۶)

۲- روایت احمد و ترمذی، صحیح الجامع (۲۲/۲)

قُرَيْشِ بَنِي هَاشِمٍ» «خداوند از فرزندان اسماعیل، بنی کنانه و از بنی کنانه، قریش و از قریش، بنی هاشم را برگزید».

آزادگان دور از بردگی

از جمله صفات کمال انبیاء الهی، آزادگی است و هیچ کدام از بردگان انتخاب نشده‌اند. سفارینی در این مورد می‌گوید: «بردگی صفت نقص است و شایسته‌ی مقام نبوت نیست؛ چون پیامبر شب و روز را مشغول دعوت مردم بود و برای یک برده، چنین کاری امکان ندارد؛ علاوه بر این، بردگی صفت نقص است و مردم اگر اهله دارند که از کسی پیروی کنند که دارای چنین نقص و عیبی باشد و قبول نمی‌کنند، رهبر و پیشوای آن‌ها، چنین افرادی باشند؛ چون بردگی از آثار کفر است و انبیاء از آن منزّه و پاک هستند»^۱.

استعدادها و توانایی‌ها

انبیاء از قدرت عقل و درک، هوش سرشار، زبان روشنگر، حاضر جوابی و فراست و دیگر استعدادها و توانایی‌ها، برخوردار بودند، که لازمه‌ی حمل رسالت آسمانی، تبلیغ آن و تربیت و رهبری کسانی است که پذیرای آن رسالت هستند.

رسول الله ﷺ آن‌چه را به وی الهام می‌شد، بدون فراموشی حتی یک کلمه، حفظ می‌کرد:

﴿سَتَقْرِيكَ فَلَا تَنْسَى﴾ [الأعلى: ۶].

«ما قرآن را بر تو خواهیم خواند - و به تو خواهیم آموخت و - تو دیگر آن را فراموش نخواهی کرد».

بنابراین پیامبران، دین الله متعال را بر دشمنان عرضه کرده و در مقام استدلال، آن‌ها را ساکت کرده و بی‌پاسخ می‌گذاشتند. ابراهیم خلیل با همین کار، دشمنش را ساکت کرد:

﴿فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۲۵۸].

«پس آن مرد کافر، مبهوت شد. و الله متعال مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند».

الله متعال در ادامه موضوع مجادله ابراهیم با قومش فرمود:

﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ﴾ [الأنعام: ۸۳].

«این‌ها دلائل ما بود که آن‌ها را به ابراهیم عطا کردیم -تا- در برابر قوم خود -به کار گیرد و غروب ستارگان و خورشید و ماه را دلیل بر الوهیت و وحدانیت ما بداند. او با همین دلائل کونی بر آنان پیروز شد و برتری یافت، و این سنت ما است که -هرکسی را که بخواهیم، مقامش را بالا می‌بریم».

موسی هم بی‌درنگ پاسخ فرعون را می‌داد تا این که، فرعون بی‌پاسخ ماند و از آن پس، به تهدید و قدرت‌نمایی روی آورد:

﴿قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۲۳﴾ قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ﴿۲۴﴾ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴿۲۵﴾ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ ﴿۲۶﴾ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿۲۷﴾ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۲۸﴾ قَالَ لَنْ أَخَذَتْ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿۲۹﴾﴾ [الشعراء: ۲۳-۲۹].

«فرعون گفت: پروردگار جهانیان کیست - که این همه از او صحبت می‌کنی و خویشان را فرستاده او می‌دانی؟ موسی - گفت: پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است، اگر شما یقین داشته باشید - و حقیقت را می‌جوئید، حق این است که گفتم. فرعون - به اطرافیان خود گفت: آیا نمی‌شنوید - این مرد چه می‌گوید؟! می‌شنوید که جز یاهو نمی‌گوید؟! موسی پس از اشاره به جهان کبیر، اشاره به جهان صغیر کرد و - گفت: او پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشین شماست - که مردند و چون جاودانه نبودند، الله متعال نبودند. فرعون به خیره‌سری همچنان ادامه داد و - گفت: فرستاده ای که به سوی شما فرستاده شده است، قطعاً دیوانه است! - چرا که سخنان پریشان می‌گوید و کسی جز مرا، خدا می‌داند. موسی باز هم به نشانه‌های الله و معرفت گسترده او در پهنه آفرینش اشاره کرد و - گفت: او پروردگار طلوع و غروب × ستارگان و سیارات جهان - و همه چیزهایی است که در میان آن دو قرار دارد، اگر اندیشه می‌کردید - چنین چیزی را در پرتو خرد، از روی نظام طلوع و غروب ستارگان و برنامه دقیق و اسرارآمیز آن‌ها می‌فهمیدید. فرعون - گفت اگر خدایی غیر از من اختیار کنی قطعاً تو را از × جمله - زندانیان خواهم ساخت».

نمونه‌ی بندگی کامل الله متعال

به کمال ظاهری و جسمی، اخلاق والا و کامل، استعدادها و قدرت‌های الهی پیامبران، اشاره کردیم، در اینجا نوع دیگری از کمال هم هست که الله متعال پیامبران و فرستادگانش را به کسب آن، توفیق بخشید و آن تحقق بخشیدن بندگی کامل الله متعال، در وجودشان است.

به هر اندازه که انسان، بندگی الله متعال را بیشتر در رفتار، گفتار و اعتقاد خویش تحقق بخشد، به همان اندازه، از نردبان کمالات انسانی صعود می‌کند و بر عکس، هر اندازه از بندگی الله متعال فاصله‌ی بیشتری داشته باشد، بیشتر به سوی خواری و هلاکت، سقوط می‌کند.

پیامبران در این میدان هم گوی سبقت را ربودند، زیرا سراسر زندگی شان در مسیر تحقق بخشی به بندگی کامل و بدون قید و شرط، برای الله متعال سپری شد. این خاتم الأنبیاء و سرور پیامبران است که الله متعال او را، در بهترین و والاترین جایگاه «بنده» توصیف می‌فرماید و در مقام وحی و دریافت الهام او را این چنین وصف فرمود:

﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ [النجم: ۱۰].

«پس جبرئیل به بنده الله متعال - محمد - وحی کرد آن چه می‌بایست وحی کند». و در مقام نازل شدن کتاب بر او می‌فرماید:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ [الفرقان: ۱].

«خجسته است خداوندی که فرقان - جدا سازنده حق از باطل - را بر بنده خود - محمد - نازل کرد تا برای جهانیان هشدار دهنده باشد.»

و در مقام دعوت می‌فرماید:

﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾ [الجن: ۱۹].

«- به من وحی شده است که - چون بنده الله متعال - محمد - بر پای ایستاد - و شروع به نماز و خواندن قرآن در آن کرد - و به پرستش الله متعال پرداخت، کافران پیرامون او نزدیک بود که بر او هجوم آورند.» و در هنگام اسراء و معراج فرمود:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي

بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِن مِّنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الاسراء: ۱].

«پاک و منزّه است ذاتی که شبی بنده‌اش را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی، که پیرامونش را پربرکت نمودیم، بُرد تا برخی از آیاتمان را به او نشان دهیم. بی‌گمان الله شنوای بیناست.»

با این بندگی تمام و کامل، رسول الله ﷺ شایسته رهبری مردم در دنیا و آخرت است؛ وقتی که در محشر مردم از عیسی مسیح شفاعت می‌خواهند، درحالی از همه پیامبران پیش از او، درخواست شفاعت کرده بودند، عیسی ÷ می‌فرماید: «نزد محمّد بروید که او بنده‌ای است الله متعال از گناه اوّل و آخرش درگذشته است»^۱.

اینک نمونه‌ای از بندگی کامل ایشان را از زبان مادرمان عائشه‌ی صدّیقه ع بیان می‌کنیم. ایشان می‌فرماید: «عرض کردم: ای رسول خدا - فدایت شوم - تکیه زده غذا بخورید، برایتان راحت‌تر است، سرش را آن قدر بسوی زمین پایین آورد، که نزدیک بود پیشانی‌اش به زمین بخورد و فرمود: نه، بلکه مانند بردگان غذا می‌خورم و همچون آن‌ها می‌نشینم»^۲.

مردانگی

از جمله کمالاتی که الله متعال به همه فرستادگانش بخشید، این بود که همه را در میان مردان برگزید و از زنان پیامبری انتخاب نکرد. این موضوع از ساختار منحصرکردن، در این آیه روشن است، آن‌گاه که می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ﴾ [الأنبياء: ۷].

«- تنها تو نیستی که پیغمبری و در عین حال انسان، بلکه - پیش از تو نیز تنها مردانی را برانگیختیم که بدیشان - دین آسمانی را - وحی کردیم.»

چرا پیامبران همه مرد بودند

انتخاب پیامبران از بین مردان، حکمت‌هایی دارد که چنین مقامی آن حکمت‌ها را ایجاب می‌کند، از آن جمله:

۱- متفق علیه، تخریج شرح عقیده الطحاویة ص (۱۵۷)

۲- بغوی، در شرح السنن و ابن سعد و امام احمد، در الزهد روایت کرده‌اند. ر.ک: صحیح الجامع

۱- مقام رسالت ایجاب می‌کند که دعوت شایع و فراگیر باشد، پیامبر باید مردان و زنان را مورد خطاب قرار دهد، در نهان و آشکار با مردم برخورد و ملاقات داشته باشد، در همه جای زمین گشت و گذار کند، با تکذیب کنندگان مبارزه و مقابله کند، با دشمنان به جدال و ارائه‌ی دلیل بپردازد، لشکر و نیرو تهیه کند، فرماندهی جنگ را بر عهده گیرد و آتش افروزی کند؛ تمامی این کارها جز با شخصیت مردان متناسب نیست.

۲- در رسالت الهی، رسول باید رهبر پیروانش باشد، در بین آن‌ها امر و نهی کند و حاکم و قاضی باشد. اگر این کار بر عهده‌ی زنان باشد، نمی‌توانند به کامل‌ترین صورت آن را به اتمام برسانند، چون عده‌ای از پیروی و اطاعت زن، خودداری می‌کنند.

۳- همانطور که پیش از این بیان شد، ویژگی‌های مردانه از زنانه کامل‌تر است، لذا الله متعال سرپرستی زنان را به مردان واگذار نموده است:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۳۴].

«مردان سرپرست زنانند».

رسول الله ﷺ نیز از نقص دین و عقل زن، خبر داده است.

۴- حالاتی بر زن عارض می‌شود که بسیاری از وظایف و کارهای مهم را کنار می‌گذارد، مانند عادت ماهیانه (حیض)، حاملگی، و زایمان و دوران پس از آن. این موارد، بحران‌های روانی و درد و رنج‌هایی به همراه دارد، علاوه بر مشکلاتی که در رابطه با پرورش و تربیت فرزندان برایش پیش می‌آید. همه این‌ها مانع و سدّ راه انجام وظایف و تکالیف رسالت الهی، هستند.

نبوّت زنان

برخی از اهل علم مانند ابو الحسن اشعری، امام قرطبی و ابن حزم^۱، اعتقاد دارند که الله متعال، نعمت نبوّت را به برخی از زنان نیز بخشیده است.^۲ کسانی که می‌گویند، پیامبر زن هم مبعوث شده است، بر نبوّت مریم اتفاق دارند و

۱- یهود ادعا می‌کند، خواهر موسی و هارون، نبی بود. ر.ک: لوامع الأنوار البهية (۲/۲۶۶)

۲- فتح الباری (۶/۴۴۷ - ۴۴۸، ۶/۴۷۳) و لوامع الأنوار البهية (۲/۲۶۶)

برخی از آن‌ها نبوت را به حواء، ساره، مادر موسی، هاجر و آسیه نیز نسبت می‌دهند. این دسته از علما وقتی که با آیه‌ی انحصار رسالت در مردان، مورد اعتراض قرار می‌گیرند، می‌گویند: ما در این مورد مخالفتی نداریم که «رسالت» منحصر به مردان است، اما نصوص قرآنی «نبوت» را در انحصار مردان معرفی نکرده و نبوت زنان چنان موانعی که پیش از این در مورد رسالت گفته شد، ندارد؛ زیرا نبوت گاهی منحصر به صاحب آن است و تنها خود بدان عمل می‌کند و نیازی نیست به دیگران ابلاغ نماید. اما دلایل این دسته از علماء:

دلیل‌شان این است که قرآن، از وحی به برخی از زنان، خبر می‌دهد؛ از جمله مادر موسی:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فِإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧﴾﴾ [الفصص: ۷].

«ما به مادر موسی الهام کردیم که موسی را شیر بده و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را به دریا بینداز و مترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می‌گردانیم و از زمره پیغمبرانش می‌نمائیم».

همچنین جبرئیل را نزد مریم فرستاد و با او به سخن پرداخت:

﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾ قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ﴿١٨﴾ قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ﴿١٩﴾﴾ [مریم: ۱۷-۱۹].

«و پرده‌ای میان خود و ایشان افکند - تا خلوت گاه او از هر نظر برای عبادت آماده باشد، در این هنگام فرشته خویش را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسان کامل خوش قیافه‌ای بر مریم ظاهر شد. - مریم لرزان و هراسان - گفت: من از - سوء قصد - تو، به الله گسترده مهر، پناه می‌برم. اگر پرهیزگار هستی - بترس که من به الله متعال پناه برده و او یاور بی‌کسان است. جبریل - گفت: - مترس که من یکی از فرشتگان یزدانم و - پروردگارت مرا فرستاده است تا - سبب شوم و - به تو پسر پاکیزه‌ای - از نظر خلق و خوی و جسم و جان - ببخشم».

در جایی دیگر، فرشته مریم را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید:

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ﴿٤٢﴾ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَأَرْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾﴾ [آل عمران: ۴۲-۴۳].

«ای مریم! - به شکرانه این نعمت بزرگ - همیشه خاشعانه به اطاعت و عبادت پروردگارت مشغول باش و با نمازگزاران به سجده و رکوع بپرداز - و با آنان نماز بخوان. - این - چیزهایی که گفته شد - از جمله خبرهای غیبی است که آن را به تو وحی می‌کنیم و تو در آن هنگام که قلم‌های خود را - برای قرعه‌کشی به درون آب یا کیسه‌ای و... - می‌افکندند تا - روشن شود بر طبق قرعه - کدام یک سرپرستی مریم را بر عهده گیرد و بدان هنگام که میان خود - بر سر سرپرستی او - کشمکش داشتند، حضور نداشتی - و همه این‌ها از راه وحی به تو می‌رسد -».

نظر ابو الحسن اشعری بر این است که فرشته از جانب الله متعال برای ابلاغ فرمانی مبنی بر امر و نهی یا خبر دادن، بسوی هرکسی فرستاده شده باشد، چنین کسی نبی است.^۱ این چنین چیزی، در مورد مادر موسی و مریم و برخی دیگر، تحقق یافته است. همانگونه که با نص صریح قرآن در مورد حواء ساره، هاجر و آسیه رخ داده است.

همچنین به برگزیدن و برتری مریم بر زنان جهان، از جانب الله متعال استدلال کرده‌اند: ﴿وَأَصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۴۲]. «و تو را بر زنان جهان برتری داده است».

رسول الله ﷺ نیز فرمود:

«كَمَلْ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا أَسِيَّةُ امْرَأَةٍ فِرْعَوْنَ وَ مَرِيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ»^۲.

«بسیاری از مردان به کمال رسیده‌اند، ولی در میان زنان، به جز آسیه زن فرعون و مریم دختر عمران به کمال نرسیدند».

و گفته‌اند: کسی که به درجه کمال برسد، از پیامبران است..
اما پاسخ شان:

دلایلی که آن‌ها برای اثبات نبوت زنان ذکر کردند، کافی نیست و از چند جهت پذیرفته نمی‌شوند:

۱- فتح الباری (۶/۴۴۷)

۲- مشکاة المصابیح (۳/۱۱۸)، متفق علیه.

اول: ما این ادعا را نمی‌پذیریم که: انبیاء مأمور به تبلیغ و راهنمایی و تماس با مردم نبوده‌اند؛ بلکه آنچه ما در این باره انتخاب کرده‌ایم نظری است که می‌گوید: نبی و رسول در این باره فرق ندارند، بلکه تفاوت نبی با رسول تنها در این است که نبی، با شریعت رسول قبل از خود مبعوث می‌شود.

بنابراین موانعی که در مورد رسالت زن، مطرح شد، برای نبوت زن نیز مطرح است و این موانع آنقدر متعدّد هستند که زن نمی‌تواند با وجود آن‌ها وظایف نبوت را بجا آورد.

دوم: شاید وحی الله متعال به مادر موسی و آسیه و دیگر زنان مذکور، در خواب و رؤیا بوده باشد، که این امر برای غیر انبیاء هم اتفاق می‌افتد.

سوم: ما این ادعا را نیز نمی‌پذیریم که: هرکس مورد خطاب فرشته قرار گرفته باشد، نبی است؛ چون در حدیث آمده است: «الله متعال فرشته‌ای را نزد کسی می‌فرستد که بخاطر رضای الله متعال به دیدار برادرش در شهر یا روستایی دیگر رفته، وقتی از سبب ملاقاتش می‌پرسد و آن شخص در پاسخ می‌گوید: چون او را برای رضای الله متعال دوست دارم، فرشته به او خبر می‌دهد که الله متعال او را فرستاده، تا به او بگوید: الله جلّ شأنه، نیز تو را دوست دارد».

و داستان سه نفر گر، جذامی و نابینا هم معروف است، که بعد از شفا یافتن فرشته با آن‌ها گفتگو کرد. همچنین جبرئیل به میان اصحاب آمد و با پرسیدن از رسول الله ﷺ امور دین را به آن‌ها آموزش داد، این درحالی بود که صحابه او را دیدند و صدایش را شنیدند.^۱

چهارم: رسول الله ﷺ در مورد نبوت ذی القرنین توقّف کرد، این درحالی است که قرآن در مورد وحی الله متعال به او، خبر می‌دهد:

﴿فُلْنَا يَدَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا﴾ [الكهف: ۸۶].

«گفتیم: ای ذوالقرنین! - یکی از دو کار را درباره ایشان روا دار: - یا آنان را - در صورت ایمان نیلوردن، با کشتن - عذاب می‌دهی، و یا این که نسبت بدیشان خوبی می‌کنی - و در صورت ایمان آوردن از آنان گذشت می‌نمائی و به ارشاد ایشان همت می‌گماری -».

پنجم: نصوصی که در مورد برگزیده شدن مریم از جانب الله متعال خبر می دهند، هیچ استدلالی را برای ادعای آن‌ها در بر ندارد، چون الله متعال در مورد برگزیده شدن غیر انبیاء هم نص صریح بیان فرموده است:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ﴾ [فاطر: ۳۲].

«- ما کتاب‌های پیشین را برای ملت‌های گذشته فرستادیم و - سپس کتاب - قرآن - را به بندگان برگزیده خود - یعنی امت محمدی - عطا کردیم. برخی از آنان به خویشتن ستم می‌کنند و گروهی از ایشان میانه‌روند، و دسته‌ای از ایشان در پرتو توفیقات الهی، در انجام نیکی‌ها پیشتازند. این - سبقت در خیرات - واقعاً فضیلت بزرگی است».

هم‌چنین آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید و در میان آل ایشان، کسانی هستند که قطعاً انبیاء نبودند:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَعَالَ إِبْرَاهِيمَ وَعَالَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾

[آل عمران: ۳۳].

«الله متعال آدم و نوح و خاندان ابراهیم - از قبیل: اسماعیل و اسحاق و یعقوب - و خاندان عمران - از قبیل: موسی و هارون و عیسی و مادرش مریم - را از میان جهانیان برگزید».

ششم: از کلمه‌ی «کمال»، در حدیثی که بر انبیاء بودن زنان دلالت می‌کنند، چنین دلیلی لازم نمی‌آید؛ چون کمال هم بر تمام بودن و هم به معنی پایان و نهایت هر چیز اطلاق می‌گردد؛ پس مراد از آن رسیدن زنان به حد نهایت کمالات در تمام فضائل متعلق به زنان می‌باشد و کمال در اینجا، غیر از کمال انبیاء است.

هفتم: در چند حدیث نص صریح بر این است، که خدیجه از زنان کامل است^۱ و این بیانگر آن است که کمال اینجا کمال نبوت نیست.

هشتم: در برخی احادیث آمده است که فاطمه، سیده و سرور زنان اهل بهشت، غیر از مریم دختر عمران، است^۲ و این مقوله‌ی نبوت زانی غیر از مریم، از جمله مادر

۱- ابن مردویه، این حدیث را روایت کرده است. ر.ک: البدایة و النّهایة (۶۱/۲)

۲- احمد روایت کرده است و سند آن جید می‌باشد، ر.ک: فتح الباری (۴۷۷/۶)

موسی و آسیه، را باطل می‌کند؛ زیرا به طور قطع، فاطمه نبی نیست، درحالی که در حدیث به صراحت آمده است که فاطمه، غیر از مریم، از همه زنان برتر است، در اینصورت اگر مادر موسی و آسیه نبی بودند، هردو از فاطمه برتر می‌بودند.

نهم: توصیف مریم به این که «صَدِيقَة» است، در مقام مدح و ثنای اوست و خبری در مورد فضل و بزرگواری او می‌باشد، الله متعال هم می‌فرماید:

﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ أَنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾﴾ [المائدة: ٧٥].

«مسیح پسر مریم، تنها پیامبر بود، که پیش از او -نیز- پیامبرانی آمده بودند و مادرش زنی بسیار راستگو بود، هردو غذا می‌خوردند...»

اگر اینجا توصیفی بالاتر از صَدِيقَة وجود داشت، قطعاً با آن توصیف می‌شد، ولی نه در قرآن و نه در حدیث نبوی، خبری از نبوت حتی یک زن، هم نیست.

همچنین قاضی عیاض از جمهور فقهاء نقل کرده که مریم نبی نبوده است و نووی هم در کتاب الأذکار، از امام الحرمین روایت می‌کند که او نظر اجماع را نقل کرده بر این که مریم نبی نبوده است^۱ و در «شرح المهدب» آن را به جماعتی نسبت می‌دهد، از حسن بصری نقل شده که فرمود: در میان زنان و در میان جن، نبی وجود ندارد^۲.

امور منحصر به انبیاء در میان بشر

۱- وحی

الله متعال در میان انسان‌ها، پیامبران را به وحی خود اختصاص داده است، همانگونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿١١٠﴾﴾ [الکہف: ١١٠].

«- ای پیغمبر! - بگو: من فقط انسانی همچون شما هستم - و امتیاز من این است که من پیغمبر الله متعال هستم - و به من وحی می‌شود که معبود شما یکی است».

۱- اجماع درست نمی‌شود، پس از این که علمای مخالف شناخته شد، مگر این که، اجماعی پیش از آن اختلاف بوده باشد.

۲- فتح الباری (۴۷۱/۶، ۴۷۳)

این وحی الهی اموری در پی دارد تا پیامبران، با سایر مردم فرق داشته باشند، از جمله صحبت الله متعال با برخی، ارتباط ایشان با گروهی از فرشتگان، مطلع کردن آن‌ها از برخی امور غیب گذشته یا آینده و یا آگاه کردن از عالم غیب.

از آن جمله: اسراء و معراج رسول الله ﷺ، از مکه به بیت المقدس و عروج ایشان به سوی آسمان‌های رفیع، دیدار با فرشتگان و انبیاء، اطلاع از بهشت و دوزخ و مشاهده‌ی عذاب شدگان در قبرها و شنیدن عذاب آن‌ها. در حدیثی از رسول الله ﷺ نیز آمده است:

«لَوْلَا أَنْ لَا تَدْفَنُوا لَدَعَوْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُسَمِعَكُمْ عَذَابَ الْقَبْرِ»^۱.

«اگر بیم این نبود که مردگان را دفن نکنید، از الله متعال می‌خواستم که عذاب آن‌ها را بشنوید».

۲- عصمت

برای این موضوع فصل مستقلی را اختصاص داده ام.

۳- پیامبران چشم‌شان می‌خوابد ولی قلب‌شان بیدار است

و از جمله ویژگی‌هایی که الله متعال انبیاء را بدان اختصاص داده، این است که چشم‌شان می‌خوابد، ولی قلب‌شان هوشیار بود، همانگونه که انس بن مالک در حدیث اسراء می‌فرماید: «چشم رسول الله ﷺ به خواب می‌رفت، ولی قلبش هوشیار بود و انبیاء همه چشم‌هایشان می‌خوابد، ولی قلب‌هایشان هوشیار است»^۲.

این روایت اگرچه گفته‌ی انس است، اما همانگونه که ابن حجر بیان کرده است^۳، چنین حرفی با رأی و نظر شخصی گفته نمی‌شود. با روایت صحیح هم از رسول الله ﷺ منقول است که فرمود:

«إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ، وَلَا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ»^۴.

۱ - روایت مسلم و احمد و نسائی و ابو داود. ر.ک: صحیح الجامع الصغیر (۷۵/۵).

۲ - فتح الباری (۵۷۹/۶)

۳ - قبلی، همان صفحه

۴ - صحیح بخاری، (۱۴۸۲)

«ما پیامبران چشمان مان می خوابد، ولی قلب هایمان به خواب نمی رود». در مورد خودش نیز فرمود:

«إِنَّ عَيْنِي تَنَامَانُ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي»^۱.

«همانا، دو چشم من می خوابند، ولی قلبم هوشیار است».

۴- حق انتخاب پیامبران هنگام وفات

از جمله ویژگی های منحصر به فرد انبیاء این است که هنگام مرگ در انتخاب دنیا و آخرت مخیر می شوند، عائشه ع می فرماید: از رسول الله ص شنیدم که می فرمود:

«مَا مِنْ نَبِيٍّ يَمْرُضُ إِلَّا خَيْرَ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۲.

«همه پیامبران در بستر بیماری مرگ، در بین انتخاب دنیا و بازگشت بسوی الله متعال، مخیر می شوند». و - عائشه نقل می کند که - در هنگام آخرین بیماری رسول الله ص دچار صدا گرفتگی شدیدی شد و شنیدم که می فرمود:

«مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ»^۳.

«همراه با کسانی که نعمت به آنها ارزانی داده شد، از پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان». عائشه فرمود: اینجا بود که فهمیدم، حق انتخاب مرگ یا زندگی به او داده شده است.

قبلاً نیز در کتاب «عالم الملائكة» در مبحث اختیار دادن به موسی برای انتخاب مرگ یا زندگی، از سوی فرشته ی مرگ و سیلی زدن موسی به او، که موجب بیرون آمدن یکی از چشمانش گشت، این موضوع را مفصل بیان نموده ایم.

۵- پیامبران تنها در جایی دفن می شوند که وفات یافته اند

از ویژگی های پیامبران بعد از مرگ موارد ذیل است:

اول: اینکه هیچ پیامبری جز در جایی که وفات یافته است، دفن نمی شود، همانگونه که رسول الله ص با نص صریح فرمود:

۱- ابن سعد و ابن حبان روایت کرده اند . ر.ک: نگاه کن به صحیح الجامع الصغیر (۵۵/۳)

۲- روایت بخاری و مسلم . ر.ک: سلسله الأحادیث الصحیحة (۳۱۶/۲)

۳- فتح الباری (۲۵۵/۸)

«لم یقبر نبیّ إلاّ حیث یموت»^۱ «هیچ پیامبری جز در جایی که وفات یافته، دفن نمی‌شود».

از این رو، صحابه‌ی بزرگوار، رسول الله ﷺ را در حجره‌ی عائشه؛ همانجایی که وفات یافت، دفن کردند.

۶- زمین جسد پیامبران را نمی‌خورد

جهت اکرام و بزرگداشت به انبیاء و رسولان، الله متعال اجازه نمی‌دهد زمین اجسادشان را بخورد، هر اندازه زمان به طول بیانجامد، باز هم جسم آن بزرگواران، از پوسیدگی محفوظ است، در حدیث نیز آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ»^۲.

«الله متعال بر زمین حرام کرده که اجساد انبیاء را از بین ببرد».

تاریخ نویسان، از جمله ابن کثیر در «البدایة والنّهایة»^۳، داستان عجیب و غریبی را از یونس بن بُکیر نقل کرده‌اند که گفت: «وقتی شوشتر را فتح کردیم، در منزل هُرمزان، رختخوابی را دیدیم که مرده‌ای را بر روی آن گذاشته بودند، در کنار سرش مصحفی قرار داده بودند، ما هم مصحف را نزد عمر○ بردیم، وی از کعب خواست تا آن را به زبان عربی ترجمه کرد و من اوّلین مرد عرب بودم، که آن را خواندم. من به همان صورت که این قرآن را می‌خوانم، آن را خواندم.

از ابو العالیه پرسیدم: «چه چیزی در آن بود؟ فرمود: سیره، امور و لحن‌های کلام شما و آن‌چه بعداً اتفاق خواهد افتاد.

به او گفتم: با آن مرد روی رختخواب چه کردید؟ گفت: در موقع روز سیزده قبر جدا از هم حفر کردیم، وقتی که شب فرا رسید، او را دفن، و قبرها را با خاک یکسان کردیم، تا او را از مردم پنهان کنیم و نتوانند وی را بیرون آورند»^۴.

۱- روایت امام احمد با سند صحیح ر.ک: جامع صغیر (۴۶/۵)

۲- روایت ابو داود و نسائی، و ابن خزیمه و دیگران، صحّت آن را تأیید کرده‌اند ر.ک: فتح الباری (۴۸۸/۶)

۳- البدایه و النّهایه (۴۰/۲)

۴- این مورد، بر بینش درست مسلمانان آن زمان دلالت می‌کند، چون احترام گذاشتن مرده، دفن کردن اوست، فرق نمی‌کند نبی باشد یا غیر نبی و قبرهای متعدّدی که حفر کردندف به منظور

از او پرسیدم: چه امیدی به او داشتند و چه استفاده‌ای از آن می‌بردند؟ در جواب گفت: وقتی خشکسالی بروز می‌کرد، رختخواب را بیرون می‌آوردند تا باران می‌بارید. سوال کردم: به نظر شما آن مرد چه کسی بود؟ گفت: او را دانیال می‌گفتند. گفتم: چند سال بعد از وفاتش، او را یافتید؟ گفت: سیصد سال پیش از آن موقع وفات یافته بود.

گفتم: چه تغییراتی بر آن مشاهده می‌شد؟ گفت: جز ریختن چند تار موی پشت سرش، تغییر دیگری نکرده بود، مسلماً گوشت پیامبران را، نه خاک از بین می‌برد و نه حیوانات درنده می‌خورند.

ابن کثیر می‌گوید: سند این روایت تا ابو العالیه صحیح است.

چنین به نظر می‌رسد که وی از پیامبران بنی اسرائیل و به گمان صحابه، وی دانیال نبی بود، چون پادشاه فارس، دانیال نبی را اسیر کرد و در زندان وی باقی ماند. معلوم است که تخمین آن‌هایی که او را یافتند، به سیصد سال درست نیست، چون دانیال هشت صد سال قبل از اسلام، زیسته و در صورتی که تخمین‌شان درست بوده باشد، از پیامبران نبوده؛ زیرا بین عیسی \div و محمد \odot هیچ پیامبر دیگری نیامده است؛ بنابراین وی بنده‌ی صالحی بوده، نه نبی؛ ولی نبی‌بودنش بیشتر مورد قبول است. کسانی که جسم‌شان از پوسیدگی محفوظ بماند، پیامبر هستند. همچنین وجود کتابی در کنار سرش، راجح‌بودن این نظر را تأیید می‌کند، بدون شک آن کتاب پیامبران بوده، زیرا امور غیبی مذکور در آن کتاب، فقط می‌تواند وحی آسمانی باشد و تأکید ما به این که وی از بنی اسرائیل است، به خاطر دو نکته می‌باشد:

اول: اصحاب بزرگوار گمان می‌کردند که او دانیال نبی است و ایشان با توجه به نشانه‌هایی که ذکر نشده است، به این گمان رسیده‌اند.

دوم: به نظر می‌رسد کتاب پیدا شده در کنار سر وی، به زبان عبری بوده است، چون ابی بن کعب آن را ترجمه کرد و او پیش از این یهودی بود.

مخفی کردنش از مردم بود، تا قبرش را دوباره نبش نکنند، چون موجب اذیت و آزار رساندن به آن نبی بزرگوار است و گاهی هم قبرش را محل اعیاد و مراسم قرار می‌دادند و بر روی آرامگاهش مسجدی بنا می‌کردند و به قصد تبرک و دعا، عازم آن می‌شدند، همان‌گونه که در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی، کسانی که از راه راست منحرف شده‌اند، چنین کاری می‌کنند.

۷- در قبرهایشان زنده هستند

با سند صحیح، از رسول الله ﷺ روایت شده که فرمود: «الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون». «پیامبران در قبرهایشان زنده هستند و نماز به جا می‌آورند»^۱ و نیز روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود: «مَرَرْتُ - عَلَى مُوسَى لَيْلَةَ أُسْرَى بِي عِنْدَ الْكُثَيْبِ الْأَحْمَرِ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي قَبْرِهِ» «شبی که به اسراء رفتم، موسی را دیدم که در «الکثیب الاحمر»، در قبرش به نماز ایستاده بود»^۲.

همچنین مسلم در مورد داستان اسراء و معراج از ابو هریره روایت کرده که رسول الله ﷺ فرمود: «وَقَدْ رَأَيْتَنِي فِي جَمَاعَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَإِذَا مُوسَى قَائِمٌ يُصَلِّي ... وَإِذَا عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَائِمٌ يُصَلِّي ... وَإِذَا إِبْرَاهِيمُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَائِمٌ يُصَلِّي». «خود را در میان جمع پیامبران دیدم، درحالی که موسی و عیسی بن مریم و ابراهیم خلیل † به نماز ایستاده بودند،...»^۳.

۱- جماعت از انس روایت کرده‌اند ر.ک: صحیح الجامع (۴۱۴/۲)

۲- مسلم در صحیح خود روایت کرده است، ر.ک: کتاب الفضائل شماره (۱۶۴۱)، و نیز: شرح نووی

بر صحیح مسلم (۱۳۳/۱۵)

۳- فتح الباری (۴۸۷/۶)

فصل ششم:

عصمت پیامبران

آیا پیامبران از اشتباه و گناه معصوم هستند؟ آیا این عصمت عام و فراگیر است و همه چیز را شامل می‌شود؟ اینک به بیان این موضوع می‌پردازیم.

معصوم بودن در دریافت و تبلیغ رسالت

اتفاق امت اسلام بر این است، که پیامبران در دریافت رسالت الهی، معصوم هستند و چیزی از وحی را فراموش نمی‌کنند، مگر آنچه الله متعال بخواهد آن را نسخ کند. الله متعال خود ضمانت فرموده که رسول الله، آنچه را که به او وحی می‌شده است، فراموش نکرد، مگر با اراده الله متعال.

﴿سَنْقُرْئُكَ فَلَا تَنْسَى﴾ [الأعلى: ۶].

«ما قرآن را بر تو خواهیم خواند و تو دیگر آن را فراموش نخواهی کرد».

الله متعال جمع‌آوری قرآن را در سینه‌ی او برعهده گرفته و می‌فرماید:

﴿لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ۚ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَفُرْقَانَهُ﴾ [۷] فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ

فُرْقَانَهُ ﴿[القيامة: ۱۶-۱۸].

«- به هنگام وحی قرآن - شتابزده زبان به خواندن آن مجنبان - و آیات را عجولانه و آزمندانه تکرار مکن - چرا که گردآوردن قرآن - در سینه تو - و - توانائی بخشیدن به زبان تو، برای - خواندن آن، کار ما است. پس هرگاه ما قرآن را - توسط جبرئیل بر تو - خواندیم، تو خواندن آن را - آرام و آهسته - پیگیری و پیروی کن».

از آنجا که پیامبران در تبلیغ رسالت معصوم هستند، هرگز ذره‌ای از وحی را کتمان نکرده‌اند؛ چون اگر کتمان می‌کردند، مرتکب خیانت می‌شدند و محال است که خیانت از پیامبران سر زده باشد، الله متعال می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۗ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ۗ

وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۶۷].

«ای فرستاده - الله، محمد مصطفی! - هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است - به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم - برسان - و آنان را بدان دعوت کن - و اگر چنین نکنی، رسالت الله متعال را - به مردم - نرسانده‌ای».

چنانچه کتمان یا تغییری در کار بود، الله متعال به آن‌ها وحی نمی‌فرستاد، زیرا به طور قطع مجازات و سزای الله متعال بر کتمان‌کننده‌ی وحی و تغییردهنده نازل می‌شود:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾﴾ [الحاقة: ۴۴-۴۶].

«اگر پیغمبر پاره‌ای سخنان را، به دروغ، به ما نسبت می‌داد. ما دست راست او را می‌گرفتیم سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم».

علاوه بر این، بخشی از عصمت این است که ذره‌ای از وحی را فراموش نکنند و عدم فراموشی در تبلیغ، در این آیه گنجانده شده است:

﴿سَنْقُرِيكَ فَلَا تَنْسَى ﴿٦﴾﴾ [الأعلى: ۶].

این آیه، از جمله آیاتی که بر عصمت پیامبران، در امر تبلیغ، دلالت می‌کند:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾﴾ [النجم: ۳-۴].

«و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن - چیزی که با خود آورده و با شما در میان نهاده است - جز وحی و پیامی نیست که - از سوی الله متعال بدو - وحی می‌گردد».

اموری که با عصمت منافات ندارند

عوارض^۱ سرشتی و طبیعی بشر، منافای عصمت نیستند، مثلاً ابراهیم خلیل ÷ وقتی مشاهده نمود مهمانان او دست به غذا نمی‌برند و نمی‌دانست که آن‌ها فرشته‌اند و به شکل انسان در آمده‌اند، از ایشان هراسان شد و ترس به دلش راه یافت:

۱- منظور از عوارض، حالات و صفاتی است که در انسان، روی می‌دهد و در صورت نبود آن، انسان از دایره انسانیت، خارج نمی‌شود؛ مثل رنگ سیاه پوست، بیماری، شاعر بودن و ...

﴿فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٠﴾﴾ [هود: ۷۰].

«هنگامی که دید آنان دست به سوی آن دراز نمی‌کنند - و لب به غذا نمی‌زنند، پیش خود فکر کرد که دوست نیستند و سر جنگ دارند، این است که نمی‌خواهند غذا بخورند - لذا از ایشان دور شد و هراسی از آنان به دل راه داد. گفتند: نترس، ما - فرشتگان الله متعال هستیم و - به سوی قوم لوط روانه شده‌ایم - تا آنان را هلاک کنیم».

موسی به خضر وعده داد که در همراهی با او، صبور و بردبار باشد و درباره‌ی علت کارهایش، سؤالی نکند، تا این که خود خضر برایش توضیح دهد و علتش را ذکر کند. ولی صبرش ادامه نداشت و کنترل را از دست داد، زیرا رفتارهای عجیب و غیرقابل قبولی از او مشاهده کرد و هر دفعه سؤالی می‌پرسید و به کارهای خضر معترض می‌شد و از او توجیه و توضیح می‌خواست^۱ و در هر بار بی‌تابی موسی، خضر تذکر می‌داد و می‌گفت:

﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٥﴾﴾ [الکهف: ۷۵].

«گفت آیا به تو نگفتم که هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی؟!». و هنگامی که راز کارهایش آشکار شد به موسی گفت:

﴿ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٨٢﴾﴾ [الکهف: ۸۲].

«این بود راز و رمز کارهایی که توانائی شکیبائی در برابر آن‌ها را نداشتی». همچنین، وقتی موسی از میعادگاه پروردگار به نزد قوم خود بازگشت و مشاهده کرد که گوساله‌ای را پرستش می‌کنند، به شدت خشمگین شد و موی سر برادرش هارون را گرفت و بطرف خود کشید و لوحه‌های وحی را که حاوی هدایت بودند، انداخت:

﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي ۗ أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ ۗ وَاللّٰقَىٰ الْأَلْوَاخَ ۗ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ ۗ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ

۱- بار خست، موسی فراموش کرد، ولی دو باری دیگر، عمداً سؤال کرد.

اَسْتَضَعْفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١٥﴾ [الأعراف: ١٥٠].

«هنگامی که موسی - از مناجات - به پیش قوم خود خشمگین و اندوهناک بازگشت، گفت: پس از - رفتن من به مناجات - چه بد، جانشینی مرا انجام دادید. آیا بر فرمان پروردگارتان - مبنی بر انتظار رجوع من از میعادگاه طور و مراعات پیمان خود با من - شتاب ورزیدید؟ موسی الواح را انداخت و - موی - سر برادرش - هارون - را گرفت و آن را به سوی خود کشید - چرا که او را مقصّر می‌دید. هارون - گفت: ای پسر مادرم! این مردمان مرا درمانده و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند، پس دشمنان را به من شاد مکن و مرا از زمره قوم ستم‌پیشه بدان».

در حدیث آمده است: «خبر به مانند مشاهده نیست، وقتی الله متعال گوساله پرستی قوم موسی را، به او خبر داد، آن قدر ناراحت و خشمگین نشد، که لوحه‌ها را بیندازد، ولی چون با چشم خود کارشان را دید، لوحه‌ها را انداخت و آن لوحه‌ها شکستند»^۱.

فراموشی و انکار آدم

یکی دیگر از حالات طبیعی که با عصمت منافات ندارد، فراموشی و انکار آدم ÷ است. ابو هریره از رسول الله ﷺ روایت کرده که فرمود: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مَسَحَ ظَهْرَهُ فَسَقَطَ مِنْ ظَهْرِهِ كُلُّ نَسَمَةٍ هُوَ خَالِقُهَا مِنْ دُرِّيَّتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَجَعَلَ بَيْنَ عَيْنِي كُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ وَبَيْضًا مِنْ نُورِي ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى آدَمَ فَقَالَ أَيُّ رَبِّ مَنْ هُوَ لَاءِ قَالَ هُوَ لَاءِ دُرِّيَّتِكَ فَرَأَى رَجُلًا مِنْهُمْ فَأَعْجَبَهُ وَبَيْضٌ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَقَالَ أَيُّ رَبِّ مَنْ هَذَا فَقَالَ هَذَا رَجُلٌ مِنْ آخِرِ الْأُمَّمِ مِنْ دُرِّيَّتِكَ يُقَالُ لَهُ دَاوُدُ فَقَالَ رَبِّ كَمْ جَعَلْتَ عُمُرَهُ قَالَ سِتِّينَ سَنَةً قَالَ أَيُّ رَبِّ زِدْهُ مِنْ عُمُرِي أَرْبَعِينَ سَنَةً فَلَمَّا قُضِيَ عُمُرُ آدَمَ جَاءَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَقَالَ أَوْلَمْ يَبْقَ مِنْ عُمُرِي أَرْبَعُونَ سَنَةً قَالَ أَوْلَمْ تُعْطِهَا ابْنَكَ دَاوُدَ قَالَ فَجَحَدَ آدَمُ فَجَحَدَتْ دُرِّيَّتُهُ وَنُسِيَ آدَمُ فَنُسِيَتْ دُرِّيَّتُهُ وَخَطِيَ آدَمُ فَخَطِيَّتْ دُرِّيَّتُهُ».

۱- احمد در المسند و طبرانی در الأوسط با سند صحیح روایت کرده‌اند. ر.ک: صحیح الجامع

«الله متعال پشت آدم را لمس کرد و هر نفس و جانی را که تا قیامت، الله متعال از آدم و نوه‌هایش می‌آفریند، از پشتش افتادند و در بین چشمان هرکدام شعاعی از نور قرار داد، سپس آن‌ها را به آدم نشان داد، عرض کرد: پروردگارا این‌ها کیستند؟ فرمود: این‌ها ذریه و نوه‌های تو هستند، در میان آن‌ها مردی را مشاهده کرد که فاصله‌ی چشمانش، او را شگفت زده نمود و از او خوشش آمد، گفت: خدایا! این کیست؟ فرمود: مردی است از اُمَّت آخر، از فرزندان تو، او را داود گویند، پرسید: چقدر عمر خواهد کرد؟ فرمود: شصت سال، عرض کرد: خدایا! چهل سال از عمر مرا بر عمر او اضافه کن. وقتی که عمر آدم به پایان رسید و فرشته‌ی مرگ به سراغش آمد، آدم گفت: مگر چهل سال از عمرم هنوز باقی نمانده است؟ فرشته گفت: مگر آن را به فرزندت داود ندادی؟ آدم انکار کرد و فرزندانش هم انکار کردند. آدم فراموش کرده بود و فرزندانش هم دچار فراموشی شده بودند. آدم خطا کرد و فرزندانش هم خطا کردند»^۱.

پیامبری که شهر مورچه‌ها را به آتش کشید

از جمله رفتارهای اشتباهی که از پیامبران، سر زده، عصبانیت یکی از پیامبران در مورد مورچه‌ای بود که آن پیامبر را گاز گرفته بود و آن پیامبر دستور داد شهر مورچه‌ها را به آتش بکشند. پس الله متعال او را مورد عتاب قرار داد. ابوهیره نیز از پیامبر O روایت کرده که فرمود:

«نَزَلَ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ تَحْتَ شَجَرَةٍ فَلَدَعَتْهُ نَمْلَةٌ فَأَمَرَ بِجِهَازِهِ فَأُخْرِجَ مِنْ تَحْتِهَا ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَأُحْرِقَتْ فَأُوحِيَ اللَّهُ إِلَيْهِ فَهَلَّا نَمْلَةٌ وَاحِدَةً»^۲.

«یکی از پیامبران در زیر درختی پیاده شد تا استراحت کند، ولی ناگهان مورچه‌ای او را گزید، پس فرمان داد با وسایلی که داشتند، مورچه‌های زیر درخت را هم بیرون آوردند و شهر مورچه را آتش زدند، سپس الله متعال به او وحی کرد: مگر تنها یک مورچه تو را گاز نگرفت؟!»

۱- روایت ترمذی می‌باشد و گفته است: حدیث صحیح است. حاکم هم در المستدرک خود، روایت

کرده و آن را بر شرط مسلم، صحیح دانسته است. ر.ک: البداية و النهاية (۸۷/۱)

۲- به روایت بخاری، أبوداود و نسائی. صحیح الجامع (۲۸/۵)

دو رکعت نماز ظهر به جای چهار رکعت

ابن سیرین از ابو هریره روایت می‌کند که فرمود:

«رسول الله ﷺ نماز ظهر یا عصر را به امامت اقامه کرد، دو رکعت را تمام کرد سپس سلام داد، بعد برخاست و در کنار ستون چوبی که در داخل مسجد بود، تکیه زد، گویی عصبانی بود، دست راستش را روی دست چپ گذاشت، انگشتانش را در هم فرو کرد، طرف راست رخسارش را روی پشت دست چپ گذاشت، اصحاب شتابزده از درب‌های مسجد خارج شدند، گفتند: نماز کوتاه شده، ابوبکر و عمر هم در میان آن‌ها بودند، ولی جرأت نکردند از رسول الله سؤال کنند، چرا دو رکعت خواند؟ در میان آن جماعت، مردی بود که به او «ذوالیدین» می‌گفتند، عرض کرد: ای رسول خدا! آیا فراموش کردی یا نماز کوتاه شده است؟ فرمود: نه فراموش کردم و نه کوتاه شده است. بعد خطاب به جماعت فرمود: آیا همان طور است که ذوالیدین می‌گوید؟ گفتند: بله. بلا فاصله رو به قبله به نماز ایستاد و دو رکعت ترک شده را اقامه نمود، سپس السلام علیکم گفت، سپس الله اکبر گفت و مانند سجده‌ی نماز یا طولانی تر از آن، به سجده رفت، بعد سر از سجده برداشت و تکبیر گفت و مانند بار اول یا طولانی تر، دوباره به سجده رفت و سر بر آورد و تکبیر گفت. گاهی از راوی حدیث سؤال می‌شد: آیا بار دیگر هم سلام گفت؟ گفت: به من خبر داده شده که عمران بن حصین گفته است: سپس سلام گفت». این حدیث متفق علیه بین بخاری و مسلم است، اما در روایت مسلم گذاشتن دست روی دست و در هم کردن انگشتان روایت نشده است.

در روایت احمد و مسلم، از ابو هریره آمده است که فرمود: «همراه با رسول الله ﷺ به نماز ظهر ایستادیم، ایشان بعد از دو رکعت، سلام گفت. مردی از بنی سلیم از جای برخاست و گفت: ای رسول خدا! آیا نماز کوتاه شده یا فراموش کردی؟...» (تا آخر حدیث).

این دلیلی است بر این که، واقعه به حضور او و بعد از اسلام آوردنش بوده است. و در روایت متفق علیه آمده است: «نه فراموش کردم و نه کوتاه شده»، او هم عرض کرد: «بله، همین طور است که می‌گویم، فراموش کردی» این دلالت می‌کند بر این که، ذو

الیدین، بعد از این که فهمید، نماز از چهار رکعت، به دو رکعت منسوخ نشده است، سخن گفت و چیزی گفت که جواب سؤال نیست.^۱

رسول الله به پدیده‌ی فراموشی خود، مانند عادت سایر بشر تصریح فرموده است. همان طور که در روایت ابن مسعود از رسول الله آمده است که فرمود:

«وَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ أُنْسِي كَمَا تَنْسَوْنَ، فَإِذَا نَسِيتُ فَدَكِّرُونِي»^۲.

«البته من هم بشر هستم و مانند شما دچار فراموشی می‌شوم، وقتی که چیزی را فراموش کردم به یادم بیاورید.»

این جمله را بعد از فراموشی در یکی از نمازها بیان فرمودند.

در قضاوت هم گاهی اشتباه می‌کنند

انبیاء و پیامبران در حوادثی که بر آن‌ها عرضه می‌شود، تا در مورد آن قضاوت کنند، اجتهاد می‌کنند و از آنجا که از غیب مطلع نیستند، مانند بقیه‌ی مردم تنها بر حسب ظاهر قضیه ابراز نظر می‌کنند و گاهی هم در اجتهاد خود اشتباه کرده و به حق قضاوت نمی‌کنند، از آن جمله، اشتباه داود در یک قضاوت و توفیق الهی به پسر داود، یعنی سلیمان نبی، برای داوری درست در همان قضیه.

ابو هریره از رسول الله ﷺ روایت می‌کند که فرمود:

«بَيْنَمَا امْرَأَتَانِ مَعَهُمَا ابْنَاهُمَا جَاءَ الذُّئْبُ فَذَهَبَ بِابْنِ إِحْدَاهُمَا. فَقَالَتْ هَذِهِ لِصَاحِبَتِهَا إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِكَ أَنْتِ. وَقَالَتِ الْأُخْرَى إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِكَ. فَتَحَاكَمَتَا إِلَى دَاوُدَ فَقَضَى بِهِ لِلْكُبْرَى فَحَرَجَتَا عَلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَأَخْبَرَتْهُ فَقَالَ اتُّنُونِي بِالسَّكِينِ أَشُقُّهُ بَيْنَكُمَا. فَقَالَتِ الصُّغْرَى لَا يَرْحَمُكَ اللَّهُ هُوَ ابْنُهَا. فَقَضَى بِهِ لِلصُّغْرَى».

«دو زن همراه با دو پسر خود راه می‌رفتند که ناگهان گرگ یکی از پسران را برداشت و ربود، یکی از آن‌ها به دیگری گفت: گرگ پسر تو را برده و دیگری گفت: نه، بلکه پسر تو را ربود، سپس برای حل اختلاف نزد داود نبی رفتند و او هم به نفع زن بزرگ تر داوری کرد، بعد نزد سلیمان پسر داود رفتند و ماجرا را برایش شرح دادند.

۱- نص روایت را آن گونه که نقل شد، از «منتقى الأخبار» مجد ابن تیمیه برگرفته شده است. ر.ک:

شرح آن در (نیل الأوطار ۱۱۴/۳)

۲- جز ترمذی جماعت روایت کرده‌اند. ر.ک: نیل الأوطار ۱۲۵/۳)

سلیمان گفت: برایم چاقو بیاورید تا این پسر را برایتان دو نصف کنم. زن کوچک تر گفت: نه رحمت خدا بر تو باد، چنین کاری نکن، بچه مال من نیست. بنابراین حکم کرد که بچه‌ی زن کوچک‌تر است»^۱

رسول الله ﷺ هم این قضیه را به خوبی توضیح داده است. در روایتی ام سلمه، همسر رسول الله، نقل می‌کند که: رسول الله ﷺ خصومتی را شنید که نزدیک درب حجره‌اش اتفاق افتاده بود. از منزل بیرون آمد و فرمود:

«إِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ الْحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَقْضِي لَهُ عَلَىٰ حَوْ مِمَّا أَسْمَعُ مِنْهُ فَمَنْ قَطَعْتُ لَهُ مِنْ حَقِّ أَحِيهِ شَيْئًا فَلَا يَأْخُذْهُ فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ».

«من هم مانند شما بشری هستم. هرگاه، برای حل خصومتی نزد من می‌آیید، ممکن است یکی از شما در نطق، ماهرتر باشد و من به خیال این که راست می‌گوید، به نفع او قضاوت بکنم. پس هرکسی که من حق مسلمانی را اینگونه به او بدهم، در واقع قطعه‌ای از آتش را به او داده‌ام، حال او مختار است که آن را بردارد یا رها کند»^۲.

آنان که این حالات را از پیامبران نهب می‌کنند، مخالف نصوص صحیح‌اند

شیعه‌ی امامیه ادعا می‌کنند: لازمه‌ی معصوم بودن این است که هرگز انبیاء دچار فراموشی، اشتباه ترس و دیگر اعراض و حالات بشری نگردند.^۳ ما پیش از این، دلایل غیر قابل تأویل و تبدیلی، از قرآن و سنت را ارائه دادیم که بر خلاف این دیدگاه دلالت می‌کند، پس پایبند به قرآن و سنت باش که هدایت جز در آن دو یافتنی نیست.

عصمت از گناهان، زشتی که یهود به پیامبران نسبت دادند

یهود اعمال زشتی را به انبیاء و رسولان الهی نسبت داده‌اند، از جمله:

- ۱- پیامبر خدا، هارون، گوساله‌ای را ساخت و همراه با بنی اسرائیل به پرستش آن پرداخت (سفر الخروج، إصحاح ۳۲، شماره ۱)

۱- صحیح بخاری، کتاب احادیث الأنبياء (فتح الباری ۴۵۸/۶)

۲- روایت بخاری، کتاب المظالم، باب اثم من خصم فی الباطل، (فتح الباری ۱۰۷/۵)

۳- ر.ک: عقائد الإمامیه محمد رضا مظفر ص (۷۹)

قرآن نیز به این گمراهی یهود اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که، کسی که مجسمه‌ی گوساله، که صدای گاو از او شنیده می‌شد، را برای آن‌ها ساخت، سامری بود نه هارون. و هارون تنها کسی بود که در این میان علیه آن‌ها به مخالفت برخاست.

۲- ابراهیم خلیل ÷ همسرش ساره را به فرعون تقدیم نمود تا از هدایا و نیکی او بهرمنند گردد (سفر تکوین، إصحاح ۱۲، شماره ۱۴).

یهود اینگونه علیه آن پیامبر بزرگوار دروغ پردازی کرد، درحالی که قرآن سرگذشت ورود ابراهیم ÷ به مصر را اینگونه بیان می‌کند: پادشاه مصر فردی سرکش و ستمگر بود و هرگاه زن جوان و زیبایی را مییافت، که دارای شوهر بود، زن را به تصرف خود در می‌آورد و شوهرش را به قتل می‌رساند. وقتی که درباره‌ی ساره از ابراهیم سؤال شد فرمود: خواهرم است، منظورش خواهر دینی بود. رسول الله ﷺ خبر داده که الله متعال ساره را از تعرض فرعون حفظ کرد و هنگامی که به نزد آن سرکش رفت، نتوانست هیچ آزار و مزاحمتی برایش بوجود آورد.

۳- به پیامبر الله متعال لوط اهانت کرده‌اند و نوشیدن شراب تا حد مست شدن و زنا با دو دخترش را به او نسبت داده‌اند!!!.. (سفر تکوین، إصحاح ۱۹، شماره ۳۰)

پناه بر خدا از چنین اّتهامی که بر پیامبری بستند که در تمام عمرش، مردم را به پاکی دعوت کرد و علیه پستی‌ها و ناهنجاری‌ها، مبارزه کرد؛ اما کینه‌توزی یهود، به کامل‌ترین انسان‌ها هم سر کشید، پس لعنت الله متعال بر ظالمان باد.

۴- یعقوب گله و حیوانات خویشاوندان همسرش را به سرقت برد و پنهانی همراه با خانواده‌اش از آنجا خارج شد.... (سفر تکوین، إصحاح ۳۱، شماره ۱۷)

۵- راوین، با همسر پدرش یعقوب مرتکب زنا شد، یعقوب ÷ از این عمل زشت باخبر شد، ولی سکوت کرد.... (سفر تکوین، إصحاح ۳۵، شماره ۳۲)

۶- داود ÷ با زن یکی از فرماندهان سپاه خود، زنا کرد. سپس برای قتل آن مرد حیل‌ای ساخت، بعداً آن زن را به زنان خود ملحق کرد و سلیمان نبی از آن زن متولّد شد... (سفر تکوین، إصحاح ۱۱، شماره ۱)

۷- سلیمان در آخر عمر از دین برگشت و به پرستش بت‌ها و تندیس‌ها تن داد و برایشان معبد ساخت... (سفر الملوک اّول، إصحاح ۱۱، شماره ۵)

این بود برخی از رسوایی‌ها، زشتی‌ها و گناهان بزرگی که این امت کینه توز، به پیامبران پاک الهی نسبت داده‌اند. این اوصاف زشت از این انسان‌های وارسته دور باد. اما انسان‌های بیمار و بد سرشت، وقتی اینگونه کارهای زشت را به بهترین آفریدگان الله متعال، نسبت می‌دهند، به طور قطع، گناهان و کارهای زشت خود را، به راحتی توجیه می‌کنند.

صلیبی‌ها، کارهای زشتی به پیامبران نسبت می‌دهند

در این مورد، نصرانی‌ها هم از یهود بهتر نیستند. آن‌ها هم کارهای زشتی را به انبیای الهی نسبت می‌دهند، آن هم با تأیید و تصدیق تورات تحریف شده‌ی امروز، که حاوی مطالب مذکور است. علاوه بر آن چه در انجیل محرّف موجود است. از آن جمله:

۱- در انجیل متّی، آمده است که عیسی از نسل سلیمان، پسر داود، است که جد ایشان، فارض، کسی است که زنا زاده و از یهوذا پسر یعقوب است... (إصحاح متّی اوّل، شماره ۱۰)

۲- و در انجیل یوحنا إصحاح ۲، شماره ۴، آمده است که یسوع در میان انبوهی از مردم به مادرش اهانت کرد، این کجا و توصیف قرآن کجا که او را اینگونه توصیف می‌کند:

﴿وَبَرًّا بِوَالِدَتِي﴾ [مریم: ۳۲]. «بسیار نیکو کار نسبت به مادرم».

۳- یسوع شهادت می‌دهد که تمام پیامبران بنی اسرائیل، دزد و راهزن هستند.... (انجیل یوحنا، إصحاح ۱۰، شماره ۸)

این قطره‌ای از دریای توصیفات زشت انجیل‌های تحریف شده، نسبت به پیامبران است. درحالی که آنان، از آن افتراها و تهمت‌ها، مبرّأ و پاک می‌باشند.^۱ نسبت چنین زشتیها به آن بزرگواران، دور باد. پیامبران پاکترین و برترین انسان‌ها بودند و به الله متعال سوگند، کسانی که پیامبران پاک الله متعال را به ین زشتی توصیف می‌کنند، گمراهند.

دیدگاه امت اسلام، در مورد عصمت پیامبران از گناه

اجماع امت اسلام بر این است گناه و کارهای زشتی که یهود و نصاری به انبیای

الهی نسبت داده‌اند، امثال: فاحشه، سرقت، حيله، خیانت و ساخت بُت و پرستش آن و... هرگز و درهیچ شرایط و احوالی از آن‌ها سر نزده و همگی از آن معصوم بوده‌اند.

معصوم بودن از گناه صغیره

اکثر علمای اسلام بر این رأی‌اند که انبیاء از گناه صغیره، معصوم نیستند. ابن تیمیه می‌گوید: «اعتقاد عصمت پیامبران، از گناه کبیره و نه صغیره، مورد اتفاق اکثر علمای اسلام و تمامی فرقه‌هاست، حتی قول اکثر اهل کلام است، همانگونه که ابوالحسن آمدی، یادآور شده که گفته‌ی اکثر اشعریه است، هم چنین اکثر اهل تفسیر و حدیث و فقها بر این باورند و از سلف صالح، ائمه، صحابه و تابعین ایشان، جز آن چه موافق با این رأی است نقل نشده...»^۱.

دلایل:

بسیاری از علما هم، با دلایل ذیل بر ادّعی خود استدلال می‌کنند:

۱- نافرمانی آدم با خوردن از درختی که، الله متعال خوردن از آن را از او نهی کرده بود:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ﴿۱۳۶﴾ فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ﴿۱۳۷﴾ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى ﴿۱۳۸﴾ وَأَنْتَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى ﴿۱۳۹﴾ فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى ﴿۱۴۰﴾ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنَ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ﴿۱۴۱﴾﴾ [طه: ۱۱۶-۱۲۱].

«- ای پیغمبر! به یاد آور - آن گاه را که به فرشتگان دستور دادیم: برای آدم سجده - تعظیم و تکریم - کنید، پس - همگی اطاعت کردند و - سجده بردند مگر ابلیس، که سر باز زد. آن وقت گفتیم: ای آدم! این دشمن تو و همسر تو است، پس × مراقب باشید به دام وسوسه خود، شما را گرفتار نسازد و - از بهشت بیرونتان نکند، که به رنج و زحمت خواهی افتاد. - بر ما است که خواسته‌های زندگی تو را در بهشت فراهم سازیم و - تو در آن نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌گرددی و تو در آن، نه تشنه می‌مانی و نه آفتاب‌زده می‌شوی. سپس شیطان - به نیرنگ و حيله نشست و -

۱- ابن تیمیه، مجموع الفتاوی (۳۱۹/۴)

آدم را وسوسه کرد - و بدو - گفت: آیا تو را به درخت جاودانگی و مُلک فناپذیر رهنمود کنم؟ - اگر از این درخت ممنوع بخورید، دیگر نمی‌میرید و جاودانه می‌شوید - سرانجام هردو نفر از آن خوردند - و جامه‌های بهشتی از بدنشان فرو ریخت - و شرمگاه‌شان برایشان نمایان شد - که تا آن زمان از ایشان پنهان بود - و شروع کردند به این که برگ‌های درختان بهشت را بر خود بپيچند و بپسباندند. بدین نحو آدم از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد و گمراه شد - و این واقعه پیش از نبوت او بود -».

این آیه با نهایت وضوح و روشنی بر این رأی دلالت می‌کند؛ چون به سرکشی و نافرمانی آدم از امر پروردگارش، تصریح نموده است.

۲- نوح برای پسر کافر خود دعا کرد:

﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكِيمِينَ﴾ [هود: ۴۵].

«نوح پروردگار خویش را ندا داد و گفت: پروردگارا! پسر من - کنعان که امواج او را فرو بلعیده است - از خاندان من است و - تو هنگامی که به من دستور فرمودی، خاندان خود را سوار کشتی کنم، در اصل وعده حفظ خاندان مرا داده‌ای - و وعده تو راست است - و خلافی در آن نیست - و تو داورترین داورانی».

بنابراین الله متعال او را مورد سرزنش قرار داد و به وی گفت که پسر ت کافر شده و از اهل و خانواده‌ی تو نیست و این درخواست، عملی ناشایست است:

﴿قَالَ يَنْوُحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَعْظَمُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ [هود: ۴۶].

«فرمود: ای نوح! پسر ت از خاندان تو نیست، چرا که او - به سبب رفتار زشت و کردار ناپسندی که پیش گرفته است با تو فرسنگ‌ها فاصله دارد و ذات او عین - عمل ناشایست است. بنابراین آن چه را از آن آگاه نیستی - که درست است یا نادرست - از من نخواه. من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی - و ندانی که در مکتب آسمانی، پیوند بر اساس عقیده است؛ نه گوشت و خون -».

وی بی‌درنگ از الله متعال طلب آمرزش کرده و توبه نمود و بسوی الله متعال بازگشت:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُن مِّنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [هود: ۴۷].

«نوح گفت: پروردگارا! از این که چیزی را - از این به بعد - از تو بخواهم که بدان آگاه نباشم، خویشتن را در پناه تو می‌دارم - و عاجزانه از آستانت می‌خواهم که مرا از چنین لغزش هائی دور کنی - اگر بر من نبخشائی و به من رحم ننمائی، از زیانکاران خواهم بود».

این آیه، با صراحت کامل بیان می‌کند که آنچه از او سر زد، گناهی بود و نیاز به آمرزش داشت.

۳- موسی در صدد یاری یکی از افراد بنی اسرائیل برآمد و به دشمنش، که یک نفر قبطی بود، سیلی زد و او را از پای درآورد:

﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعْتَنَهُ الْإِنْدِيُّ مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الْإِنْدِيِّ مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ وَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالِ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾﴾ [القصص: ۱۵-۱۶].

«موسی - از قصر فرعون، رهسپار کوچه و بازار پایتخت مملکت شد - و بدون این که اهالی شهر مطلع شوند، وارد آنجا گردید. در شهر دید که دو مرد می‌جنگند که یکی از قبیله او × یعنی بنی اسرائیل - و دیگری از دشمنان او - یعنی از طائفه قبطی‌های جانبدار فرعون - است. فردی که از قبیله او بود، علیه کسی که از دشمنانش بود، از موسی کمک خواست - و موسی کمکش کرد - و مشتی به او زد و او را کشت! موسی گفت: این کار از وسوسه‌های شیطانی بود - چرا که با وسوسه خود بر سر خشمم آورد و مرا غافلگیر کرد - به راستی که او دشمن گمراه‌کننده آشکاری است. - موسی از کرده خود پشیمان شد و رو به درگاه الله متعال کرد و - گفت: پروردگارا! من بر خویشتن - با کشتن یک انسان - ستم کردم، پس - به فریادم رس و - مرا ببخش. - الله متعال درخواستش را پذیرفت - و او را بخشید، چرا که الله متعال بسیار آمرزنده و مهربان - درباره بندگان پشیمان و توبه‌کار - است».

پس موسی به ظلم خود اعتراف کرد و الله متعال هم از بخشودن گناهش خبر داد.

۴- داود ÷ هم در داوری عجله کرد و قبل از شنیدن سخن طرف دوم، حکم را صادر کرد، از این رو بی‌درنگ در صدد توبه و بازگشت به سوی الله متعال برآمد و الله متعال هم او را عفو نمود،

﴿... فَأَسْتَعْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ۗ ﴿٢٤﴾ فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكُمْ...﴾ [ص: ۲۴-۲۵].

«پس، از پروردگار خویش آمرزش خواست و به سجده افتاد و توبه کرد. به هر حال، ما این - ترک اولی و سیئه‌ی مقربین - را بر او بخشیدیم.»

۵- پیامبران محمد ﷺ در مواردی مورد عتاب الهی قرار گرفت:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

﴿١﴾ [التحریم: ۱].

«ای پیغمبر! چرا چیزی را که الله متعال بر تو حلال کرده است، به خاطر خوشنود ساختن همسرانت، بر خود حرام می‌کنی؟ الله متعال آمرزنده مهرورز است - و تو را و همسران تو را می‌بخشاید -».

این آیه بسبب خوردن غسل یا تحریم ماریه قبطیه از سوی رسول الله ﷺ، نازل شد.

همچنین رسول الله ﷺ را بر اثر ترشروی نسبت به ابن ام مکتوم نابینا و مشغول شدن به دعوت از سران کفر به اسلام، را مورد عتاب قرار داد و و بیان داشت که باید از نابینایی استقبال کند که شیفته‌ی آن چه از جانب الله متعال نازل می‌گردید، است:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ﴿١﴾ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ﴿٢﴾ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى ﴿٣﴾ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ ﴿٤﴾﴾ [عبس: ۱-۴].

«چهره در هم کشید و روی برتافت! از این که نابینایی به پیش او آمد. تو چه می‌دانی، شاید او - از آموزش تو بهره گیرد و - خود را پاک و آراسته سازد یا این که پند گیرد و اندرز به او سود برساند.»

هنگامی که رسول الله ﷺ فدیة را از اسیران بدر پذیرفت، این آیه نازل شد:

﴿لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾﴾ [الأنفال: ۶۸].

اگر حکم پیشین الله متعال نبود - که بدون ابلاغ امتی را کیفر ندهد و مجتهد خطاکار، مجازات نگردد - عذاب بزرگی در مقابل چیزی که - به عنوان فدیة اسیران - گرفته‌اید به شما می‌رسید».

این‌ها نمونه‌هایی بود که به آن‌ها اکتفا کردیم و گرنه در این زمینه نمونه بسیار دیگری هم هست؛ مانند خشمگین شدن یونس از قومش و خارج شدن او بدون اجازه‌ی پروردگار از آنجا، به چاه انداخته شدن یوسف توسط برادران او و وحی الله متعال به ایشان و بعداً پیامبر شدن آن‌ها. همه این‌ها و مواردی دیگر، دلالت می‌کنند بر این که پیامبران الهی، مرتکب گناه صغیره شده‌اند.

کسانی که انبیاء را از گناهان صغیره معصوم می‌دانند

برخی از پژوهشگران، نسبت دادن گناهان صغیره‌ای را که قرآن و سنت از آن‌ها خبر داده‌اند، به انبیاء، خیلی بزرگ تلقی می‌کنند.^۱ آنان در مورد این مسأله گزاره‌گویی کرده و آن را بسیار بزرگ جلوه می‌دهند و ادعا می‌کنند که این بحث، بدگویی در حق انبیاء و رسولان، و لکه دار کردن شرافت آن‌هاست. سپس در تأویل نصوص طوری به حيله گری و دسیسه سازی پرداخته‌اند، که به درجه‌ی تحریف آیات قرآن رسیده‌اند؛ همانگونه که ابن تیمیه^۲ می‌گوید؛ حال آنکه شایسته بود به جای این‌ها، در پی فهم درست حقیقت مسأله باشند و نصوص قرآن را مورد تقدیس قرار دهند و بدان احترام بگذارند و در این مورد و همه موارد، عقیده را از قرآن و سنت رسول الله ﷺ فراگیرند، نه این که با تأویل و تحریف صریح قرآن، هوای نفس خود را حکم قرار دهند، پناه بر الله متعال.

این تأویلات نزد نویسندگان تازه کار منتشر شده است و همگی فاسد و از نوع تأویلات باطنیه و جهمیه هستند. شیخ الاسلام نیز این مسأله را خاطر نشان می‌کند.^۳

بیان و پاسخ به دو شبهه:^۱

۱- شیعه‌ی امامیه، اتفاق نظر دارند بر این که، نه انبیاء و نه ائمه، مرتکب گناه صغیره نشده‌اند. ر.ک: عقائد الشیعة نوشته‌ی محمد رضا ۸۰، ۹۵، و عقائد الإمامیه الإثنی عشریه، نوشته‌ی ابراهیم موسوی زنجانی ص (۱۵۷)

۲- ابن تیمیه، مجموع الفتاوی (۳۱۳/۱۰)

۳- قبلی، همان صفحه

کسانی که وقوع گناه صغیره از پیامبران را ممنوع دانسته‌اند، دو شبهه وارد کرده‌اند:

اول: الله متعال مردم را به پیروی و الگو برداری از پیامبران دستور داده است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱].

«به طور قطع برای شما، در - شیوه پندار و گفتار و کردار × فرستاده الله متعال، سرمشق و الگوی نیکویی است. برای کسانی که - دارای سه ویژگی باشند: - امید به الله متعال داشته، و جویای قیامت باشند و الله متعال را بسیار یاد کنند».

این آیه در مورد همه پیامبران است و لازمه‌ی دستور به پیروی از پیامبر، این است که تمام کارها و سخنان آن پیامبر، اطاعت از الله متعال محسوب گردد، زیرا اگر جایز باشد رسول الله گناه و معصیت مرتکب شود، تناقض روی می‌دهد، چون ممکن نیست الله متعال بنده‌اش را همزمان هم به انجام کاری فرمان دهد و هم او را از آن کار نهی کند.

پاسخ: گفته‌ی آن‌ها وقتی درست است که، معصیت نبی طوری مخفی و غیر واضح باقی بماند که اطاعت و معصیت برای ما قابل تشخیص نباشند. اما الله متعال انبیای خود را نسبت به مخالفت و گناهی که از آن‌ها سر زده است، آگاه می‌کند و بی‌درنگ ایشان را توفیق توبه عنایت می‌فرماید، بنابراین استدلال آن‌ها بی‌مورد است و صلاحیت دلیل بودن را ندارد، الگو قرار دادن پیامبران، بدین معناست که اگر کسی مرتکب گناه شد، برای توبه و طلب عفو گناه از الله متعال، شتاب نماید و آن را به تأخیر نیندازد و این است پیروی از پیامبران بزرگوار که بدون تأخیر مبادرت به توبه می‌کردند.

دوم: این گروه می‌پندارند، که گناه با کمال انسانیت متضاد است و حتی اگر شخص گناه کار توبه هم بکند، باز هم ناقص است و کمال از او سلب شده است.

پاسخ: این دیدگاه نادرست است، زیرا توبه آثار گناه را از بین برده و دیگر سرزنشی متوجه صاحب آن نیست، بلکه وضعیت بنده، در بیشتر اوقات بعد از توبه از گناه، نسبت به زمان پیش از ارتکاب گناه، بهتر است؛ چون پشیمانی از گناه و ترس و بیم از

۱- شیخ الاسلام از جمله نویسندگانی است که مفصل به آن شبهه‌ها پاسخ داده است. ر.ک: مجموع

الله متعال، در قلبش جای می‌گیرد و برای طلب آمرزش گناه و دعا، به تلاش می‌پردازد و به امید این که، کارهای شایسته موجب محو و نابودی گناه و اثر آن گردد، در راه انجام کارهای نیک می‌کوشد؛ همانگونه که برخی از سلف صالح گفته‌اند: «داود بعد از ارتکاب خطا از زمان قبل از آن هم بهتر بود». یکی دیگر از سلف اینگونه می‌گوید: «اگر توبه نزد الله متعال از همه چیز دوست داشتنی‌تر نبود، الله متعال گرامی‌ترین خلق خود را به گناه مبتلا نمی‌کرد».

در حدیثی صحیح آمده است که الله متعال از توبه‌ی بنده خوشحال‌تر از مردی است که شترش را در بیابان همراه با آب و غذایش گم کرده و در زیر درختی دراز می‌کشد، تا اینکه ناگهان از جایش برخاسته و مرکبش را نزد خود ایستاده می‌بیند و از خوشحالی می‌گوید: خدایا تو بنده و من پروردگار تو هستم، یعنی از شدت خوشحالی اشتباه می‌کند.

و در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: ۲۲۲].

«بی‌گمان الله متعال توبه‌کنندگان و پاکان را دوست می‌دارد».

الله متعال در بیان پاداش توبه‌کنندگان می‌فرماید:

﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الفرقان: ۷۰].

«مگر آن کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، که الله متعال - گناهان چنین کسانی را می‌بخشد و - بدی‌ها و گناهان ایشان را به خوبی‌ها و نیکی‌ها تبدیل می‌کند».

در قیامت الله متعال بنده‌اش را می‌پوشاند، سپس اعتراف به همه گناهانش را از او می‌گیرد، تا اینکه بنده گمان می‌کند که دیگر هلاک شده، در آن موقع الله متعال می‌فرماید: من همه گناهانت را به نیکی تبدیل کردم. آنگاه بنده درخواست دیدن گناهان بزرگش را می‌کند، که هنوز هم از آشکار شدنشان بیمناک است. واضح است که حال او، بعد از تبدیل گناهانش به حسنات، بهتر و برتر است از حال او قبل از تبدیل، و گر نه، نه گناهی صورت می‌گرفت و نه تبدیل به نیکی می‌شدند.

مسلماناً هیچ پیامبری مرتکب گناه صغیره نشده، مگر اینکه سریع توبه کرده و طلب مغفرت و عفو از الله متعال نموده است و هر جا در قرآن یادی از گناه پیامبران باشد، همراه با ذکر توبه و استغفار است؛ مثلاً آدم و همسرش نافرمانی کردند و بلافاصله اقدام به توبه کردند و گفتند:

﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٢٣﴾﴾

[الأعراف: ۲۳].

«- دست دعا به سوی الله متعال برداشتند و - گفتند: پروردگارا! ما - با نافرمانی از تو - بر خویشتن ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود.»

و هنوز ضربه‌ی موسی شخص قبطی را بر زمین نینداخته بود که موسی بی‌درنگ از الله متعال طلب بخشش و عفو کرد و گفت:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾﴾

[القصص: ۱۶].

«پروردگارا! من بر خویشتن - با کشتن یک تن - ستم کردم، پس مرا ببخش.»
به محض اینکه داود به اشتباهش پی برد، از پروردگارش آمرزش خواست و توبه کرد:

﴿فَأَسْتَغْفِرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ﴿٢٤﴾﴾ [ص: ۲۴].

بنابراین انبیاء بر گناه و نافرمانی باقی نمانده و توبه را به تأخیر نمی‌انداختند، که الله متعال آن‌ها را از چنین پدیده‌ای معصوم نگه داشته و بعد از توبه هم کامل‌تر از حالت قبل از توبه بودند.

به این صورت، دو شبهه مطرح شده رد شدند و در عرصه‌ی استدلال و مجادله دوام نیاوردند و برای انهدام آن‌ها دلایل واضح و روشن‌گر ما را کافی است.

ارتکاب گناه دلیل بشربودن است

پیامبران هم مانند بقیه انسان‌ها هستند و الله متعال آن‌ها را در دریافت رسالت الهی و تبلیغ آن عصمت بخشید، به طوری که نه چیزی را فراموش و نه زیاد و کم می‌کنند و پیامی که الله متعال به سوی آن‌ها فرستاده است، را کامل و تمام و آن گونه که الله متعال می‌خواهد، به مردم ابلاغ شده و در دسترس آن‌ها قرار می‌گیرد. ولی

لازمه‌ی معصوم بودن پیامبران در دریافت و ابلاغ رسالت، این نیست که در همه امور معصوم باشند، زیرا به حکم این که انسان هستند، مخالفت‌های کوچک و گناه صغیره از آن‌ها سر می‌زند، اما رحمت الله متعال شامل حالشان می‌شود و آنان را نسبت به اشتباه‌شان آگاه و توفیق توبه و بازگشت به سوی خویش، را عنایت می‌فرماید.

«شیخ مصطفی مراغی» استاد دانشگاه الأزهر، می‌گوید: «وحی با هر عمل یا هر گفته‌ای که از انبیاء صادر می‌شود، همدم و همراه نیست، پس آن‌ها هم در معرض اشتباه هستند، ولی امتیاز آن‌ها، نسبت به سایر بشر، در این است که پس از صدور اشتباه از آن‌ها، الله متعال عمل ایشان را بر آن اشتباه، تأیید نمی‌کند و باقی نمی‌گذارد و گاهی هم آن‌ها را مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهد».^۱

احترام و بزرگداشت انبیاء

ارتکاب پیامبران به اشتباه و گناه صغیره، نباید راهی برای طعنه‌زدن و عیب‌جویی آن بزرگواران، باز کند، چرا که این‌ها، امور ناچیز و معدودی هستند که الله متعال آن‌ها را مورد عفو و گذشت قرار داده و پیامبران را از آن‌ها پاک کرده است. بر هر مسلمان لازم است که از این اشتباهات و گناهان صغیره، عبرت و پند بگیرد. اگر الله متعال پیامبران را، که برگزیده و بر جهانیان برتری داده است، به خاطر اینگونه رفتارها مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهد، پس به طور حتم بر ما واجب است که از گناه دوری جسته و نسبت به آن هوشیار باشیم و نیز در بازگشت و توبه‌ی سریع و توجّه و استغفار زیاد به سوی الله متعال، پیامبران را الگو خویش قرار دهیم.

عصمت غیر انبیاء

اهل سنت و جماعت، معصوم بودن را به غیر پیامبران و فرستادگان الله متعال، نسبت نمی‌دهند، حتی بهترین مردم این امت، بعد از پیامبر ﷺ، که صحابه هستند و ابوبکر و عمر از جمله آن‌ها می‌باشند، معصوم نبودند. همانگونه که خلیفه‌ی اول مسلمانین، در نخستین خطبه بعد از انتساب به خلافت، فرمود: «ای مردم! من به عنوان حکمران بر شما برگزیده شده‌ام، ولی بهترین شما نیستم، اگر به نیکی رفتار کردم، مرا یاری کنید و اگر خطا کردم، مرا به مسیر درست برگردانید».

۱- حیاة محمّد هیکل، مقدمه‌ی این کتاب به قلم شیخ مراغی ص (۱۱)

هنگامی که یک زن در مورد یک قضیه، از عمر بن خطاب انتقاد کرد و برای وی دلیل آورد، عمر فرمود: زنی حق گفت و عمر اشتباه کرد.

عصمت المعزّ الفاطمی

پیروان «المعز معد بن تمیم»، که برخی او را «المعز لدین الله الفاطمی» نامیده‌اند، مدعی بودند که او و فرزندانش، از اشتباه و گناه معصوم هستند. اما این ادعا و پندار باطل است و به منظور گمراه کردن مردم، این سرکش را در مقام نبوت منصوب کردند، تا هرچه می‌گوید، مردم به جای دین از آن پیروی کنند. اما در حقیقت، این شخصی که او را المعزّ می‌گویند و کسانی را که «فاطمیه» نامیده‌اند، از نسل فاطمه نیستند، بلکه از نسل «عبیدالله قَدّاح» می‌باشند و ادعای معصوم بودن ائمه‌ی خود را مطرح کردند. امام محمّد غزّالی / در کتابی که در ردّ این گروه نوشت، می‌گوید: «ظاهر مذهب شان رفض و رافضی‌گری بود، ولی باطن و حقیقت آن، کفر محض است»^۱.

عصمت ائمه

شیعیان اثنی عشری، مدعی هستند که امامان شان از اشتباه معصوم‌اند و این عصمت همان عصمتی است که به پیامبران نسبت می‌دهند. احمد مقدّمی، شیعه‌ی معاصر، در تبیین مفهوم عصمت ائمه از دیدگاه شیعه می‌گوید: «ما سهو یا غفلت را در مورد ائمه تصوّر نمی‌کنیم و معتقدیم آن‌ها بر هر چیزی که مصلحت مسلمانان در آن است، احاطه دارند»^۲. ابراهیم موسوی زنجانی، از شیخ صدوق، نقل می‌کند که وی می‌گوید: «اعتقاد ما در مورد انبیاء، رسولان، ائمه و فرشتگان، این است که آن‌ها معصوم و از هر پلیدی و نجاستی، پاک هستند و هرگز گناه نمی‌کنند، نه صغیره و نه کبیره و از آن‌چه الله متعال به آنان دستور داده، سرپیچی نمی‌کنند و آن‌چه را که مأمور انجامش هستند، انجام می‌دهند»^۳.

وی، کسانی که اعتقاد به عصمت ائمه ندارند، را تکفیر می‌کند و در ادامه می‌گوید:

۱- ابن تیمیه، مجموع فتاوی (۳۲۰/۴)

۲- خمینی، حکومت اسلامی ص (۹۱)

۳- عقائد امامیه اثنی عشریه ص (۱۵۷)

«هرکس، به هر حالتی که عصمت را از آن‌ها نفی کند، در واقع جهل و نادانی را به آن‌ها نسبت داده است و هرکس آن‌ها را جاهل بداند، کافر است.»^۱ در جای دیگری می‌گوید: «اعتقاد ما بر این است که، آن‌ها معصوم بوده و دارای کمال کامل و علم و آگاهی همه جانبه، هستند، هم در مورد آغاز امور و هم در مورد پایان آن‌ها و در هیچ حالتی نقص و نافرمانی از آن‌ها سر نمی‌زند»^۲.

مجلسی می‌گوید: «یاران امامیه ما، اجماع دارند که انبیاء و ائمه، از گناه کبیره و صغیره، عمدی و غیرعمدی، معصوم هستند، قبل از نبوت و امامت و بعد از آن و از زمان ولادت تا وقتی که به دیدار الله متعال می‌رسند، معصومند. کسی غیر از صدوق محمد ابن بابویه و استادش، ابن الولید، مخالف این عقیده نیست. این دو جایز دانسته‌اند که ائمه از جانب الله متعال، مرتکب سهو و اشتباه شوند، البته نه آن اشتباهی که از شیطان است و گناه محسوب شود و نیز این‌که، متعلق به تبلیغ و بیان احکام نباشد.»^۳

اعتقاد به عصمت ائمه در نزد شیعه، از اعتقادات درجه اول و اساسی است، لذا مخالفین خود، در این مسأله، را تکفیر می‌کنند. این اعتقاد نتایج بسیاری در پی داشته است؛ از آن جمله: سخنان منسوب به ائمه، همچون قرآن و سنت، به عنوان دلیل شرعی معتبر محسوب می‌شود.

با این وجود، از دیدگاه شیعه، با وفات رسول الله ﷺ، تشریح و قانون گذاری در دین، پایان نیافت، بلکه تا زمان غیبت امام دوازدهم استمرار داشت و حتی معتقدند که امکان دارد از طریق نائب امام غائب، به رسائل و نوشته‌های او، دسترسی پیدا کرد. همچنین معتقدند که ائمه بیش از هرکس دیگری، مستحق خلافت و جانشینی هستند، هم از ابوبکر و عمر و عثمان و هم از سایر صحابه.

۱- قبلی، همان صفحه

۲- قبلی، همان صفحه

۳- مجلسی، بحار الأنوار (۳۵۰/۲۵ - ۳۵۱) ر.ک: سالوس، الإمامة ص (۲۱)

راز عصمت پیامبران

پیامبران و فرستادگان الله متعال، با وحی الهی معصوم می‌شوند: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴].

«و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن - چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است - جز پیامی نیست که - از سوی الله متعال بدو - وحی می‌شود».

راز عصمت ائمه چیست؟ علمای شیعه‌ی امامیه می‌گویند: قطعاً الله متعال در آن‌ها ارواحی را آفریده، که بوسیله‌ی آن ارواح، ایشان را استوار و ثابت قدم می‌گرداند، همانگونه که کلینی در کتاب اصول کافی خود در باره‌ی این موضوع فصلی را تحت عنوان: «فصلی در بیان ارواحی که در ائمه است» (۱/۲۷۱-۲۷۲) و «فصل: روحی که الله متعال توسط آن ائمه را استوار نگه می‌دارد» (۱/۲۷۳ × ۲۷۴) تألیف کرده و در آن فصل شش روایت را از ابی عبدالله، نقل و در تفسیر روح، در آیه ذیل، بیان کرده است:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا﴾ [الشوری: ۵۲].

«- همانگونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ایم - به تو نیز به فرمان خود روحی را وحی کرده‌ایم - که قرآن نام دارد و مایه حیات دل‌ها است -».

وی می‌گوید: «منظور از روح یکی از آفریدگان الله متعال است که از جبرئیل و میکائیل بالاتر است و همراه رسول الله ﷺ بود، به او خبر می‌داد و او را ثابت قدم نگه می‌داشت و بعد از او همراه ائمه است».

وی در فصل پیشین همان کتاب، از امام صادق روایت می‌کند که ایشان فرمود: روح القدس به پیامبران اختصاص دارد؛ وقتی پیامبر از دنیا رفت، روح القدس نزد امام رفته و همدم او می‌شود، روح القدس نمی‌خواهد و غفلت بر او مسلط نمی‌شود و دچار لهو و غرور نمی‌گردد»^۱.

وی در حاشیه‌ی همان کتاب، «رؤیت» را اینگونه تفسیر کرده: «ناپیدایی که در گوشه و کنار زمین، در ارتفاعات آسمان و خلاصه از عرش تا عمق زمین است، را به او نشان می‌دهد».

۱- ابراهیم موسوی زنجانی، عقائد الامامیه ص (۱۶۱).

در کتاب بحار الأنوار محمد باقر مجلسی (۴۷/۲۵-۹۹)، فصل «الأرواح التي فيهم» می‌گوید: ائمه توسط روح القدوس تقویت و پشتیبانی می‌شوند. هم‌چنین ابن بابویه قمی، در رساله‌ی «الاعتقادات» شیخ صدوق، صص ۱۰۸-۱۰۹، می‌نویسد: «...اعتقاد ما این است که، اخبار و روایات درست از ائمه، با قرآن و معانی آن، متوازن، هم‌گون و بدون اختلاف است؛ زیرا همه از طریق وحی از الله متعال برگرفته شده‌اند».

هم‌چنین قمی، صاحب کتاب «من لا یحضره الفقیه»، که یکی از منابع چهار گانه‌ی حدیث نزد شیعه جعفری است، می‌گوید: «رأى علمای شیعه بر این است که رسول الله چنانچه وصیت نکند، پیامبری و نبوتش ناقص بوده و امتش را ضایع کرده است»^۱.
اما اهل سنت می‌گویند: الله متعال ما را به اطاعت از خود و پیامبرش فرمان داده و از غیر پیامبر، تنها در صورتی اطاعت می‌شود که، مردم را به اطاعت از پیامبر دستور دهد و چنانچه دچار نزاع و اختلاف شویم، جهت حل آن به کتاب الله و سنت رسول الله، برمی‌گردیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله متعال و از پیغمبر، اطاعت کنید و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمان برداری نمائید - مادام که دادگر و حق‌گرا و مجری احکام شریعت اسلام باشند - و اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را به الله متعال و پیغمبر او برگردانید، اگر به الله متعال و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است».

فصل هفتم:

دلایل نبوت

پیشگفتار

پیامبران، که از جانب الله متعال بسوی مردم فرستاده شده‌اند، به مردم می‌گویند: ما از جانب الله متعال فرستاده شده‌ایم و شما باید در هر پیام و دستوری که به شما ابلاغ می‌کنیم، ما را تصدیق کنید، هم‌چنین، بر شما واجب است، چیزی که شما را بدان دستور می‌دهیم، انجام دهید و آن‌چه که شما را از آن باز می‌داریم، رها کنید.

الله متعال در خطاب نوح \div به قوم خویش می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٣٦﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٣٧﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا﴾ [الشعراء: ١٠٦-١٠٨].

«زمانی که هم‌نژادشان، نوح، بدیشان گفت: هان! پرهیزگاری کنید! قطعاً من برای شما پیغمبر امینی هستم، از الله متعال بترسید و از من اطاعت کنید».

همانگونه که پیامبرانی همچون: هود، صالح، لوط و شعیب، اقوام‌شان را مورد خطاب قرار داده‌اند و اصلاً این گفتار و دعوت همه پیامبران است.

بنابراین، وقتی پیامبران ادعا می‌کنند که هرچه می‌گویند، از جانب حق به آن‌ها القاء می‌گردد، بی‌تردید الله متعال دلایل و برهان‌های چنان روشنی در اختیار ایشان قرار می‌دهد، که ادعایشان را تصدیق کند و الله متعال نیز حجت بر مردم تمام نماید و هیچ عذر و بهانه‌ای برای کسی باقی نماند که بتواند از تصدیق و پیروی آنان روی گردان شود. همانگونه که حق تعالی فرمود:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ ﴿٢٥﴾﴾ [الحديد: ٢٥]. «ما پیغمبران خود را همراه با دلائل محکم و معجزات روشن - به میان مردم - روانه کرده‌ایم».

تنوع و گوناگونی دلایل

دلایل و نشانه‌هایی که، حقایق و راستی هر پیامبری را به اثبات می‌رساند، بسیارند. برخی از علما، پیرامون دلایل نبوت پیامبر اسلام \textcircled{O} ، تألیفاتی دارند و

کتاب‌هایی به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند که در برخی از آن‌ها تعداد این دلایل از هزار دلیل هم گذشته است. ما این دلایل و نشانه‌ها را به پنج دسته تقسیم کرده ایم. تمامی این دسته‌ها، از جهاتی با هم مرتبط هستند:

اول: آیات و معجزاتی که الله متعال جهت تصدیق و تثبیت حقایق رسالت آن‌ها، به اجرا در می‌آورد.

دوم: بشارت پیامبران پیشین، به آمدن پیامبران بعد از خودشان.

سوم: توجه و دقت در احوال پیامبران.

چهارم: توجه و نگاه ژرف به دعوت پیامبران.

پنجم: یاری و پشتیبانی پیامبران، از جانب الله متعال.

اکنون به توضیح و تفصیل هر دسته از این دلایل و نشانه‌ها می‌پردازیم.

اول: آیات و معجزات پیامبران

در زبان عربی، نشانه و دلیل وجود هر چیزی، را «آیه» گویند، ولی در این مورد، وقتی می‌گوییم آیه یا نشانه، منظور امور خارق العاده و مغایر با سنت‌های عادی و طبیعی است که از جانب الله متعال به پیامبران اعطا شده و انجام آن، خارج از قدرت و توانایی بشر است؛ مانند: تبدیل عصا به اژدهایی که حرکت کند و به هر سویی در جست و خیز باشد، چنین امری چون مخالف با سنت‌های عادی و مورد انتظار جهان هستی و دلیلی غیر قابل نقض و بطلان است، بر درستی و راستی آن‌ها در رسالتی که از جانب الله متعال آورده‌اند، دلالت می‌کند.

تعریف آیه و معجزه

همه‌ی علماء، این نشانه‌ها را معجزه نامیده‌اند. واژه «معجزه»، به معنی: «ناتوان کننده» است و به معجزات انبیاء، به این خاطر «معجزه» اطلاق شده، که دیگران نمی‌توانسته‌اند مانند آن را انجام دهند و در مقابل آن، شکست می‌خورده‌اند. «معجزه»، در زبان عربی، اسم فاعل از ریشه‌ی «عجز» به معنی «ناتوانی از انجام کاری»، می‌باشد و فرقی نمی‌کند کاری اشد، یا رأی و تدبیری^۱.

امام فخر رازی، معجزه را در عُرف اینگونه تعریف می‌کند: «امر خارق العاده‌ای است که همراه با مبارزه طلبی بوده و چیزی با آن برابری نمی‌کند»^۱.
ابن حمدان حنبلی، معجزه را چنین تعریف می‌کند: «هر سخن یا کاری فوق طبیعی که همراه و موافق با ادعای رسالت و پیامبری باشد و کسی نتواند همان سخن و کار، یا شبیه به آن را، بیاورد»^۲.

بنابراین امور ذیل معجزات به حساب نمی‌آیند:

چیزهای فوق طبیعی که به انبیاء اعطاء شده است، ولی به منظور مبارزه‌طلبی نیست، مانند: جوشیدن آب در بین انگشتان رسول الله ﷺ، زیاد شدن خوراک اندک، تسبیح گفتن سنگریزه در کف دست رسول الله ﷺ، آمدن درخت بسوی ایشان، نالیدن تنه‌ی درخت برای ایشان و امثال این‌ها.

امور فوق طبیعی که الله متعال، به کسانی غیر از پیامبران اعطاء فرموده است. امروزه علما آن امور را، «کرامت» می‌نامند. این تقسیم بندی، توسط علمای امروز مطرح شده است و علمای قدیم، مانند امام احمد، همه‌ی این‌ها را شامل معجزه می‌دانند^۳.

ما معجزه را «آیه» می‌گوییم. همانگونه که در قرآن ذکر شده است. این نام، شامل تمام اموری است که الله متعال به انبیاء بخشیده، تا دلیلی باشد، بر درستی و راستی ایشان، چه به منظور مبارزه طلبی باشد و چه نباشد.

انواع نشانه

وقتی که در مورد معجزات و نشانه‌هایی که الله متعال به پیامبران و فرستادگانش عطا فرموده، به تحقیق و پژوهش می‌پردازیم، می‌بینیم که همه در زیر مجموعه‌ی این سه مسأله هستند: علم، قدرت و بی‌نیازی^۴.

بنابراین، خبر دادن از امور غیبی گذشته و آینده، هم چون عیسی ﷺ که به قوم خود خبر می‌داد چه می‌خورند و چه چیزی را در خانه‌هایشان پس‌انداز می‌کنند و نیز

۱- لوامع الأنوار البهیة (۲۸۹/۲-۲۹۰)

۲- قبلی، همان صفحه

۳- ابن تیمیه، مجموع فتاوی (۳۱۱/۱۱)، و لوامع الأنوار البهیة (۲۹۰/۲)

۴- ابن تیمیه، مجموع فتاوی (۳۱۲/۱۱-۳۱۳)

مانند گزارش رسول الله ﷺ درباره‌ی امت‌های پیشین و خبر از فتنه‌ها و نشانه‌های آخر الزمان، که در آینده به وقوع می‌پیوندند. همه این‌ها از باب «علم» هستند تبدیل عصا به اژدها، شفای نابینای مادرزاد، شفای جذامی، زنده کردن مردگان، شکافتن ماه و امثال آن، از باب «قدرت» هستند.

حفاظت و حمایت از رسول الله ﷺ در برابر سوء قصد مردم، روزه گرفتن پیایی ایشان بدون این‌که بر نشاط و سرحالی ایشان تأثیر گذارد، از باب «بی‌نیازی» است. سه مسأله: علم و قدرت و بی‌نیازی، که همه معجزات به آن‌ها بر می‌گردند، به صورت کامل و مطلق آن، ویژه الله متعال هستند و جز او، کسی در هیچ کدام از این‌ها به کمال نمی‌رسد؛ از این رو الله متعال پیامبرش ﷺ را فرمان می‌دهد که خود را از ادعای این امور دور و مبرا کند:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ ۚ إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾﴾

[الأنعام: ۵۰].

«- ای پیغمبر! بدین کافران - بگو: من نمی‌گویم گنجینه‌های - ارزاق و اسرار جهان - یزدان در تصرف من است - چرا که الوهیت و مالکیت جهان تنها و تنها از آن الله سبحان است و بس - و من نمی‌گویم که من غیب می‌دانم - چرا که کسی از غیب جهان باخبر است که در همه مکان‌ها و زمان‌ها حاضر و ناظر باشد که الله متعال است - و من به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام. - بلکه من انسانی همچون شمایم. این است عوارض بشری از قبیل: خوردن و خفتن و در کوچه و بازار راه رفتن، در من دیده می‌شود، جز این که به من وحی می‌شود و - من جز از آن چه به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم - و سخن کسی جز سخن الله متعال را نمی‌شنوم و تنها به فرمان او راه می‌روم-».

پس رسول الله ﷺ، از ادعای غیب، مالکیت خزانه‌های زمین و از این که فرشته‌ای باشد، بی‌نیاز از خوردن و آشامیدن، خود را تبرئه می‌کند. پیامبران به میزانی که الله متعال به آن‌ها عطا نماید، به این سه امر فوق طبیعت و عادت، دست می‌یابند. آن چه را که الله متعال به ایشان می‌آموزد، می‌دانند، توانایی انجام کارهایی را دارند، که الله

متعال قدرت انجام آن را به ایشان ارزانی می‌بخشد و هر اندازه که الله متعال ایشان را بی‌نیاز نماید، بی‌نیاز هستند.

نمونه‌هایی از معجزات پیامبران

۱- معجزه‌ی صالح پیامبر

حضرت صالح ÷ قوم خویش را به بندگی الله یکتا و یگانه، دعوت کرد:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ

﴿النمل: ۴۵﴾.

«ما به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را روانه کردیم - تا ایشان را به یکتاپرستی دعوت کند و بدیشان بگوید - که الله متعال را بپرستید».

اما قومش او را تکذیب کردند و تقاضای نشانه و معجزه‌ای کردند که درستی ادعایش را تأیید کند:

﴿قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿۱۵۳﴾ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ

الصَّادِقِينَ ﴿۱۵۴﴾﴾ [الشعراء: ۱۵۳-۱۵۴].

«- قوم ثمود به صالح پاسخ دادند و - گفتند: تو جادوشده هستی و بس. تو انسانی همچون خود ما هستی، - آخر چگونه گمان می‌بری که پیغمبر شده‌ای؟ - اگر راست می‌گویی، معجزه‌ای را برای ما بیاور».

ابن کثیر می‌گوید: «مفسرین ذکر کرده‌اند که قوم ثمود روزی در محفل و محل تجمع شان جمع شده بودند، در آن هنگام صالح ÷ آمد و آن‌ها را به سوی الله متعال فراخواند و به ایشان تذکر داد و از آن‌چه ناروا بود، بر حذر داشت و ایشان را پند و موعظه داد؛ اما آن‌ها گفتند: اگر تو توانستی از این صخره‌ی بزرگ، شتری که ده ماه آبستن است با چنین و چنان اوصاف و ویژگی‌هایی، بیرون آوری - و در ذکر اوصاف آن خود را به تکلف و دردسر انداختند.

صالح پیامبر فرمود: آیا اگر آن شتر را با چنان اوصافی که بر شمردید، از آن سنگ بیرون آوردم، ایمان می‌آوردید و رسالت مرا تصدیق می‌کنید؟ گفتند: آری. او هم از آن‌ها عهد و پیمان گرفت. سپس به عبادتگاهش رفت و هر اندازه که توانست، به نماز ایستاد و بعد دعا کرد و از الله متعال تقاضای برآورده شدن خواسته‌ی قومش را کرد. بنابراین

الله متعال به آن صخره فرمان داد که شتر بزرگی به همان صورت که آنان خواستند، بیرون آورد.

قوم صالح با دیدن شتری با چنان اوصاف و ویژگی‌هایی که گفتند، شگفت زده و سراسیمه شدند، احساس می‌کردند که منظره‌ای بس وحشتناک و هول برانگیز را دیده‌اند، آن را قدرتی باشکوه، دلیلی قاطع و برهانی روشنگر، قلمداد نمودند. تعداد زیادی به او ایمان آوردند، ولی بیشترشان به کفر خود ادامه دادند.^۱ الله متعال، پذیرش درخواست آن‌ها را، اینگونه یادآور شده و می‌فرماید:

﴿قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾ [الشعراء: ۱۵۵].

«- هنگامی که الله متعال شتر ماده‌ای را معجزه‌آسا برای صالح پدیدار کرد، صالح بدیشان - گفت: این شتری است - که الله متعال آن را معجزه شما نموده است -، یک روز سهم آب متعلق به آن و روز دیگر، سهم آب متعلق به شما است».

﴿وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةٌ لِلَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسَوْءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [الأعراف: ۷۳].

«و به سوی -قوم- ثمود برادرشان، صالح را -فرستادیم- گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید. برای شما معبودی جز او نیست. در حقیقت، برای شما از جانب پروردگارتان، دلیلی آشکار آمده است؛ این ماده شتر -از جانب- خدا برای شماست که پدیده‌ای شگرف است؛ پس آن را بگذارید تا در زمین خدا بخورد و گزندی به او نرسانید تا -مبادا- شما را عذابی دردناک دربرگیرد».

الله متعال هم خبر داده که معجزه‌ی ایشان نشانه‌ای روشن و کاملاً آشکار بود، به

همین خاطر، آن را «روشنگر» نامید: ﴿وَعَاتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً﴾ [الإسراء: ۵۹].

«ما برای قوم ثمود شتر -از سنگ به بیرون آوردیم و- به سویشان فرستادیم که - معجزه آشکار و شک‌زدا و -روشنگر بود».

۲- معجزه‌ی ابراهیم ÷

ابراهیم ÷، بت‌ها و خدایانی که قومش عبادت می‌کردند، را در هم کوبید و با تبر خرد کرد؛ بنابراین آتش بزرگی را بر افروختند و ابراهیم را به داخل آن انداختند، اما الله متعال به آتش فرمان داد که هیچ صدمه و آزاری به او وارد نکند:

﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا إِلَهَتَكُمْ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿۷۸﴾ قُلْنَا يَنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿۷۹﴾ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿۸۰﴾﴾ [الأنبياء: ۶۸-۷۰].

«گفتند: اگر می‌خواهید کاری کنید - که انتقام خدایان خود را گرفته باشید - ابراهیم را سخت بسوزانید و خدایان خویش را یاری کنید. - آتشی را برافروختند و ابراهیم را در آن انداختند و - ما به آتش دستور دادیم که: ای آتش بر ابراهیم سرد و سالم باش - و کم‌ترین زیانی به او مرسان -، آنان خواستند که ابراهیم را با نیرنگ خطرناکی نابود کنند، ولی ما ایشان را زینبارترین مردم نمودیم - چرا که نیرنگ‌شان نگرفت و حتی سبب بی‌آبرویی نمرود و نمرودیان گردید و انگیزه ایمان آوردن برخی از مردم گشت -».

از جمله نشانه‌هایی که الله متعال، به دست ابراهیم، جاری نمود، زنده کردن مردگان بود. الله متعال اینگونه قصه‌اش را برای ما بیان می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۶۰﴾﴾ [البقرة: ۲۶۰].

«و - به خاطر بیاور - هنگامی را که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من نشان بده، چگونه مردگان را زنده می‌کنی. گفت: مگر ایمان نیاورده‌ای؟! گفت: چرا! اما برای این که قلبم مطمئن شود - و با افزودن آگاهی بیشتر، دلم آرامش یابد - . گفت: پس - در این صورت - چهار پرنده را بگیر و آن‌ها را قطعه قطعه کن. آن گاه بر سر هر کوه، قسمتی از آن‌ها را بگذار. بعد آن‌ها را صدا بزنی، به سرعت به سوی تو خواهند آمد.»

الله متعال به او دستور داد که پرنده‌ها را ذبح کند و بعد از قطعه قطعه کردن و تقسیم آن به چند قسمت، هر قطعه‌ای را، بر سر یک کوه بگذارد و آن‌ها را صدا کند. بعد از صدا کردن، همه ندایش را پاسخ دادند و اعضای بدن‌شان که از هم جدا شده

بود، به هم پیوست و جان گرفتند و در آسمان به پرواز درآمدند. سبحان الله، الله متعال چقدر با شکوه و قدرتش والا و بی نظیر است!

۳- معجزات موسی ÷

الله متعال نه معجزه‌ی روشنگر به موسی ÷ اعطا نمود:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾ [الإسراء: ۱۰۱].

«ما به موسی نه معجزه روشنگر دادیم».

۱- بزرگترین و باشکوه‌ترین نشانه، عصای بود که وقتی آن را روی زمین می‌انداخت، تبدیل به مار بزرگی می‌شد:

﴿وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَمُوسَى ﴿۱۷﴾ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَاهْتَسُّ بِهَا عَلَيَّ غَنِيًّا وَلِي فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَى ﴿۱۸﴾ قَالَ أَلْقِهَا يَمُوسَى ﴿۱۹﴾ فَالْقَلْبُهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى ﴿۲۰﴾ قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى ﴿۲۱﴾﴾ [طه: ۱۷-۲۱].

«ای موسی! در دست راست تو چیست؟ پاسخ داد: این عصای من است، بر آن تکیه می‌کنم و با آن برای گوسفندانم برگ می‌تکانم و نیازهای دیگری را با آن برآورده می‌کنم، - الله متعال بدو امر - فرمود: ای موسی! عصا را بینداز. موسی فوراً عصا را انداخت. ناگهان مار بزرگی شد و به سرعت می‌خزید، - الله متعال به موسی - فرمود: آن را بگیر و مترس! ما آن را به حالت نخستین خودش، باز خواهیم گرداند».

از ویژگی‌های این عصا این بود که ده‌ها ریسمان و عصای ساحران فرعون را، که برای غلبه بر موسی ÷ آورده بودند، بلعید:

﴿قَالُوا يَمُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى ﴿۶۵﴾ قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى ﴿۶۶﴾ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ﴿۶۷﴾ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ﴿۶۸﴾ وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى ﴿۶۹﴾﴾ [طه: ۶۵-۶۹].

«- جادوگران مغرورانه - گفتند: ای موسی! آیا تو اول - هنرنمایی می‌کنی و عصای خود را - می‌اندازی، یا ما اول - دست به کار شویم و اسباب و ادوات جادوی خویش را - بیندازیم - و کار تو را یکسره سازیم؟ موسی - گفت: شما اول - شروع کنید و

آن چه دارید جلو - بیندازید. - آنان طنابها و عصاهای خود را انداختند. موسی - بر اثر جادوی ایشان، چنان به نظرش رسید که به ناگاه طنابها و عصاهای آنان - مار شده‌اند - و می‌خزند. در این هنگام موسی در درون خود، احساس اندکی هراس کرد، گفتیم: مترس! حتماً تو برتری - و بر آنان چیره می‌شوی و کارهای باطلشان را شکست خواهی داد. - چیزی را که در دست راست داری، بینداز تا همه ساخته‌های - دروغین و شعبده‌بازی‌های مکارانه - ایشان را به سرعت ببلعد؛ چرا که کارهایی را که کرده‌اند، نیرنگ جادوگر است، و جادوگر هرکجا برود، پیروز نمی‌شود».

وقتی ساحران فرعون، با چشم خود دیدند که عصای موسی ÷ چه انجام داد، فهمیدند که قطعاً این کار بشر نیست، بلکه این کار خدایی است که آفریدگار بشر است، از این رو کنترل را از دست داده و در حضور انبوه مردم برای الله متعال، پروردگار جهانیان، به سجده افتادند:

﴿فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى﴾ [طه: ۷۰].

«- موسی عصای خود را انداخت. عصا مار بزرگی گردید و همه طنابها و چوبدستی‌های مارگونه ایشان را فوراً بلعید. - به دنبال آن، جادوگران همگی به سجده افتادند و گفتند: ما - حقیقت را واضح می‌بینیم و - به پروردگار هارون و موسی ایمان داریم».

۲- از دیگر نشانه‌ها و معجزاتی که الله متعال همراه موسی ÷ فرستاد، دست درخشان موسی ÷ می‌باشد، که در آیه‌ی ذیل ذکر شده است:

﴿وَأَضْمَمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى﴾ [طه: ۲۲].

«دست خود را به گریبان خویش فرو بر، تا سفید و درخشان بیرون آید، بی آن که دچار عیب و بیماری شده باشد و این معجزه دیگری - برای تو - است».

دستش را وارد گریبان پیراهن می‌کرد، سپس آن را بیرون می‌کشید، ناگهان مانند ماه درخشان می‌تابید، بدون هر گونه عیب و بیماری.

الله متعال در سوره‌ی اعراف، هفت معجزه‌ی موسی ÷ را یادآور شده و می‌فرماید که فرعون و طرفدارانش را به موارد زیر، مبتلا کرد:

۳- قحطی و خشکسالی، به سبب کمبود آب، قطع باران و نزولات آسمانی از

۴- نقص و کمبود میوه‌ها و محصولات کشاورزی. بدین صورت که الله متعال، خیر و برکت را از آن سرزمین گرفت و مقدار محصولی هم که بدست می‌آوردند، آفت زده بود.

۵- طوفانی که مزارع را در هم پیچید و شهرها و آبادی‌ها را، نابود ساخت..

۶- حمله‌ی ملخ‌ها به مزارع و باغ‌ها که هیچ خشک و تری را باقی نگذاشتند.

۷- شپش، آن حشره‌ای که روی بدن انسان قرار گرفته و به اذیت و آزارش می‌پردازد.

۸- وجود قورباغه‌های فراوان و بی‌شمار، که در همه جا وجود داشته و عرصه را بر آن‌ها تنگ و زندگی‌شان را تلخ کردند.

۹- خونی که در هر غذا و خوراک‌شان پیدا بود.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿۱۳۰﴾ فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَّعَهُٗٓ إِلَّا إِنَّمَا طَّيَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۱﴾ وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۲﴾ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَاللَّمَامِثَ مِفْصَلَاتٍ فَأَسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿۱۳۳﴾﴾ [الأعراف: ۱۳۰-۱۳۳].

«و در حقیقت ما فرعونیان را به خشکسالی و کمبود محصولات دچار کردیم، باشد که عبرت گیرند - و از خواب غفلت بیدار شوند، از سرکشی و ستم خود بکاهند، متوجه الله متعال گردند و به بنی‌اسرائیل بیش از این ظلم و جور روا ندارند،- پس هنگامی که نیکی - و نعمت - به آنان روی می‌آورد، می‌گفتند: این به خاطر \times شایستگی - خود ماست و هنگامی که گزندی به آنان می‌رسید، به موسی و همراهانش شگون بد می‌زدند. آگاه باشید که -سرچشمه - بدشگونی آنان تنها نزد خداست، -که آنان را به بدی اعمالشان کیفر می‌دهد- اما بسیاری از آنان نمی‌دانستند. و گفتند: هر گونه پدیده شگرفی که به وسیله آن، ما را افسون کنی، برای ما بیاوری، ما به تو ایمان می‌آوریم. پس بر آنان طوفان، ملخ، شپش، قورباغه‌ها و خون را به صورت نشانه‌هایی آشکار فرستادیم و باز سرکشی کردند و گروهی بدکار بودند».

این‌ها، تنها نشانه‌ها و معجزاتی بودند که الله متعال، موسی ÷ را به وسیله آن‌ها، نزد فرعون فرستاد، اما علاوه بر این‌ها، موسی ÷ معجزه‌های دیگری هم داشت، مانند: شکافتن دریا با عصا، جوشیدن دوازده چشمه آب با ضربه‌ی چوبدستی، فرستادن ترنجبین و بلدرچین برای بنی‌اسرائیل در صحرای سینا و غیره.

۴- معجزات حضرت عیسی ÷

از جمله معجزات عیسی ÷ که الله متعال از آن خبر داده است، این است که وی، از گل مجسمه پرنده می‌ساخت و در آن می‌دمید و به فرمان و قدرت الله متعال، پرنده‌ای زنده می‌شد، روی چشم کورمادرزاد دست می‌کشید و به فرمان الله متعال بهبود می‌یافت، روی مبتلای به بیماری پسی دست می‌کشید و به فرمان و قدرت الهی شفا می‌داد، از کنار مردگان عبور می‌کرد و آن‌ها را صدا می‌کرد، سپس الله متعال آن‌ها را زنده می‌گردانید. الله متعال خطاب به عیسی ÷ تمامی این مسائل را برای ما بازگو کرده و می‌فرماید:

﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي﴾ [المائدة: ۱۱۰].

«زمانی را که - از توان بشر فراتر می‌رفتی - و به دستور من چیزی از گل به شکل پرنده می‌ساختی و در آن می‌دمیدی و به فرمان من پرنده‌ای - زنده - می‌شد، کورمادرزاد و مبتلای به بیماری پسی را به فرمان و قدرت من شفا می‌دادی، و - به یاد بیاور - زمانی را که مردگان را، به فرمان من - زنده می‌کردی و از قبرها - بیرون می‌آوردی.»

از دیگر معجزات او، سفره‌ای است که الله متعال به درخواست یاران عیسی ÷، از آسمان فرود فرستاد، تا همه مؤمنان نازل شدنش را عید بگیرند، این سفره هم از جمله معجزات عیسی ÷ است:

﴿إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۳﴾ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَضْمِنَ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَّقْتَنَا وَنَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿۱۱۴﴾ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا﴾

وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّزَاقِينَ ﴿١١٢﴾ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَّا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ ﴿١١٥﴾ [المائدة: ۱۱۲-۱۱۵].

«و - به یاد آور - زمانی را که حواریون - به عیسی - گفتند: ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگار تو می‌تواند برای ما سفره‌ای از آسمان فرو فرستد - و با پذیرش این درخواست تو، بر ما منت نهد؟ عیسی بدیشان - گفت: اگر مؤمن - به الله متعال - هستی، از الله متعال بترسید - و مطیع اوامر و نواهی او باشید، و درخواست‌های نابجا و ناروا نکنید -، گفتند: می‌خواهیم از آن بخوریم و دل هایمان - با زیادت یقین به قدرت رب‌العالمین - آرامش یابد و بدانیم که تو به ما راست گفته‌ای و جزو گواهان بر آن باشیم. عیسی پسر مریم (چنین) گفت: «یا الله! ای پروردگار ما! برای ما سفره‌ای از آسمان بفرست تا عیدی برای ما و آیندگان ما، و نشانه‌ای از سوی تو باشد؛ و به ما روزی ده؛ و تو، بهترین روزی‌دهنده‌ای. الله فرمود: من، سفره را برای شما نازل می‌کنم؛ ولی پس از این هرکس از شما کافر شود، او را چنان عذابی می‌دهم که هیچیک از جهانیان را چنان عذابی نداده باشم!»

۵- معجزات خاتم الأنبياء ﷺ

الله متعال معجزات روشنگر و نشانه‌های خیره‌کننده‌ای، بر دست خاتم الأنبياء جاری کرد، و دقت نظر انسان‌های حق جو در آن معجزات، آنان را حقایق و صداقت آن پیامبر بزرگوار رهنمون می‌شود.

دانشمندان اسلام، در بحث و پژوهش موضوع معجزات پیامبر اسلام، کتاب‌های متعددی تألیف کرده‌اند که در برخی از آن‌ها بیش از هزار مورد معجزه برشمرده‌اند و علمای علم توحید، تفسیر، حدیث و تاریخ به شرح و بیان این موضوع اهتمام ورزیده‌اند.

بزرگترین معجزه

بزرگترین معجزه‌ای که الله متعال به پیامبر اسلام ﷺ بخشید و از معجزات تمام پیامبران بزرگتر می‌باشد، قرآن کریم، کتاب روشنگر، است. نشانه‌ای که روان و عقل انسان را مورد خطاب قرار می‌دهد. معجزه جاویدانی که تا اقامه‌ی فرارسیدن قیامت، پابرجاست و هرگز تغییر و تحریف بدان راه نخواهد یافت:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾﴾ [فصلت: ۴۱-۴۲].

«قرآن، کتاب ارزشمند و بی نظیری است، هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجه قرآن نمی‌گردد. - نه غلطی و تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است، و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان و پسینیان، مخالف با آن و نه دست تحریف به دامان بلندش می‌رسد. چرا که - قرآن فرستاده یزدان است که با حکمت و ستوده است - و کارهایش از روی حکمت است، و شایسته حمد و ستایش بسیار است -».

الله متعال فصیحان عرب را، به مبارزه فرا خواند، حال آنکه نبوغ فصاحت و بلاغت برترین سرمایه‌ی عرب بود و از همان روزهای اول، عرب با رسول الله ﷺ و دعوت اسلامی او، به مبارزه برخاستند. مبارزه‌ی آن‌ها با قرآن این بود که متنی همانند قرآن بنویسند، ولی همه عاجز و درمانده شدند و نتوانستند:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٣﴾ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿٢٤﴾﴾ [البقرة: ۲۳-۲۴].

«اگر درباره آن چه بر بنده خود نازل کرده‌ایم، دچار شک و دودلی هستید، سوره‌ای همانند آن را بسازید - و ارائه دهید- و گواهان خود را بجز الله متعال - که بر صدق قرآن گواهی می‌دهد - فراخوانید - تا بر صدق چیزی که آورده‌اید و همسان با قرآن می‌دانید، شهادت دهند - اگر راستگو و درستکارید. پس اگر این کار را نکردید و هرگز هم نمی‌توانید این کار را انجام دهید، از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگ‌ها هستند و برای کافران آماده شده است، بپرهیزید».

معجزه‌ای با سبک بی نظیر

خواست و اراده‌ی الله متعال بر این بود که سبک معجزه‌ی محمد ﷺ، با معجزات سایر پیامبران، متفاوت باشد، حال آنکه می‌توانست معجزه‌ای محسوس بر او نازل فرماید، تا هر بیننده‌ای را به حیرت اندازد:

﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ﴿٤﴾﴾ [الشعراء: ۴].

«اگر ما بخواهیم معجزه‌ای از آسمان بر آنان نازل می‌کنیم؛ تا گردن‌هایشان در برابر آن - خم گردد، و از روی اجبار ایمان آورند و - تسلیم شوند».

بنابراین، اگر الله متعال می‌خواست، می‌توانست آنچنان معجزه و نشانه‌ی غالبی برایشان می‌فرستاد، که کاملاً تسلیم آن شوند و یارای جدال بر سر آن را نداشته باشند و هرگز از ایمان آوردن منصرف نشوند، همانگونه که الله متعال تسلیم‌شدن و گردن‌نهادن‌شان، در برابر معجزه‌ای محسوس، را با این عبارت به تصویر می‌کشد: ﴿فَظَلَّتْ أَعْنَقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ «گردن‌هایشان در برابر آن خم گردد». گویی این سرافکندن، خصلت همیشگی آن‌هاست و برای همیشه به همین صورت، خواهند ماند. اما خواست الله سبحان بر این بود که معجزه‌ی آخرین رسالت آسمانی قاهر و مسلط نباشد، بلکه راه و روش زندگی کامل باشد و از هر لحاظ، معجزه و ناتوان‌کننده باشد:

در معنی و نظم هنری، معجزه است؛ زیرا در یک سطح، تمام ویژگی‌های آن، منسجم و هماهنگ بوده و ناهمگونی و اختلافی که در اعمال بشر مشاهده می‌شود، در آن وجود ندارد؛ چرا که فراز و نشیب و قوت و ضعف در عمل یک فرد، در حالات متغیّر نمایان است، حال آنکه، تمام ویژگی‌های قرآن به یک شیوه و در یک سطح، ثابت، بدون تغییر و اختلاف است و این نشان می‌دهد که منبع آن، تحت تأثیر هیچ گونه حالتی نیست.

از جهت مبنای فکری و انسجام و تکامل اجزای آن، معجزه است، چون هیچ گونه تصادف و تخمین بدان راه ندارد، بلکه تمامی قانون‌گذاری‌ها و راهنمایی‌های آن، با هم متناسب بوده و همگی مکمل یکدیگرند و زندگی بشر را به طور کامل احاطه کرده‌اند، نیازهایش را برآورده می‌کنند، بدون این‌که هیچ جزئی از آن، با جزء دیگر، در تضاد و تعارض باشد و بدون این‌که هیچکدام از جزئیات آن با فطرت و سرشت انسانی، مغایر باشد، چرا که همه تمایلاتش را برآورده می‌سازد. همه جوانب آن به یک، محور، با انسجام بی‌نظیری، متصل است، مهارت و آگاهی محدود انسان، هرگز بدان راه ندارد؛ بلکه تنها اطلاع و آگاهی مطلق و آزاد از قید زمان و مکان، از اینگونه احاطه‌ی بی‌نظیر و بی‌قید برخوردار است و اینگونه آن را تنظیم نموده است.

هم‌چنین از جهت ورود آسان به قلب‌ها و جان‌ها، دستیابی به کلید آن‌ها، باز کردن گره‌ها و قفل‌هایشان، برانگیختن عقل و احساس، چاره‌جویی بر معضلات و

مشکلات آن به سادگی و آسانی شگفت‌انگیز، پرورش و تربیت، براساس راه و روش خود و با کمترین برخورد و تماس و بدون اشتباه و پیچیدگی.

الله متعال اراده فرمود، که قرآن را معجزه‌ی این رسالت قرار دهد. نمی‌خواست نشانه و معجزه‌ای غالب و مسلط بفرستد که انسان‌ها، بدون اختیار و انتخاب راه، مجبور شوند به آن ایمان آوردند. آخرین رسالت الهی، برای تمامی انسان‌ها و همه نسل هاست و مختص هیچ زمان و مکانی نیست، از این رو آن را به گونه‌ای نظم داده است، که معجزه‌ای جاوید و قابل دسترسی، برای دور و نزدیک، برای هر ملت و هر نسلی، باشد.

اما معجزه‌ی محسوس غالب، تنها کسانی تسلیم آن می‌شوند، که آن را مشاهده کنند، سپس، داستانی می‌شود که در واقعیت، قابل مشاهده و محسوس، نیست. قرآن بعد از گذشت سیزده قرن، همچنان کتابی گشوده شده و روشی مرسوم است و اهل این زمان با آن هدایت می‌یابند و آن را پیشوا و برنامه‌ی زندگی خود قرار دهند، با کمک گرفتن از آن، می‌توانند نیازهایشان را برآورده سازند، این کتاب، انسان‌ها را به سوی جهانی برتر، افقی روشن‌تر و سرانجامی نیکوتر، سوق می‌دهد. آیندگان، فراتر از آنچه ما امروزه برداشت کرده‌ایم، از آن استخراج می‌کنند، به هر جوینده‌ای، به اندازه‌ی نیازش می‌بخشد. از ارزش آن کاسته نمی‌شود و پیوسته تازه می‌گردد»^۱.

اسراء و معراج

از جمله نشانه‌ها و معجزات فوق طبیعی، که الله متعال به ایشان بخشید، سفری بود که مبدأ آن مسجد الحرام و مقصدش، مسجد الأقصى بود، مکانی که الله متعال همه پیامبران خود را در آنجا گرد آورد و آخرین فرستاده‌اش، محمد ﷺ در پیشاپیش تمامی آن‌ها، به نماز ایستاد:

﴿سُبْحٰنَ الَّذِیْ اَسْرٰی بِعَبْدِهٖ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَا الَّذِیْ
بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیْهُو مِنْ ءَایٰتِنَا اِنَّهُ هُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ ﴿۱﴾﴾ [الاسراء: ۱].

«پاک و منزّه است ذاتی که شبی بنده اش را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی، که پیرامونش را پربرکت نمودیم، بُرد تا برخی از آیاتمان را به او نشان دهیم. بی گمان الله شنوای بیناست».

و از آنجا، به طرف آسمانهای رفیع، عروج کرد و بزرگترین نشانه‌های الهی را مشاهده نمود، جبرئیل را به صورت واقعی، آن گونه که الله متعال او را آفریده است، دید. از آنجا به سوی «سدره المنتهی» صعود نمود و از هفت طبقه آسمان گذشت، تا این که الله رحمان او را به خویش نزدیک کرد و با او به سخن پرداخت:

﴿أَفْتُمِرُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ۗ وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ۗ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ ۗ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ ۗ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ ۗ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ۗ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ﴾ [النجم: ۱۲-۱۸].

«آیا با او درباره چیزی که دیده است، جدال می‌کنید؟ او که بار دیگر - در شب معراج - وی را دیده است، نزدیک سدره المنتهی، در همان جا که جنة الماوی است، (فرشته را) زمانی (دید) که چیزی، «سدره» را آن گونه که باید و شاید، پوشانده بود. دیده (ی پیامبر به چپ و راست) منحرف نشد و (از آن جا که باید می‌دید) تجاوز نکرد. به راستی که -برخی- از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید- از جمله، «سدره المنتهی»، بیت‌المعمور، بهشت، دوزخ، و جبرئیل را با شکل اصلیش-».

قبیله‌ی قریش ادعای رسول الله ﷺ، مبنی بر اسراء و معراج و سفر آسمانی را، بس بزرگ و باورنکردنی قلمداد کردند، چرا که رفت و برگشت از مکه تا بیت المقدس، چندین هفته طول می‌کشید، پس چگونه مردی می‌تواند در پاسی از شب، آن مسیر طولانی را بپیماید! این امری واقعاً عجیب و شگفت‌انگیز است! ولی وقتی می‌فهمیم، کسی که اسراء و شبروی را به اجرا گذاشته، الله متعال بوده است، همه شگفتی‌ها و تردیدها بر طرف می‌شود؛ چرا که الله متعال بر هر آن چه بخواهد، تواناست.

شکافتن ماه

هم‌چنین شکافتن ماه با اشاره‌ی انگشت، یکی دیگر از معجزات رسول الله ﷺ می‌باشد. وقتی اهل مکه از ایشان خواستند تا به عنوان نشانه‌ی راستگویی در ادعای پیامبری، ماه را دو نیم کند، ایشان نیز ماه کامل را شکافت، به طوری که در بین شکاف آن، منطقه‌ی حراء را دیدند.

الله متعال این معجزه را در کتاب بزرگ خویش یاد آور شده و می‌فرماید:

﴿أَقْرَبَتْ السَّاعَةُ وَالنَّشَقُ الْقَمَرُ ﴿١﴾ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ﴿٢﴾﴾ [القمر: ۱-۲].

«قیامت هرچه زودتر فرا می‌رسد، و - در آن - ماه به دو نیم می‌گردد و اگر مشرکان معجزه بزرگی را ببینند، از آن روی گردان می‌شوند - و بدان ایمان نمی‌آورند - و می‌گویند: جادوی گذرا و ناپایداری است.»

ابن کثیر اظهار می‌دارد، که وقوع این معجزه، مورد اجماع تمامی مسلمانان می‌باشد. هم‌چنین، در مورد این معجزه، احادیثی متواتر و از طرق گوناگون، نقل می‌کند؛ احادیثی که بر قطعی بودن این مسأله دلالت می‌کند.^۱

مردم گوشه و کنار شبه جزیره، این معجزه را مشاهده کردند، زیرا اهل مکه بعد از دو نیم شدن ماه، پیامبر ﷺ را تصدیق نکردند، بلکه گفتند: محمد ﷺ ، ما را جادو کرده است. سپس گفتند: بینیم کسانی از ما که در سفر هستند، در باره‌ی ماه چه می‌گویند، چون محمد نمی‌تواند همه مردم را جادو کند. در روز دوم، کاروان مکه برگشت، در بیرون مکه، در مورد این واقعه، از آن‌ها سؤال کردند، آن‌ها هم گفتند: به راستی که ما دو نیم شدن ماه را دیدیم.

مردم بیرون از شبه جزیره نیز، دو نیم‌شدن ماه را، مشاهده کردند. ابن کثیر می‌فرماید: «در بسیاری از سرزمین‌ها دو نیم شدن ماه را دیده‌اند، تا جایی که گفته می‌شود، در برخی از سرزمین‌های هند، برای این شب تاریخ تعیین کردند و در آن شب، ساختمانی به نام شب دو نیم شدن ماه، بناء نمودند»^۲.

هم‌چنین گفته می‌شود: «قطعاً دو نیم‌شدن ماه، چیز محالی نیست، چون علم دو نیم‌شدن ستاره‌ی دنباله دار «بروکسن» (۱۸۸۹م) و «بیلا» (۱۸۴۶م) را، مشاهده و ثبت کرده است، «سبنسر جونز» ستاره‌شناس، نیز در کتاب «جهان بی‌پایان»، فصل «دنباله دارها و شهاب سنگ‌ها»، این حوادث را، خاطر نشان کرده است»^۳.

در جواب گفته می‌شود: «فرق بین دو نصف‌شدن ماه، با دو نصف‌شدن آن دو

۱- البداية و النهاية (۱۱۸/۳)

۲- قبلی، (۱۲۰/۳)

۳- قبلی، همان صفحه

ستاره، در این است که آن دو ستاره‌ی دنباله‌دار، بعد از دو نصف‌شدن، به حالت قبلی برنگشتند، ولی ماه به حالت قبل برگشت و این است تفاوت بین پدیده‌های فلکی طبیعی و معجزه‌ی فلکی واقع شده بر دست رسول الله ﷺ؛ چرا که معجزه، امری موقتی است و با سپری شدن زمان و تحقق هدف، پایان می‌یابد و در صورتی که ادامه داشته باشد، دیگر معجزه نیست، بلکه یک پدیده‌ی طبیعی محسوب می‌شود»^۱.

افزایش غذای رسول الله ﷺ

این معجزه، بیش از یک مرتبه برای رسول الله ﷺ اتفاق افتاد. از آن جمله روایت انس می‌باشد که گفت: طلحه به امّ سلیم گفت: «رسول الله ﷺ را دیدم که بر اثر گرسنگی، صدایش خیلی ضعیف و سست بود، آیا خوراکی داریم برایش ببرم؟ امّ سلیم گفت: بله. سپس چند قرص نان جو بیرون آورد و در گوشه‌ای از یک پارچه پیچید، سپس آن را زیر بغلم گذاشت و قسمت دیگری از پارچه را، به جای عمامه، به دور سرم پیچید و مرا نزد رسول الله ﷺ فرستاد. وقتی که رفتم، ایشان را در مسجد همراه مردم یافتم، بالای سر ایشان ایستادم، رسول الله ﷺ فرمود: آیا ابو طلحه تو را فرستاد؟ عرض کردم: بله. رسول الله به یاران اطراف خویش فرمود: بلند شوید. خودش نیز برخاست و رفت و من در جلو آن‌ها رفتم تا نزد ابو طلحه رسیدم و به او خبر دادم، که رسول الله همراه جمعی به سویشان می‌آید. ابو طلحه خطاب به همسرش گفت: ای امّ سلیم رسول الله ﷺ، همراه با جمعی از مردم، به طرف منزل ما می‌آید، درحالی که ما خوراکی برای پذیرایی نداریم. امّ سلیم گفت: الله متعال ورسولش بهتر می‌دانند.

سپس ابو طلحه به استقبال ایشان رفت، تا به رسول الله ﷺ رسید، همراه ایشان به خانه‌اش آمد، رسول الله ﷺ فرمود: ای امّ سلیم هرچه داری، آماده کن. امّ سلیم هم همان نانی که قبلاً فرستاده بود، را آورد. بعد رسول الله ﷺ دستور داد امّ سلیم نان را خرد کرد و ترید درست کرد، بعد رسول الله ﷺ چیزی بر آن خواند و گفت: به ده نفر اجازه‌ی ورود بده. آن ده نفر خوردند تا سیر شدند، سپس فرمود: ده نفر دیگر بیایند. آن‌ها هم خوردند و سیر شدند و بیرون رفتند. این کار ادامه پیدا کرد تا این که

هفتاد یا هشتاد نفر سیر شدند»^۱.

حدیث جابر بن عبدالله:

از جمله معجزات رسول الله ﷺ، روایت جابر بن عبدالله است که گفت: «در یکی از روزهایی که خندق اطراف مدینه را جهت دفاع در برابر کفار حفر می کردیم، به منزل بازگشته و به همسرم گفتم: آیا غذا دارید؟ رسول الله ﷺ را خیلی گرسنه دیدم، وی کیسه ای آورد، مقداری جو در آن بود، بره چاقی هم داشتیم، آن را ذبح کردم و جو را آسیاب کرده و در داخل دیک سفالین، از آن خمیر ساختیم. سپس نزد رسول الله ﷺ بر گشتم و ایشان را با آمدن خودم، خوشحال کردم، عرض کردم: برّه ای را برای خودمان، ذبح کرده‌ام و همسرم یک صاع جو را آسیاب و خمیر کرده است، پس همراه چند نفری بفرمایید، رسول الله ﷺ هم فرمود: «ای اهل خندق، جابر برایمان غذا درست کرده است، پس همگی زود بیایید».

رسول الله ﷺ فرمود: «تا من نیامده‌ام، نه گوشت را از روی آتش بردارید و نه از خمیر، نان درست کنید». وقتی که آمد، برایش خمیری در آوردم، آب دهانش را در آن انداخت و برای برکت و فزونی آن دعا کرد، سپس بطرف آبگوشت رفت و آب دهانش را در آن هم انداخت و دعا کرد، بعد فرمود: نانویی بیاور تا نان بپزد و دیک را از روی آتش بر ندار. تعداد افراد هزار نفر بودند، به الله متعال سوگند، همه خوردند و برگشتند و ظرف آبگوشت همچنان پر بود و مانند ابتدا می جوشید و هم چنان از خمیر، نان پخته می شد»^۲.

افزایش آب و جوشیدن آن در بین انگشتان مبارک ایشان

این معجزه نیز چندین بار بر رسول الله ﷺ واقع شده است که ما به برخی از آن‌ها اشاره میکنیم. جابر بن عبدالله در روایتی می گوید: در روز صلح حدیبیه، مردم تشنه بودند، رسول الله ﷺ کوزه کوچکی داشت، از آن وضو گرفت. سپس مردم پیش ایشان آمدند و عرض کردند: ما برای وضو گرفتن و آشامیدن، جز مقدار آبی که در کوزه شماست، آب نداریم. بنابراین رسول الله ﷺ دستش را در ظرف آب گذاشت، آب از

۱- مشکاة المصابیح (۱۸۲/۳)، متفق علیه.

۲- قبلی، (۱۶۸/۳)، متفق علیه.

دست مبارکشان، مانند چشمه جوشان، جاری می‌شد، تا همه وضو گرفتیم و سیراب شدیم. از جابر پرسیدند: چند نفر بودید؟ فرمود: اگر صد هزار نفر هم بودیم برای ما کافی بود. ما پانصد نفر بودیم»^۱.

مورد دیگر، افزایش آب چاه حدیبیه بود که براء بن عازب در مورد آن می‌گوید: چهار صد نفر در روز حدیبیه، همراه رسول الله ﷺ بودیم. ما بر سر چاه حدیبیه رفتیم و آب آن را کشیدیم، به طوری که یک قطره آب هم در آن باقی نماند، خبر به پیامبر رسید که آبی درون چاه، باقی نمانده است. ایشان رفت و بر لب چاه نشست و درخواست کرد برایش کمی آب بیاورند، وضو گرفت و آب در دهان کرد و دعا فرمود، سپس آن را در چاه ریخت. همه از آن سیراب شدند و اسب‌ها و شترهایشان را سیراب کردند و رفتند»^۲.

هم‌چنین عبدالله بن مسعود فرمود: ما معجزات را خیر و برکت به حساب می‌آوردیم و شما آن‌ها را مایه ترس و هشدار، می‌دانید. در یکی از سفرها، در خدمت رسول الله بودیم، کمبود آب بود، رسول الله ﷺ فرمود: «قداری آب پیدا کنید». یک ظرف با کمی آب، برایش آوردند، دستش را در آن گذاشت، سپس فرمود: «زود به سوی این آب پاک پر برکت بیایید که برکت، همه از جانب الله متعال است». راوی می‌گوید: می‌دیدم که آب در بین انگشتان رسول الله ﷺ می‌جوشید. هم‌چنین صدای تسبیح غذایی که مشغول خوردن آن بود، را می‌شنیدیم.

دست بردار شدن دشمنان از او

از جمله معجزات آن حضرت، پذیرش دعا، هنگام هجرت است. برای دستگیری و کشتن ایشان از جانب مشرکین، جایزه‌ای تعیین شد. سراقه بن مالک، آن‌ها را پیدا کرده و به آن‌ها نزدیک شد. رسول الله ﷺ دعا کرد و دست و پای اسب سراقه تا شکم، در زمین سفت و خشک، فرو رفت. سراقه گفت: من شما را دیدم که علیه من دعا می‌کردید، پس اکنون برایم دعا کنید که دست و پای اسبم از زمین بیرون آید و من بتوانم برگردم، من هرکس را در این راه ببینم، که شما را دنبال می‌کند، او را

۱- قبلی، (۱۷۰/۳)، متفق علیه

۲- قبلی، (۱۶۸/۳)، به روایت بخاری

برمی‌گردانم. بنابراین رسول الله ﷺ، برایش دعا کرد و او هم نجات یافت، به مکه برگشت و هرکس را در راه دید، می‌گفت: کافی است، جلوتر نرو که کسی آنجا نیست. و همه را برگرداند.^۱

در جنگ حنین، مسلمانان شکست خوردند. رسول الله ﷺ، به همراه تعداد کمی از مؤمنینی که، در زیر درخت با ایشان بیعت کرده بودند، مقاومت می‌کردند. وقتی که مبارزه سخت و بی‌امان شد، رسول الله ﷺ، چند عدد سنگریزه برداشت و بر روی کفّار انداخت، سپس فرمود: «انهزموا وربّ محمد» «قسم به خدای محمد، در هم شکستند». عبّاس، راوی حدیث، می‌گوید: سوگند به الله متعال، جز پرتاب چند سنگ ریزه‌ی ایشان چیزی نبود که ناگهان دیدم لبه‌ی شمشیرهایشان فرسوده شد و شکست خوردند.^۲

در روایت سلمة بن اکوع، آمده است: همراه رسول الله ﷺ، به جنگ حنین رفتیم. ناگهان اصحاب پراکنده شده و شکست خوردند، وقتی که اطراف رسول الله ﷺ را گرفتند، از اسبش پیاده شد و مشتی خاک از زمین برداشت و روبروی آن‌ها فرمود: «شاهت الوجوه» «این چهره‌ها، زشت باشند.» با آن مشت خاک، یک نفر هم باقی نمانده بود که چشمانش پر از خاک نشده باشد، همه شکست خوردند و فرار کردند و رسول الله ﷺ غنیمت‌هایشان را در بین مسلمانان، تقسیم نمود.^۳

نمونه‌ی دیگری از اعجاز پیامبر ﷺ، این بود که: ابوجهل به بت لات و عزی قسم یاد کرده بود که هرگاه محمد ﷺ را ببیند، در حرم کعبه، که محل تجمع قریش بود، نماز می‌خواند، پایش را روی گردنش بگذارد، یا صورتش را گل آلود کند. وقتی به کعبه رفت، ناگهان ایشان را در حالت سجده دید، جلو رفت، تا سوگندش را عملی کند، همین که به ایشان نزدیک شد، اطرافیان دیدند که وی به عقب بر می‌گردد و با دستش چیزی را از خود دور می‌کند، گفتند: چرا این کار را می‌کردی؟ گفت: میان خود و او گودالی از آتش، چیزهای وحشتناک و بال‌هایی را، می‌دیدم.»

۱- قبلی، (۱۶۶/۳)، متفق علیه

۲- قبلی، (۱۷۲/۳)، به روایت مسلم

۳- قبلی، همان صفحه

رسول الله ﷺ بعداً فرمود: «اگر نزدیک‌تر می‌رفت، فرشتگان یکایک اعضای بدنش را می‌ربودند»^۱.

پذیرش دعا برای هدایت دیگران^۲

ایمان آوردن مادر ابوهریره با دعای رسول الله ﷺ

ابوهریره می‌گوید: مادرم مشرک بود و من پیوسته او را به اسلام دعوت می‌کردم، تا این‌که روزی حرف ناخوشایندی نسبت به رسول الله ﷺ از او شنیدم، درحالی‌که گریه می‌کردم، خدمت رسول الله ﷺ رفتم، عرض کردم: ای رسول الله ﷺ دعا کن مادرم هدایت شود، فرمود: «خدایا، مادر ابوهریره را هدایت فرما» من برای بشارت به دعای رسول الله ﷺ، از نزد ایشان بیرون آمدم و به منزل برگشتم، دیدم در بسته است، مادرم صدای پایم را شنید و گفت: ای ابوهریره صبر کن، صدای آب را شنیدم که با آن غسل می‌کرد، سریع لباس بر تن کرد و روسری پوشید و در را گشود، سپس گفت: ای ابوهریره: «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله». به سرعت، درحالی‌که از خوشحالی گریه می‌کردم، نزد رسول الله ﷺ برگشتم. سپس حمد و سپاس الله متعال را به جا آوردم^۳.

با دعای او قهرمان شد

جریر بن عبدالله گفت: رسول الله ﷺ مرا فرمود: «آیا مرا از شر «ذی الخَلَصِ»؟»^۴ راحت نمی‌کنی؟ عرض کردم: البته. من در آن زمان نمی‌توانستم خودم را بر روی اسب و شتر، ثابت نگه دارم، به عرض ایشان رساندم که نمی‌توانم بر روی اسب قرار گیرم. ایشان دستش را روی سینه‌ام گذاشت، به طوری که اثر دستش را بر سینه‌ام دیدم و فرمود: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ واجعله هادياً ومهدياً» «خدایا! او را ثابت قدم بدار، هدایتش کن و باعث هدایت دیگران، بگردان». جریر گفت: بعد از آن هرگز از اسب نیفتادم،

۱- جامع الأصول (۹۴/۱۲)، روایت مسلم

۲- ر.ک: خیر الدین وائل، معجزات المصطفی، ص (۶۱)

۳- روایت مسلم.

۴- نام خانه‌ای در قبیله خثعم، که آن را کعبه‌ی یمامه می‌خواندند.

همراه با صد و پنجاه نفر از سواران ماهر قبیلهٔ أحمس، راهی آنجا شدم و کعبه‌ی یمانی را به آتش کشیدم و آن را نابود کردم.^۱

انس بن مالک روایت می‌کند که: در زمان رسول الله ﷺ، مردم دچار خشکسالی شدند. روز جمعه، رسول الله ﷺ روی منبر به بیان خطبه پرداخت، یکی از اعراب بادیه نشین، از جای برخاست و گفت: ای رسول خدا ﷺ، اموال مان نابود شده است و خانواده مان گرسنه‌اند، برایمان دعا کن. ایشان دست‌هایش را به سوی آسمان بالا برد، درحالی که یک لکه ابر هم در آسمان مشاهده نمی‌شد، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هنوز دستش را پایین نیاورده بود، که ابرهایی همچون کوه آمدند و هنوز از منبر پایین نیامده بود، که دیدم باران از ریش مبارکش می‌ریخت. ابرها تا جمعه‌ی بعد پیوسته باریدند. جمعه‌ی بعد همان مرد بادیه نشین یا یکی دیگر به پا خاست و گفت: ای رسول خدا ﷺ، خانه‌ها خراب شدند و اموال غرق شدند، برایمان دعا کن. رسول الله ﷺ، دست‌هایش را به آسمان بلند کرد و گفت: «اللَّهُمَّ حَوَالِنَا وَلَا عَلَيْنَا» «پروردگارا! باران را از مدینه به حوالی آن، منتقل ساز». پس به هر پاره ابری که اشاره می‌کرد، پراکنده می‌شد. مدینه در فضایی، تهی از ابر قرار گرفت و مدت یک ماه، آب در دره و جویبارها جاری بود و از هر ناحیه‌ای مردم می‌آمدند و از خوبی اوضاع خبر می‌دادند.

در روایتی دیگر آمده است که فرمود:

«اللَّهُمَّ حَوَالِنَا وَلَا عَلَيْنَا، اللَّهُمَّ عَلَى الْآكَامِ وَالظِّرَابِ وَبِطُونِ الْأُودِيَةِ وَمَنَابِتِ الشَّجَرِ».
«خدایا، باران را بطرف تپه‌ها و دره‌ها و محل رویش گیاه و درخت، منتقل کن و دیگر بر روی شهر و آبادی نیارد».

راوی می‌گوید: باران تمام شد و در هوای آفتابی، از مسجد خارج شدیم.^۲

دعایش در مورد دست فردی متکبر

سلمة بن اکوع روایت می‌کند که: مردی در حضور رسول الله ﷺ، با دست چپ غذا خورد، رسول الله ﷺ فرمود: «كُلُّ بَيْمِينِكَ». «با دست راست بخور». مرد گفت:

۱- متفق علیه.

۲- متفق علیه.

نمی‌توانم، رسول الله ﷺ فرمود: «هرگز نتوانی» تنها دلیل نافرمانی او، تکبرش بود. راوی حدیث ادامه می‌دهد: دیگر نتوانست دست راست را به دهان بلند کند.^۱

برکت دعایش به شتر جابر اصابت کرد

از جابر روایت است که فرمود: همراه رسول الله ﷺ، با شتری کندرو و سُست، راهی سفر جهاد شدم. ایشان به من رسید و فرمود: شترت چه مشکلی دارد. چرا راه نمی‌رود؟! عرض کردم: درمانده و از کار افتاده شده است. ایشان شترم را از پشت، به جلو راند و بعد دعا کرد. بعد از آن همیشه پیشاپیش کاروان راه می‌رفت. سپس فرمود: حالا شترت چگونه است؟ عرض کردم: به برکت دعای شما، خیلی خوب است. فرمود: «آیا آن را وُقیه‌ای نمی‌فروشی؟» به ایشان فروختم به شرط این که تا مدینه حق سواری بر آن را داشته باشم. وقتی به مدینه رسیدیم، صبح فردا، بی‌درگ شتر را نزد ایشان بردم، پولم را پرداخت نمود و شتر را دوباره به خودم بخشید.^۲

بهبودی بیماران

بهبودی شخصی که پایش شکسته بود

بِراء می‌گوید: رسول الله ﷺ گروهی را برای حمله به اُبی رافع^۳ روانه کرد، عبدالله بن عتیک، شب هنگام درحالی که اُبی رافع در خواب بود، وارد خانه‌اش شد و او را به قتل رسانید، عبدالله گفت: شمشیرم را در شکمش فرو کردم، تا از پشتش بیرون آمد، فهمیدم که کشته شده است، به طرف درب خانه برگشتم تا به پله ای رسیدم و پایم را روی آن گذاشتم، ولی در آن شب مهتابی، از پله افتادم و ساق پایم شکست، پایم را با عمامه بستم تا این که به همراهان رسیدم و نزد رسول الله ﷺ بازگشتم و حادثه را برای ایشان بازگو کردم، فرمود: «پایت را دراز کن» پایم را دراز کردم و پیامبر آن را مالش داد، بلافاصله، به گونه‌ای بهبود یافت که گویی هرگز دردی احساس نکرده‌ام.^۴

۱- روایت مسلم

۲- متفق علیه

۳- اُبی رافع، از جمله سرسخت‌ترین دشمنان رسول الله ﷺ بود که پس از پیمان‌شکنی، علیه ایشان به هجو و ناسزاگویی پرداخت.

۴- روایت بخاری

شفای چشم علی بن ابی طالب

سهل بن سعد روایت می‌کند که: رسول الله ﷺ در روز خیبر فرمود: «فردا این پرچم را به دست کسی می‌سپارم، که الله متعال پیروزی را بر دست او به ما عطا می‌کند، الله متعال و پیامبرش را دوست دارد و الله متعال و پیامبرش نیز او را دوست دارند.» روز بعد، همه نزد ایشان حاضر شدند، هرکدام از حاضران، امیدوار بود که پرچم به او داده شود، رسول الله ﷺ فرمود: «علی بن ابی طالب کجاست؟» عرض کردند: ای رسول خدا، او چشم درد گرفته، فرمود: «دنبالش بفرستید تا بیاید». علی را آوردند. پیغمبر از آب دهانش در چشمش ریخت، وی طوری بهبودی یافت که گویی هرگز چشم درد نبوده است. سپس، پرچم را به دست او داد. از رسول الله پرسید: با آنان بجنگم تا مسلمان شوند؟ فرمود: «انْفُذْ عَلَيَّ رَسَلِكِ حَتَّى تَنْزَلَ بِسَاحَتِهِمْ ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِيهِ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ»^۱.

«به آرامی، نزد آنان برو تا به میدان برسی. سپس، آن‌ها را به اسلام دعوت کن و از دستورات خدا با خبر ساز. سوگند به خدا، اگر یکی از آنان بوسیله تو هدایت شود، برایت از شتران سرخ رنگ، بهتر است.»

ساق پای سلمه بن اکوع

یزید بن ابی عبید می‌گوید: اثر ضربه ای را بر پای سلمه بن اکوع دیدم، گفتم: ای ابا مسلم این اثر چیست؟ گفت: روز جنگ خیبر، ضربه‌ای بر من اصابت کرد و مردم گفتند: سلمه ضربه خورد. نزد رسول الله ﷺ رفتم، سه بار از آب دهانش بر آن پاشید و از آن زمان به بعد، هرگز دردی نداشتم.^۲

خارج کردن جن از کودک صرعی

یعلی بن مرّه ثقفی می‌گوید: همراه رسول الله ﷺ بر چشمه آبی عبور می‌کردیم، زنی بچه‌ی جن زده‌اش را پیش رسول الله ﷺ آورد، رسول الله ﷺ بینی کودک را گرفت و فرمود: «اُخْرِجْ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ». «ای جن خارج شو، چون من رسول الله

۱ - روایت متفق علیه بین مسلم و بخاری

۲ - روایت بخاری

هستم» سپس رفتیم. وقتی که از همان مسیر برگشتیم، آن زن را دیدیم. پیامبر درباره‌ی بچه‌اش سؤال کردند و زن در جواب گفت: سوگند به کسی که تو را به حق مبعوث کرده است، بعد از آن چیز مشکوکی از او مشاهده نکرده‌ام^۱.

خبر از امور غیب

از جمله امور غیبی که رسول الله از آن خبر داده‌اند، موارد زیر می‌باشد: الله متعال، نام‌ها، صفات و افعال الله متعال. خبر از فرشتگان و صفات آن‌ها. خبر از جهان جن، بهشت و دوزخ، حوادث گذشته، درمورد آدم، نوح، هود، صالح، ابراهیم، موسی، عیسی و دیگر پیامبران الهی^۲. اتفاقاتی که در میان اقوام گذشته رخ داده است. صحبت در این خصوص، بسیار است؛ اما نکته اینجاست که چنین مواردی، از مردی بی‌سواد، که نه اهل نوشتن بوده و نه توانایی خواندن داشته و نه با مورخی هم نشین بوده است تا او را از تاریخ ملت‌ها با خبر کند، وی علاوه بر این که، از چیزهایی خبر می‌دهد که ملت‌های دیگر از آن اطلاع نداشتند، مطالبی را بیان می‌فرمود که علمای اهل کتاب آن را نزد خود پنهان می‌کردند، بسیاری از دانسته‌های آنان را هم تصحیح نمود. تمامی این موارد، دلیلی بر علم و آگاهی ایشان، از جانب علیم و خبیر مطلق عالم می‌باشد:

﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَقِيبَةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [هود: ۴۹].

«این - قصه و داستان‌های ملت‌های پیشینی که تو آنان را ندیده‌ای - جزو اخبار غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم. نه تو و نه قوم تو، پیش از این، آن را نمی‌دانستید».

هم‌چنین قرآن در چندین جا، به این اخبار و رخدادها اشاره کرده است، از آن جمله، در ضمن بیان داستان مریم می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَفَلَمْ نَأْتِهِمْ بِكُفُلٍ مَرِيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾ [آل عمران: ۴۴].

۱- این روایت، در شرح السنه و مسند امام احمد (۱۷۲/۴) با سند صحیح آمده است همان‌گونه که در المشكاة (۱۸۸/۳) با تحقیق شیخ ناصرالدین البانی روایت شده است.

«این - چیزهایی که گفته شد - از جمله خبرهای غیبی است که آن را به تو وحی می‌کنیم و تو در آن هنگام که قلم‌های خود را - برای قرعه‌کشی به درون آب یا کیسه‌ای و... - می‌افکندند، تا - روشن شود بر طبق قرعه - کدام یک سرپرستی مریم را بر عهده گیرد و بدان هنگام که میان خود - بر سر سرپرستی او - کشمکش داشتند، حضور نداشتی - و همه این‌ها از راه وحی به تو می‌رسد -».

و در روند داستان موسی ÷ می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَٰكِن رَّحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَكْثَرُهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٦﴾﴾ [القصص: ۴۶].

«تو در کنار کوه طور نبودی، آن گاه که ما - موسی را برای برگزیدن او به عنوان پیغمبر - ندا دادیم - تا فرمان‌های الهی را بشنوی و هم اینک برای دیگران بیان کنی - ولی - ما این اخبار را به تو می‌رسانیم - به خاطر مرحمتی که پروردگارت نسبت به تو دارد، تا قومی را - با آن‌ها - بیم دهی که پیش از تو بیم دهنده‌ای - از پیغمبران الله متعال - به سوی ایشان نیامده است، شاید مایه عبرت و بیداری آنان گردد».

هم‌چنین از رخداد‌های آینده و زمان وقوع آن‌ها، خبر داده است؛ مانند خبر دادن از شهادت سه نفر از فرماندهان سپاه اسلام، در جنگ مؤته و بدست گرفتن پرچم فرماندهی توسط خالد بن ولید، بعد از شهادت این فرماندهان^۱. هم‌چنین وقتی که نجاشی وفات یافت، همان روز از وفاتش خبر داد و نیز مرگ کسری، پادشاه ایران، را در همان روز اعلام کرد.

هم‌چنین از رویدادهای آینده خبر داد. برخی از آن رویدادها، در مدّت زمان کوتاهی به وقوع پیوست؛ برای مثال، قبل از این‌که غزوه بدر روی دهد، ایشان از کشته‌شدن کافران خبر دادند. از انس بن مالک، روایت شده است که فرمود: رسول الله ﷺ به هرکدام از مردم مأموریتی داد و تا رسیدن به چاه‌های بدر راه را ادامه دادند، وقتی که آنجا پیاده شدند رسول الله ﷺ فرمود: «این محل کشته شدن فلان و این محل فلان

و... است»، و اینجا و آنجا دست روی زمین می گذاشت. انس گفت: هیچ کدام از کشته‌های کفار، از جایی که رسول الله ﷺ، تعیین کرده بود، جابجا کشته نشدند.^۱ از دیگر امور غیبی که رسول الله ﷺ از آن خبر داد، اموری است که، بعد از وفات شان روی داد. ابو هریره روایت می کند که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرٌ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأُثْنِفَنَّ كُنُوزَهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۲.

«هرگاه کسری از دنیا برود، بعد از او کسرای دیگری وجود نخواهد داشت، و چون قیصر پادشاه روم مرگش فرا رسد، قیصر دیگری به جای او بر تخت پادشاهی نخواهد نشست، سوگند به کسی که جانم در دست اوست، گنجینه‌های‌شان را در راه الله متعال مصرف خواهی کرد».

این امر به همان صورت که رسول الله ﷺ خبر داده بود، اتفاق افتاد. رسول الله ﷺ از امور فراوانی، که در آینده اتفاق افتاد، خبر داد. حذیفه بن یمان می گوید: رسول الله ﷺ در میان ما ایستاد و در مورد تمام آن چه که از آن هنگام، تا وقوع قیامت، اتفاق خواهد افتاد، ما را با خبر ساخت، برخی آن‌ها حفظ و برخی فراموش کردند و یاران من این‌ها را می دانند و من برخی را فراموش کرده‌ام؛ اما وقتی برخی از آن رویدادها، اتفاق می افتد و آن را می بینم، به یاد می آید، همانگونه که انسان چهره‌ی کسی را از یاد می برد، وقتی که او را می بیند، دوباره او را می شناسد.^۳ از دیگر پیشگویی‌های ایشان، خبر از فتنه‌ها و نشانه‌های نزدیک شدن قیامت است که در کتاب‌های حدیث مفصل ذکر شده است.

تنه‌ی درخت از فراقش به ناله افتاد

در صحیح بخاری و دیگر کتاب‌های حدیث، روایت شده که: «در ابتدای اسلام، رسول الله، برای بیان خطبه‌ی جمعه، در کنار تنه‌ی درخت خرمایی می ایستاد، وقتی که برایش منبری ساختند و برای اولین بار، روی آن خطبه بیان فرمود، تنه‌ی درخت

۱- قبلی، (۱۶۷/۱)، روایت مسلم

۲- روایت بخاری و مسلم و ترمذی، جامع الأصول (۵۹/۱۲)

۳- روایت بخاری و مسلم و ابوداود، جامع الأصول (۵۹/۱۲)

خرما به ناله افتاد، به طوری که همه می‌شنیدند، تا این که رسول الله ﷺ بر آن تنه دست کشید». هم‌چنین در روایتی دیگر از بخاری آمده است: «وقتی که منبر گذاشته شد، شنیدیم که همچون شتر شیر ده، تنه‌ی درخت می‌نالید، تا این که رسول الله ﷺ از منبر پایین آمد و دستش را روی آن گذاشت و دیگر ساکت شد»^۱.

خم شدن درخت و سلام کردن و سخن گفتنش با رسول الله^۲

از جابر روایت است که: همراه رسول الله ﷺ می‌رفتیم، تا به دره‌ی وسیعی رسیدیم، رسول الله ﷺ، برای قضای حاجت رفت، ولی چیزی نیافت که پشت آن مخفی شود. در کنار دره، دو درخت را دید، پیش رفت و شاخه‌ی یکی از آن‌ها را گرفت و فرمود: «انقادی علیّ باذن الله». «به فرمان الله متعال، به فرمان من دریا» سپس مانند شتری رام، با ایشان همراهی کرد. سپس با دست شاخه درخت دیگر را گرفت و فرمود: «انقادی علیّ باذن الله». «به فرمان الله متعال، به فرمان من دریا». در بین هردو قرار گرفت و فرمود: «به فرمان الله متعال، بر روی من خم شوید و با هم بیبندید»، پس با هم پیوستند، راوی می‌گوید: نشسته بودم و با خود فکر می‌کردم به طرفی برگشتم، وقتی سرم را برگردانیدم، دیدم رسول الله ﷺ، به سوی ما برمی‌گردد و درخت‌ها از هم جدا شدند و هرکدام روی ساقه‌ی خود ایستاد^۳.

از یعلی بن مرّه ثقفی روایت است که گفت:

«همراه رسول الله ﷺ می‌رفتیم تا این که در مکانی توقّف کردیم. رسول الله ﷺ خواهید. درختی آمد، زمین را شکافت و خم شد و پیامبر را پوشاند، سپس به جایش برگشت. وقتی که پیامبر از خواب بیدار شد، ماجرا را به عرض ایشان رساندم، فرمود: این درختی است که از پروردگار اجازه گرفت که به پیامبر خدا، سلام کند و الله متعال هم به او اجازه داد»^۴.

۱- جامع الأصول (۶۸/۱۲)

۲- معجزات المصطفی، ص (۸۶)

۳- روایت مسلم

۴- در شرح السنه روایت شده است و امام احمد هم روایت کرده و سند آن ضعیف است، اما از حدیث جابر که دارمی (۱۰/۱) روایت کرده، شاهد دارد، پس داستان صحیح است، همان گونه که شیخ البانی در حاشیه خویش بر المشکاة (۱۸۸/۳) گفته است.

انس بن مالک می‌فرماید: جبرئیل، در حالیکه رسول الله ﷺ غمگین نشسته بود و اهل مکه او را خون آلود کرده بودند، نزد ایشان آمد، عرض کرد: ای رسول خدا، آیا می‌خواهی نشانه و معجزه‌ای را به تو نشان دهم؟ فرمود: بله. به درختی که در پشت سرش قرار داشت، نگاه کرد و گفت: این درخت را صدا کن تا بیاید. رسول الله آن را فراخواند، درخت آمد و جلو ایشان ایستاد. گفت: به او دستور بده، برگردد. به درخت دستور داد که برگردد، اطاعت کرد و برگشت. رسول الله فرمود: «حسبی حسبی» «کافی است کافی است»^۱.

هم‌چنین از ابن عباس روایت است که فرمود: یک عرب بادیه نشین نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: چگونه بدانم که تو پیامبر هستی؟ فرمود: «اگر این خوشه خرما را به اینجا فراخوانم، گواهی می‌دهد که من فرستاده خدا هستم» سپس از خوشه خواست از درخت خرما پایین بیاید. پایین آمد و در جلو ایشان افتاد، بعد فرمود: برگرد. به جای خود برگشت و مرد بادیه نشین ایمان آورد.^۲

حق بن عبدالرحمن گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: از مسروق پرسیدم: آن شبی که جن‌ها قرآن را از رسول الله ﷺ می‌شنیدند، چه کسی رسول الله را از وجود جن با خبر کرد؟ گفت: پدرت - یعنی عبدالله بن مسعود - به من گفت: درختی در آنجا بود که ایشان را از وجود جن مطلع ساخت.^۳

از ابن عمر روایت است که فرمود: در یکی از سفرهایی که در خدمت رسول الله بودیم، مردی بادیه نشین به طرف ما آمد، وقتی نزدیک شد، رسول الله فرمود: «آیا گواهی می‌دهی که هیچ معبودی جز ذات الله متعال موجود نیست و شریک ندارد و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست؟» مرد گفت: چه کسی به آن چه گفتم گواهی می‌دهد؟ آن حضرت فرمود: این درخت «سَلْمَه». سپس رسول الله درختی که در کنار دره بود، را فراخواند. آن درخت کشان کشان زمین را می‌شکافت و جلو می‌آمد تا در

۱- دارمی روایت کرده و سند آن صحیح است همان‌گونه که در المشکاة (۱۸۸/۳) آمده است.

۲- ترمذی آن را روایت و تصحیح نموده است.

۳- روایت متفق علیه بخاری و مسلم

مقابل رسول الله ایستاد. رسول الله سه مرتبه از او درخواست شهادت نمود، درخت هم شهادت داد، سپس به جایش برگشت»^۱.

سلام کردن سنگ

جابر بن سمره گفت: رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنِّي لِأَعْرِفُ حَجْرًا بِمَكَّةَ كَانَ يَسْلُمُ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ أُبْعَثَ إِنِّي لِأَعْرِفُهُ الْآنَ»^۲.

«من سنگی را می‌شناسم، در مکه، که قبل از این که به پیامبری برگزیده شوم، به من سلام می‌کرد و اکنون هم آن را می‌شناسم».

شکایت شتر در پیشگاه او

یعلی بن مرّه ثقفی روایت می‌کند:

«ما جمعی از اصحاب همراه رسول الله ﷺ راه می‌رفتیم، که با یک شتر آبکش برخوردیم، وقتی که رسول الله ﷺ را دید، غرغر کرد و از ته گلویش صدا درآورد و گردنش را خم کرد، رسول الله ﷺ در کنار شتر توقف کرد و فرمود: صاحب این شتر کیست؟ وقتی آمد فرمود: «این شتر را به من بفروش» عرض کرد: ای رسول خدا، به تو هدیه می‌دهم، ولی نمی‌فروشم؛ چون این شتر از آن خانواده‌ای است، که غیر از آن وسیله‌ی امرار معاش دیگری ندارند.

حال که این را گفتم، این را هم بدان، که او از کار زیاد و کمبود علف و خوراک شکایت دارد، پس با او به نیکی رفتار کنید.^۳

عبد الله بن جعفر می‌گوید: روزی رسول الله ﷺ مرا پشت سر خود، بر مرکبش سوار کرد و پنهانی سخنی به من گفت که هرگز با کسی در میان نمی‌گذارم و چیزی که برای رسول الله ﷺ، برای پوشاندن خویش در هنگام قضای حاجت، بیش از هر

۱- دارمی آن را روایت کرده و سند آن صحیح است. همان‌گونه که ناصر الدین البانی در تحقیق خود بر مشکاة المصابیح (۱۸۹/۳) بیان کرده است.

۲- روایت ترمذی و مسلم

۳- در شرح السنّة روایت شده است و نیز امام احمد روایت کرده و سندش ضعیف است اما شاهی از حدیث جابر دارد که دارمی (۱۰/۱) روایت کرده است، پس داستان صحیح است همان‌گونه که آل‌بانی در المشکاة (۱۸۸/۳) فرموده است.

چیز محبوب‌تر و خوشایندتر بود، دیوار یا انبوه درختان خرما بود. روزی به پشت دیوار باغ یکی از انصار، مدینه وارد شد. شتری در آن جا بود و همین که رسول الله ﷺ را دید، اشک از چشمانش سرازیر شد و با صدایی ضعیف طلب شفقت و همدردی کرد، رسول الله ﷺ به او نزدیک شد و پشتش را از گردن تا کوهان، دست کشید، تا این که شتر آرام گرفت، سپس فرمود: این شتر مال کیست؟ جوانی از انصار آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، مال من است. فرمود: «چرا در مورد این زبان بسته که الله متعال آن را به ملک و مال تو درآورده است، از الله متعال نمی‌ترسی؟ او نزد من شکایت می‌کند که او را گرسنه نگه می‌داری و بیش از حد توانش، از او کار می‌کشی»^۱.

کارهای فوق طبیعی افرادی غیر از پیامبران

کرامت اولیاء الله

از جمله اصول اهل سنت و جماعت، باور داشتن و تأیید کرامت اولیاء^۲، کارهای فوق طبیعی، انواع علوم، مکاشفات، توانایی‌ها و تأثیراتی است، که الله متعال به دست آن‌ها جاری می‌گرداند^۳.

چند دسته از مسلمانان، وجود کرامت اولیاء را انکار کرده‌اند، از آن جمله معتزله می‌باشند. حجت و استدلال ادعای این دسته، این است که:

اگر بپذیریم که اولیاء الله، دارای امور فوق طبیعی هستند، با پیامبران اشتباه گرفته می‌شوند و دیگر معجزه دلیلی بر درستی ادعای پیامبران نخواهد بود.^۴

۱- این حدیث را ابوداود و حاکم و امام احمد و ابن عساکر روایت کرده‌اند و سند آن صحیح است و بر شرط مسلم است، ر.ک: آلبانی، الاحادیث الصحیحه ۲۸/۱

۲- علمای توحیدی، کرامت را این‌گونه تعریف می‌کنند: امر خارق العاده‌ای که همراه و مقارن یا مقدم بر ادعای نبوت نیست و بر دست بنده‌ای جاری می‌شود که ظاهراً صالح و پای‌بند به شریعت پیامبری است که مکلف به پیروی از شریعت اوست، و علاوه بر این، دارای اعتقاد صحیح و عمل شایسته باشد،... (لوامع الأنوار البهیة ۲/۳۹۳)

۳- ابن تیمیه، مجموع فتاوی (۱۵۶/۳)

۴- شرح العقیده الطحاویة ص (۵۶۳)

اما این سخن درست نیست، زیرا قرآن به برخی از کرامات اولیاء الله اشاره کرده و در احادیث صحیح، متواتر و غیر قابل انکار، نیز در مورد آن مطالبی آمده است؛ حتی مردم نیر در هر مکان و زمانی، نمونه‌هایی از کرامات اولیاء را مشاهده کرده‌اند. شبهه‌ی فوق هم تنها در صورتی درست است، که اولیاء الله همراه با اظهار کرامت و امر فوق طبیعی شان، ادعای نبوت نیز داشته باشند، ولی چنین اتفاقی نخواهد افتاد، و چنانچه یکی از اولیاء الله، ادعای پیامبری بکند، دیگر از جمله‌ی اولیاء نیست، بلکه، مدعی دروغین پیامبری است.^۱ امام احمد / ادعای کسانی که کرامت اولیاء را نفی و یا انکار کرده‌اند، ایشان را گمراه می‌دانست.^۲

حکمت اهدای کرامت، به ولی صالح چیست؟

الله متعال برای بزرگداشت برخی از بندگان مؤمن، پرهیزکار و پایبند به شریعت، به خاطر شایستگی و قوت ایمان شان، اموری فوق طبیعی به آنان می‌بخشد، که گاهی نیازشان با آن برآورده می‌شود، مانند آب و خوراک و تأمین امنیت و گاهی موجب تقویت دینی و اعتلای کلمه‌ی توحید می‌گردد، یا حقی داده می‌شود و باطلی نابود می‌گردد.^۳

از جمله کراماتی که قرآن از آن خبر می‌دهد، موضوع وجود میوه‌ی زمستانی، در تابستان و میوه‌های تابستانی، در زمستان، نزد مریم است، آنجا که می‌فرماید:

﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۳۷﴾ [آل عمران: ۳۷].

«هر زمان که زکریا وارد عبادتگاه او می‌شد، غذای - تمییز و زیادی - را در نزد او می‌یافت. به مریم گفت: این خوراکی‌ها، از کجا برای تو می‌آید؟! گفت: این از سوی الله متعال می‌آید. الله متعال به هرکس که بخواهد، بی حساب و بی شمار روزی می‌رساند.»

۱- قبلی، همان صفحه

۲- (لوامع الأنوار البهية ۳۹۳/۲)

۳- بسیاری از اهل کلام، امور خارق العاده را جز برای انبیاء اثبات نمی‌کنند (شرح العقيدة الطحاوية

از جمله کرامات اولیاء، سرگذشت اصحاب کهف است، که الله متعال مدّت سیصد و نُه سال آن‌ها را در خواب عمیق فرو برد و در آن مدّت طولانی جسمشان را از هر آسیبی محفوظ نگه داشت و در سوره کهف، نیز بیان شده است.

آن‌چه برای اصحاب بزرگوار رسول الله ﷺ اتفاق افتاده است، نمونه‌هایی از کرامت هستند.

نورانی شدن چوبدستی

از جمله این اصحاب، اُسَید بن حُضَیر و عُبَّاد بن بشر، نقل می‌کنند که: به خاطر نیازی، به حضور رسول الله ﷺ شرفیاب شدند، بعد از سپری شدن مدّتی از شب، هردو از حضور سرورمان خداحافظی کرده و با عصایی چوبی راهی منزل شدند. اما ناگهان، عصای یکی از آن‌ها، از آنچنان روشنایی و نوری برخوردار شد، که هردو از آن نور بهره بردند، وقتی که راهشان از هم جدا شد، هردو عصا نور افشانی کرده و هرکدام در پرتو نور عصای خود، به منزل و نزد خانواده‌اش، برگشت.^۱

غذای مبارک

ابوبکر صدیق ﷺ سه مهمان از اهل صقّه را همراه با خود به منزل برد، چون رسول الله به مسلمانان دستور داده بود که از آن‌ها به عنوان مهمان پذیرایی کنند، ابوبکر به نزد رسول الله برگشت تا خانواده‌اش از آن‌ها پذیرایی کنند. بعد از مدّتی طولانی، وقتی به منزل برگشت، همسرش گفت: چرا زودتر از این پیش مهمان‌ها بر نگشتی؟ گفت: مگر ایشان را شام نداده‌ای؟ گفت: آن‌ها از صرف غذا امتناع کردند تا تو برگردی. ابوبکر خشمگین شد و سوگند یاد کرد که هرگز آن غذا را نخورد. سپس زنش هم به همان صورت قسم یاد کرد و میهمانان نیز سوگند یاد کردند که غذا را میل نکنند. ابوبکر گفت: این کار از شیطان است، پس دستور داد غذا بیاورند و همه شروع کردند به خوردن، ولی هر لقمه‌ای که بر می‌داشتند، جای آن با بیش از آن مقدار پُر می‌شد. به همسرش گفت: ای خواهر بنی فراس! این چیست؟ گفت: قسم به روشنی چشمم، الآن

۱- مشکاة المصابیح (۱۹۷/۳)، به روایت بخاری

سه برابر اوّل است. همه آن‌ها سیر شدند و بقیّه را نزد رسول الله فرستاد و یادآور شد که او هم از آن میل نمود.^۱

این اکرام و احترام الله متعال بود به ابوبکر صدیق ○ زیرا که دارای فضل و تقوا بود و بعد از سوگند بر این که غذا را میل نکند، در خشم افراط نکرد و بینی شیطان را به خاک مالید و الله متعال هم او را مورد احترام و تکریم قرار داد.

سفینه و شیر

سفینه، که برده‌ی آزاد شده‌ی رسول الله ○ بود، در سرزمین روم، سپاه مسلمین را گم کرد و اسیر شد، سپس فرار کرد و به جستجوی سپاه اسلام پرداخت. ناگهان با شیر درنده‌ای روبرو شد. گفت: ای ابا الحارث (کنیه‌ی شیر) من مولای رسول الله هستم، سرگذشتم چنین و چنان است. شیر دمش را تکان داد و در کنارش قرار گرفت و با یکدیگر رفتند. هر جا صدایی می‌شنید، بطرفش مایل می‌شد، سپس به کنار سفینه برمی‌گشت تا به لشکر اسلام رسیدند و شیر برگشت.^۲

فریاد مدینه در شام طنین انداخت

عمر بن خطاب لشکری را به فرماندهی مردی به نام ساریه، اعزام کرد. وقتی در مدینه خطبه می‌خواند، ناگاه فریاد برآورد و گفت: «یا ساریه الجبل». «ای ساریه، مواظب سمت کوه باش». بعد از مدّتی فرستاده‌ی سپاه اسلام از راه رسید و عرض کرد: ای امیر المؤمنین، با دشمن درگیر شدیم و ما را در هم کوبیدند، ولی ناگهان صدایی طنین انداز شد که گفت: «یا ساریه الجبل». بر کوه تکیه زدیم و الله متعال آن‌ها را شکست داد.^۳

۱- متّفق علیه بخاری و مسلم، مشکاة المصابیح (۱۹۸/۳)

۲- تبریزی در شرح مشکاة المصابیح می‌گوید: در شرح السنّة روایت شده و محقّق می‌گوید: حاکم شبیه این را روایت کرده و گفته بر شرط مسلم، صحیح است و امام ذهبی هم، موافقت نموده است و همین‌طور است که گفته‌اند (مشکاة المصابیح ۱۹۹/۳)

۳- تبریزی می‌گوید: بیهقی این را در دلائل التّبوة، روایت کرده و محقّق المشکاة می‌گوید: ابن عساکر با سند حسن شبیه همین را روایت کرده است.

مجموعه‌ای از کرامت‌های اولیاء

شیخ الاسلام ابن تیمیه، غیر از موارد فوق، مجموعه‌ای از کرامت‌های اولیاء را یادآور شده است که ما نیز به ذکر برخی از آنها اکتفاء می‌کنیم:^۱
 خبیب بن عدی، در مگّه‌ی مکّرمه، در دست مشرکین اسیر بود و در زندان انگور می‌خورد، درحالی که در تمام مگّه انگور وجود نداشت.

أمّ ایمن بدون هیچ آب و غذایی، با زبان روزه و تنها، راهی سفر هجرت به مدینه شد، در راه نزدیک بود از شدت تشنگی جان سپارد. هنگام افطار فرا رسید. در بالای سر خود صدایی احساس کرد و سر به آسمان بر آورد و دید سطلی بالای سرش معلق است، سطل را گرفت و از آن آشامید، تا سیراب شد. از آن لحظه تا آخر عمرش، هرگز احساس تشنگی نکرد.

برّاء بن مالک، هرگاه دعا می‌کرد و بر الله متعال سوگند یاد می‌کرد، خواسته و دعایش بر آورده می‌شد و هرگاه در جهاد آتش جنگ زبانه می‌کشید و مسلمین تحت فشار قرار می‌گرفتند، می‌گفتند: ای برّاء بر پروردگارت سوگند یاد کن که ما را یاری کند و بر آنها پیروز گرداند. سپس دعا می‌کرد و دشمن شکست می‌خورد، در جنگ قادسیه گفت: پروردگارا، تو را سوگند می‌دهم، آنها را شکست دهی و مرا نخستین شهید این جنگ بگردانی. پس مسلمانان پیروز شدند و برّاء شهید شد.

خالد بن ولید، قلعه‌ی نفوذ ناپذیری را به محاصره درآورد، گفتند: تا زهر نیاشامی، تسلیم نمی‌شویم. زهر را نوشید و زبانی به او نرسید.

وقتی که «زبیره»، به خاطر اسلام مورد شکنجه قرار گرفت و جز استقامت بر اسلام چیز دیگری را نپذیرفت و چشمانش را از دست داد، مشرکین گفتند: لات و عزی او را نابینا کردند. گفت: نه به الله متعال سوگند، آنها نمی‌توانند مرا نابینا کنند، بلا فاصله الله متعال بینایی را به چشمانش برگرداند.

حسن بصری /، از دست حجّاج بن یوسف، ناپدید شد. شش دفعه وارد اتاقش شدند و او دعا می‌کرد، او را ندیدند و نیافتند. هم‌چنین علیه یکی از خوارج که او را آزار داد، دعا کرد، بلا فاصله بر زمین افتاد و به هلاکت رسید.

و هنگامی که اویس قرنی وفات یافت، در میان لباس‌هایش، کفن‌هایی پیدا کردند که قبلاً وجود نداشت. چون در صدد حفر قبرش برآمدند، درون صخره‌ای، قبر حفر شده و دارای لحدی یافتند و بعد از پوشیدن آن کفن‌ها بر تن ایشان، او را در آن قبر دفن کردند.

استقامت بر ایمان، بزرگترین کرامت است

داشتن کرامت، دلیل بر برتری آن شخص بر دیگران نیست، زیرا گاهی الله متعال برای تقویت ایمان، به اشخاصی که ایمان‌شان ضعیف است، کرامت می‌دهد، تا ایمان‌شان را تقویت نماید و نیازشان را برآورده سازد. کسانی هستند که از کرامت الهی برخوردار نیستند، ولی ایمان‌شان از آن‌ها کامل‌تر و از ولایت بزرگتری بهره‌مند هستند. از این رو، افرادی که ایمان‌شان قوی است، به کرامتی که الله متعال به برخی از بندگانش عطا می‌کند، نیازی ندارند. به همین دلیل است که امور فوق طبیعی، در میان تابعین، بیش از صحابه وجود داشت.

انسان نباید منتظر کرامت و بهرمندی از نیروی فوق طبیعی باشد و همیشه فکرش را به آن مشغول گرداند و به خاطراین که کرامت و امور فوق طبیعی، به او بخشیده نشده، غمگین باشد. ابو علی جوزجانی درست می‌گوید که: «استقامت و پایداری طلب کن و در پی کرامت و امور خارق العاده مباش. نفس تو بر طلب کرامت سرشته شده، اما پروردگارت استقامت و پایداری در ایمان را از تو می‌خواهد. آنان که سخن الله را خوب فهمیده‌اند، گفته‌اند: این یک اصل بزرگ است و رازی است که بسیاری از اهل سلوک و طلب، از حقیقت آن غافلند»^۱.

خوارق و امور شیطانی^۲

بسیاری از مردم هستند که به اشتباه، گمان می‌کنند، امور خارق العاده از هرکس سر بزند، او از اولیاء الله و صالحین محسوب می‌شود؛ مانند خیلی از افرادی که در هوا پرواز می‌کنند، یا بر روی آب راه می‌روند و امثال این کارها را انجام می‌دهند و گاهی ادعای نبوت می‌کنند؛ درحالی که این افراد، فاجرترین و گناه کارترین مردمند؛ مانند

۱- قبلی (۳۲۰/۱۱)

۲- ر.ک: عالم الجنّ و الشّیاطین

مروان دمشقی، که در زمان عبدالملک بن مروان، در شام قیام و ادعای پیامبری کرد. وی کارهای خارق العاده‌ای انجام می‌داد؛ گاهی پاهایش را با زنجیر می‌بستند، ولی او رها می‌شد، او را با اسلحه می‌زدند، ولی در او اثر نمی‌کرد، سنگ مرمر را با دست لمس میکرد، سنگ شروع به تسبیح گفتن می‌کرد، افراد پیاده و سواره‌ای را در هوا به مردم نشان می‌داد و می‌گفت: این‌ها فرشته هستند.

اینگونه کارها شیطانی به حساب می‌آیند، از این رو، هرگاه برخی از انسان‌های نیک، در وقت ظهور آن احوال شیطانی، می‌آمدند و ذکر الله متعال می‌گفتند و «آیة الکرسی» یا قسمتی دیگر از قرآن را قرائت می‌کردند، این کارهای خارق العاده، باطل می‌شد. وقتی حارث دمشقی، مدّعی دروغین پیامبری، توسط مسلمانان دستگیر شد و می‌خواستند او را به قتل برسانند، ضربه‌ای با نیزه به او زدند، ولی نیزه در بدنش نفوذ نکرد، عبد الملک گفت: تو بسم الله نگفتی، سپس قاتل با نام الله متعال ضربه‌ای دیگر بر او وارد کرد و این بار آن دروغ‌گو، از پای در آمد و به هلاکت رسید^۱.

هم‌چنین دجال مسیح با اظهار امور خارق العاده هر بیننده‌ای را سرسام و حیرت‌زده می‌کند، با این حال ادعای خدایی می‌کند.

از این رو داشتن کار خارق العاده، بر ولی بودن، دلالت نمی‌کند؛ زیرا الله متعال کرامت را به سبب ایمان، پرهیزکاری و استقامت بر اطاعت از دستورات الهی، به بنده‌اش می‌بخشد، اما اگر کسی از روی کفر، شرک، طغیان، ظلم و فسق کارهای خارق العاده انجام دهد، این حالات و امور، شیطانی است نه کرامت رحمانی.

دوم: بشارت امت‌های پیشین

الله متعال می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ [الشعراء: ۱۹۷].

«آیا همین نشانه برای - ایمان آوردن - ایشان کافی نیست که علمای بنی اسرائیل -

به خوبی - از آن آگاهند؟!»

این آیه یکی دیگر از دلایل روشن راستی و درستی ادعای پیامبر ﷺ و حقانیت دین او را بیان می‌کند و آن دلیل، آگاهی و اطلاع علمای بنی اسرائیل، نسبت به این

رسالت است که در کتابها و مراجع دینی ایشان نیز مکتوب و محفوظ است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ﴾ [الشعراء: ۱۹۶].

«- وصف - این قرآن در کتابهای پیشینیان - از قبیل تورات و انجیل - موجود است.»

قرآن از بشارت پیامبران پیشین به محمد ﷺ، خبر می‌دهد

این قرآن از جانب پروردگار دانا و آگاه مطلق، نازل شده است و به ما خبر می‌دهد که یاد محمد و امت او، در کتابهای آسمانی پیشین موجود است و پیامبران پیشین نیز، آمدنش را بشارت داده‌اند؛ همانگونه که جمعی از مفسرین قرآن، از آیه‌ی ذیل چنین برداشت می‌کنند که الله متعال، از تمامی پیامبران، پیمان گرفته که اگر محمد ﷺ در زمان حیات آنان برگزیده شد، قاطعانه به او ایمان بیاورند و برای پیروی شریعت و رسالت او، شریعت خود را رها کنند. بنابراین نام او نزد همه پیامبران پیشین موجود بوده است. آیه چنین می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ [آل عمران: ۸۱].

«و - به یاد آور - زمانی را که الله از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس فرستاده‌ای نزد شما آمد که آن چه را که با شماست، تصدیق کرد، حتماً به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید. آن گاه فرمود: آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟ گفتند: آری، اقرار کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من نیز همراه با شما، از گواهانم.»

دعوت ابراهیم ÷

از عرباض بن ساریه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «نام من زمانی نزد الله متعال به عنوان «خاتم النبیین» مکتوب بود که هنوز آدم با گل و لای ترکیب بود. به شما خبر خواهم داد که ابتدای کار من از کجا شروع شد، از ابتدای دعوت ابراهیم و بشارت و مزدگانگی عیسی و رؤیای مادرم که قبل از به دنیا آوردنم، در خواب دید نوری

از او به دنیا می‌آید که قصرهای شام را روشنی بخشید، همه این‌ها آمدنم را بشارت داده‌اند»^۱.

هم‌چنین الله متعال بیان می‌دارد که وقتی ابراهیم خلیل الرحمن و پسرش اسماعیل، مشغول بنای کعبه، بیت الله الحرام، بودند، این دعا را می‌خواندند:

﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۲۷﴾ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۲۸﴾ رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۲۹﴾﴾ [البقرة: ۱۲۷-۱۲۹].

«و - به یاد آورید - آن گاه را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه - کعبه - را بالا می‌بردند - و می‌گفتند: - ای پروردگار ما! - این عمل را - از ما بپذیر، بی‌گمان تو شنوای دانا هستی. ای پروردگار ما! ما را فرمانبر خویش قرار بده و از فرزندان ما، امتی پدید آور که تسلیم - فرمان - تو باشند و طرز عبادات خویش را - در کعبه و اطراف آن - به ما نشان بده و - اگر فراموشی و لغزشی از ما سر زد - بر ما ببخشای که بی‌گمان، تو بسار توبه‌پذیر و مهربانی. ای پروردگار ما! در میان آنان - که از دودمان ما و فرمان‌بردار تو هستند - پیغمبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر ایشان تلاوت کند و کتاب - قرآن - و حکمت را به ایشان بیاموزد و آنان را - از شرک و اخلاق ناپسند - پاکیزه نماید، بی‌گمان تو عزیز و حکیمی - و بر هر چیزی توانا و پیروزی، و هر کاری را که می‌کنی بنا بر مصلحتی و برابر حکمت است -».

الله متعال دعای ابراهیم خلیل و پسرش اسماعیل را پذیرفت و محمد ﷺ، نتیجه‌ی آن دعای مستجاب بود. تورات موجود هم، با وجود آن همه تحریف و تغییری که در آن صورت گرفته است، هنوز حاوی بخشی از این بشارت‌ها است، آنجا که می‌گوید: الله متعال دعای ابراهیم در رابطه با اسماعیل را پذیرفت، در سفر تکوین، اصحاب هفدهم، ستون ۲۰، می‌گوید: «اما در مورد اسماعیل پذیرفتم، اینک او را فزونی

۱- در شرح السنّة روایت شده است، مشکاة المصابیح تبریزی (۳/۱۲۷)، و شیخ ناصر الدین آل‌بانی می‌گوید: حدیث صحیح است.

و ثمره می‌دهم و دودمانش را بسیار می‌افزایم، دوازده امیر از او به دنیا می‌آیند و او را اُمّت بسیار بزرگی می‌گردانم».

این متن در «تورات سامریه»، با الفاظی شبیه به آنچه اینجا آوردیم، وارد شده است. ترجمه‌ی تحریف شده عبری این عبارت، چنین است: «اُمّا در باره‌ی اسماعیل شنیدم و پذیرفتم، اینک او را برکت و فزونی بخشیدم، با «مأدماد»^۱ ابن القیّم خاطر نشان کرده است که برخی از نسخه‌های قدیمی تورات؛ این عبارت را، همانگونه که ما یادآور شدیم، بیان کرده‌اند.

این بشارت از چند جهت بر پیامبران \bar{O} دلالت می‌کند:

اول: این اُمّت بزرگ حتماً نزد الله متعال مسلمان هستند، چون چنین اُمّتی از نسل اسماعیل، جز بعد از بعثت پیامبر اسلام و گسترش مسلمین در مشرق و مغرب بوجود نیامد.

دوم: این عبارت عبری «مأدماد»، با صراحت کامل نام پیامبر اسلام را بیان کرده است. مترجمین، این واژه را با تحریف به «بسیار بسیار»، ترجمه کرده‌اند. ولی واقعیت امر این است که کلمه معنای آن «محمّد» است؛ چرا که تلفظ عبری آن «مؤدمؤد» بوده و به تلفظ عربی آن نزدیک می‌باشد.

سوم: جمله‌ی «دوازده امیر از او به دنیا می‌آید» با فرموده‌ی رسول الله مطابق است که می‌فرماید: دوازده خلیفه و جانشین رهبری امور این اُمّت را بر عهده خواهند گرفت که همه از قریش هستند.

بشارت موسی ÷

پیشتر، موسی ÷، خبر یقینی آمدن پیامبری بیسواد را، به قوم بنی‌اسرائیل داده بود. وی بنی‌اسرائیل را، از مبعوث شدن آن پیامبر، ویژگی‌ها و روش رسالت آسمانی او و ویژگی‌های اُمّتش، آگاه کرده بود. به آنان خبر داده بود که وی پیامبری است درس ناخوانده، مردمان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد، چیزهای پاکیزه را بر ایشان حلال و چیزهای ناپاک را حرام می‌کند، بند و زنجیرها و سخت‌گیری‌هایی که الله متعال، به سبب سرکشی بنی‌اسرائیل بر دست و پای آنان قرار داده

۱- نبوة محمّد من الشکّ الی الیقین ص (۲۵۰)، و محمّد نبی الاسلام ص (۳)

است، را از کسانی که به او ایمان آورند، می‌گشاید، پیروان این پیامبر، پرهیزکارند، زکات اموال‌شان را می‌پردازند، به آیات الله متعال ایمان و یقین دارند، به آنان مژده داده شده که: کسانی که به این پیامبر درس ناخوانده ایمان آورند، از او حمایت کنند و وی را یاری رسانند، و از نوری که - قرآن نام دارد و همان نور مایه هدایت مردمان است و - به همراه او نازل شده است، پیروی کنند، بی‌گمان رستگارند.

الله متعال فرمود:

﴿وَكَتُبْنَا لَكَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُنَا أَيْنِكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٧﴾ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَا مَرْهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾﴾ [الأعراف: ١٥٦-١٥٧].

«فرمود: عذاب خود را به هرکس که بخواهم، می‌رسانم و رحمت همه چیز را فرا گرفته است و به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند و زکات می‌دهند و آنان که به آیات ما ایمان می‌آورند، مقرر می‌دارم. آنان که از این فرستاده پیام‌آور درس ناخوانده، که - نام - او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند، پیروی می‌کنند. - همان پیامبری که - آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می‌گرداند و از - دوش - آنان، قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است، برمی‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و از نوری که با او نازل شده است، پیروی کردند، آنان همان رستگاراند.»

دیگر بشارت‌های تورات

از دیگر بشارت‌های تورات، به بعثت پیامبر خاتم، محمد ﷺ، در سفر تثنیه، اصحاح ۱۸، ستون ۱۸-۱۹ آمده است: الله متعال به موسی ÷ فرمود: «برای بنی‌اسرائیل پیامبری هم چون تو، از میان برادران‌شان برمی‌گزینم و کلام خود را، بر زبان او جاری

می‌کنم، به آن‌چه او را توصیه نموده‌ام، سخن می‌گویند و از انسانی که این کلام را نشنود که به نام من بدان سخن می‌گوید، خواستارم که بشنود».

دلالت این عبارت تورات، بر بشارت به پیامبر اسلام، آنجاست که بیان می‌کند: او از پسران اسماعیل است و پسران اسماعیل، برادران بنی‌اسرائیل می‌باشند؛ چون اسحاق جدّ بنی‌اسرائیل است و اسماعیل و اسحاق، برادر همدیگر بودند. سپس او در وسط نسب عرب بود. این که می‌گوید: «مثل توست»، یعنی مثل تو دارای شریعت الهی است. محمد ﷺ، همان کسی است که الله متعال، کلامش را بر زبان او جاری نمود، درحالی که او درس ناخوانده بود و نمی‌توانست چیزی بخواند؛ اما الله متعال کلام خویش را به او وحی نمود و ایشان نیز، آن را حفظ کرده و تلاوت می‌نمود. محمد ﷺ، به سوی تمام بشر فرستاده شد. از بنی‌اسرائیل خواسته شده که از او پیروی کنند، و شریعت‌شان را برای پیروی همه جانبه از شریعت او، رها کنند، هرکس اطاعت نکند، الله متعال عذابش می‌دهد، «اگر انسانی، به کلامی که به نام الله متعال بدان سخن می‌گوید، گوش فرا ندهد، مورد بازخواست الله متعال، قرار می‌گیرد».

از جمله دلایلی که به ما می‌فهماند، که این بشارت، باقیمانده‌ی بشارت بزرگی است که الله متعال به موسی ؑ وحی فرمود و قرآن کریم نیز از آن سخن می‌گوید، این است که بشارت در جایگاه معین وارد شد و هنگامی که موسی ؑ، هفتاد مرد را از میان قوم خود - به نمایندگی از سوی آنان - برای میعادگاه الله متعال برگزید و چون درخواست دیدن الله متعال را مطرح کردند، در آن‌جا زمین را لرزه‌ای درگرفت، و موسی ؑ به دعا و نیایش پرداخت و از الله متعال خواست، آن‌ها را زنده گرداند، که بر اثر زمین لرزه از بین رفتند، از این‌رو، الله متعال مردان نماینده‌ی بنی‌اسرائیل در میعادگاه را، بعد از توسل و نیایش موسی ؑ، دوباره زنده کرد و فرمود: «عذاب خود را به هرکس که - گناه کند و توبه نکند و خود - بخواهم می‌رسانم، و رحمت من هم همه‌چیز را در بر گرفته است - و در این سرای شامل کافر و مؤمن می‌گردد، اما در آن سرای - آن را برای کسانی مقرر خواهم داشت که پرهیزگاری کنند و زکات بدهند و به آیات - کتاب‌های آسمانی - ایمان بیاورند. - به ویژه رحمت خود را اختصاص می‌دهم به - کسانی که پیروی می‌کنند از فرستاده - الله متعال محمد مصطفی ﷺ - پیغمبری درس‌ناخوانده، که وصف او را در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند و.....».

اگر به تورات، سفر خروج، مراجعه کنید، خواهید دید که بعد از آن که موسی ÷ به میعادگاه رفت، الله متعال این بشارت را به او وحی فرمود و تورات از چیزی نزدیک به همین زمین لرزه، خبر می‌دهد؛ آنجا که می‌گوید: «صداهایی به گوش همه رسید و نیز صدای بوق شنیدند، وقتی به کوه نگاه کردند، دیدند که همه جا را دود فراگرفته است، همگی آن را دیدند و پراکنده گشتند، سپس ایستادند...» (سفر الخروج، الاصحاح ۲۰، از تورات سامریه)

بشارت عیسی ÷

الله متعال در قرآن، بیان می‌دارد که عیسی مسیح نیز، آمدن محمد ﷺ را بشارت داد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿١٧٤﴾﴾ [الصف: ۶].

«و به یاد آور زمانی را که عیسی پسر مریم، گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده الله به سوی شما هستم و تورات را، که پیش از من آمده است، تصدیق می‌کنم و به پیغمبری که بعد از من می‌آید و نامش احمد است، مژده می‌دهم. اما هنگامی که آن پیغمبر همراه با دلایل روشنگر، به نزد ایشان آمد، گفتند: این جادوی آشکاری است.»

کلمه «احمد»، که در آیهی فوق از زبان عیسی ÷ ذکر گردید، یکی از نام‌های پیامبر ﷺ است. در صحیح بخاری نیز جُبیر بن معطم روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ لِي أَسْمَاءَ، أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَنَا أَحْمَدُ، وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِهِ الْكُفْرَ وَأَنَا الْحَاشِرَ الَّذِي يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى قَدَمِي وَأَنَا الْعَاقِبُ»^۱.

«من چند نام دارم، من محمّد هستم، احمد هستم، ماحی هستم که الله متعال کفر را به وسیله من محو و نابود می‌کند، حاشر هستم، چون مردم بعد از من حشر می‌گردند، و من عاقب و خاتم پیغمبران هستم.»

۱- مسلم هم شبیه این را روایت کرده است، تفسیر ابن کثیر (۶/۴۴۶).

دو مثل تورات و انجیل

الله متعال در تورات و انجیل، دو مثل برای محمد ﷺ و اصحابش ﷺ بیان می‌دارد:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْطَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد، فرستاده‌ی الله است؛ و آنان که با او هستند، در برابر کافران سرسختند و با یکدیگر مهربان. آنان را در حال رکوع و سجده می‌بینی؛ فضل و خشنودی الله را می‌جویند. نشانه‌ی (درست‌کاری) آنان از اثر سجده در چهره‌هایشان پیداست؛ این، وصف آنان در تورات است. و وصف شان در انجیل مانند زراعتی است که جوانه زده و تنومندش ساخته و ستبر و ضخیم شده و بر ساقه‌هایش ایستاده است و کشاورزان را شگفت‌زده می‌سازد تا به‌وسیله‌ی آنان کافران را به خشم آورد. الله به این‌ها که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، نوید آمرزش و پاداش بزرگی می‌دهد».

بشارت‌های تورات

توراتی که امروزه در دسترس مردم قرار دارد، تحریف شده و دگرگون یافته است، دلیل این ادعا، اختلاف و ناهمگونی موجود در بسیاری از جاها در نسخه‌ها و چاپ‌های گوناگون آن، می‌باشد.

تورات سه نسخه دارد: عبری، یونانی و سامری. هر فرقه از مسیحیت، فقط ادعای درستی نسخه‌ی خودش را می‌کند. این تحریف‌ها و دگرگونی‌ها، موجب از بین رفتن بخش عمده‌ای از بشارت‌ها شده است؛ به طوری که هیچ نشانه و اثری از آن باقی نمانده است؛ ولی با این وجود، باز هم بشارت‌های فراوانی در آن‌ها باقی است، به طوری که اگر، شخصی ژرف‌اندیش، بدون تعصب و پیروی از هواهای نفسانی، در این بشارت‌ها بنگرد و آن‌ها را با سیره پیامبر ﷺ مطابقت دهد، درستی آن‌ها بر او پوشیده نمی‌ماند.

نام رسول الله ﷺ با صراحت در تورات ذکر شده است

در برخی از بشارت‌های تورات، به نام «محمد» ﷺ به طور صریح اشاره شده است. دانشمندان مسلمان به این حقیقت پی برده‌اند، ولی تحریف‌های پیوسته‌ای که در این کتاب صورت گرفت، آن نصوص را از میان برده است؛ مانند این عبارت که در سفر اشعیا^۱ ذکر شده است: «من نام تو را محمد قرار می‌دهم، ای محمد، ای تقدیس کننده‌ی پروردگار، اسم تو از گذشته موجود است».

جمله‌ی پایانی این عبارت، با حدیث زیر مطابق است؛ پیامبر ﷺ فرمود: «من پیامبر بودم، درحالی که هنوز آدم در سرشت خاک بود»^۲.

هم‌چنین در تورات عبری، اصحاب سوم از سفر حبقوق^۳ آمده است: «زمین را از ستایش احمد سرشار کردم، او ملت‌ها را فرمان بردار خویش کرد».

در نسخه‌ی قدیمی لندن چاپ سال ۱۸۴۸م، نسخه‌ی بیروت چاپ ۱۸۸۴م و دیگر نسخه‌های قدیمی، در سفر حبقوق با صراحت و وضوح تمام آمده است: «آسمان از ارزش او روشن شده، زمین از ستایش او سرشار گشته،... صدایت در جریان جویبارها و امواج دریاها، طنین‌انداز است، ای محمد نزدیک آی، کوه‌ها چون تو را دیدند لرزیدند».

ذکر پیامبر ﷺ با اوصافی که تنها متعلق به اوست

در تورات، محل بعثت رسول الله ﷺ نیز بیان شده است. در سفر تثنیه، اصحاب ۳۳، آمده است: «پروردگار از جانب سینا آمد و ساعیر را روشنی بخشید و کوه فاران متجلی و روشن شد».

براساس نوشتار تورات، «سینا» همان جایی است که الله متعال با موسی ÷ سخن گفت؛ ساعیر محل وحی الله متعال به عیسی و فاران کوه‌های مگه است که الله متعال از آن جا به محمد ﷺ وحی نمود. الله متعال نام این مکان‌های مقدس را در این آیه جمع نموده است:

۱- کتاب الجواب الصحیح ص (۳۲۶/۳).

۲- محمد نبی الاسلام، ص (۱۸)

۳- کتاب الجواب الصحیح ص (۳۱۳/۳)

﴿وَالَّذِينَ وَالزَّيْتُونَ ﴿۱﴾ وَطُورِ سَيْنِينَ ﴿۲﴾ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿۳﴾﴾ [التين: ۱-۳].

«سوگند به انجیر و زیتون! و سوگند به طور سینا! و سوگند به این شهر امن - مکه -!».

همچنین تورات مکانی را که در آن جا به رسول الله ﷺ وحی شد، بیان کرده است. در سفر اشعیا، اصحاح ۲۱، آمده است: «یک وحی از سئو سرزمین عرب، در وعر است»، حال آنکه وحی در سرزمین‌های عرب، در وعر، در غار حرا آغاز شد.

تورات به هجرت رسول الله ﷺ و جهتی که هجرت بدان جا صورت گرفت، را بیان کرده است: «ای ساکنان سرزمین تیماء، برای ملاقات با تشنه‌ها آب بیاورید و به فراریانی نان بدهید که در برابر شمشیر فراری شده‌اند، در برابر شمشیر کشیده شده، و در برابر کمان کشیده شده و جنگ شدید».

«تیماء» از نواحی مدینه منوره است. با دقت در این نوشتار، واضح است که تورات از هجرت رسول الله ﷺ سخن می‌گوید.

دنباله‌ی نوشتار پیشین چنین است: «این‌گونه سرورم به من گفت، در مدت سالی همچون سال اجیر که مجد قیدار را به فنا و نابودی می‌کشد و دیگر، کمان‌های قهرمانان بنی قیدار کم می‌شوند، چون پروردگار خدای اسرائیل سخن گفت».

این نوشتار تورات، از جنگ بدر سخن می‌گوید؛ چون بعد از یک سال مانند سال اجیر از تاریخ واقعه‌ی جنگ بدر اتفاق افتاد، و مجد و سروری قیدار، که فرزندان اسماعیل و اهل مکه بودند، به فنا و نابودی کشیده شد. بعد از جنگ بدر، کمانداران قریش کم شدند.

اشاره به یکی از نشانه‌های بارز محل هجرت رسول الله ﷺ

برخی از گفتارها و نوشتارهای تورات، به مکان هجرت رسول الله ﷺ اشاره دارد. برای مثال، در سفر اشعیا، اصحاح ۴۲، آمده است: «مردم و شهرهای‌شان، صدایش را بلند می‌کنند، شهر محل سکونتش قیدار است، تا ساکنان صالح بر سر کوه‌ها به زمزمه و ستایش پروردگار بپردازند».

همان‌طور که در سفر تکوین، اصحاح ۲۵، شماره ۱۳ آمده است، قیدار یکی از فرزندان اسماعیل می‌باشد. صالح، کوه ترک خورده‌ای است در مدینه. زمزمه یاد شده، اذانی است که پیوسته و هر روز پنج بار، فضا را می‌شکافد، و نیز تکبیرها و ستایش‌های

عیدها، سحرگاهان و شامگاهان است که از دهان‌ها و لب‌های پاک اهل مدینه‌ی منوره، در کنار کوه سلع، به گوش می‌رسد.

اشاره‌ی تورات به برخی فعالیت‌های رسول الله ﷺ

برخی نوشتارهای تورات، به نشر و گسترش دعوت پیامبر اسلام ﷺ و برخی از فعالیت‌هایش اشاره می‌کند. در سفر حبقوق، اصحاح ۳، آمده است: «الله متعال از تیمان و قدوس از کوه‌های فاران آمد، شهرتش جلال اوست که آسمان‌ها را در برگرفت و زمین سرشار از تسبیح وی شد. دستش درخششی دارد همچون نور. قدرتش نورافشانی می‌کند. با آمدنش، مرض وبا رفت و پیشاپیش او تب و لرز خارج شد، ایستاد و زمین را برانداز کرد، نگرست، ملت‌ها به لرزه در آمدند، کوه‌های زمانه (دولت‌های بزرگ و امپراتورها) خرد شدند و صخره‌های آبی (دولت‌های کوچک) خاموش گشتند».

تورات در این بشارت، از پیروزی بزرگ رسول الله ﷺ و پیروانش، توسعه و گسترش دعوت او در همه نقاط جهان، خبر می‌دهد. هم‌چنین به خرد شدن کوه‌های بزرگ زمانه، که منظور کشورهای بزرگ است و خاموش شدن صخره یا تپه‌ی آبی، که منظور دولت‌های کوچک است، اشاره می‌کند. تمامی این بشارت‌ها، تحقق یافتند.

کسی که از سیره و سنت رسول الله ﷺ آگاه باشد، متوجه می‌شود که این بشارت به دو مسئله دیگر، نیز اشاره دارد:

- ۱- درخششی همچون نور از دست‌های مبارکش
- ۲- رفتن وبا در جلو او و بیرون رفتن تب در اطراف پاهایش.

درخشش نوری که از دست‌هایش نورافشانی می‌کند

در تورات این‌گونه آمده است: «دستش درخششی دارد همچون نور. قدرتش نورافشانی می‌کند»، سپس می‌گوید: «ایستاد و زمین را برانداز کرد، نگرست، ملت‌ها به لرزه در آمدند».

آن‌چه که من از این نص درک می‌کنم این گفتار تورات، از حادثه‌ای سخن می‌گوید، که در جنگ خندق روی داد. در آن جنگ، صحابه‌ی بزرگوار ﷺ، در اثنای حفر خندق، به سنگ بزرگی رسیدند و از شکستن آن، عاجز و ناتوان ماندند. رسول الله ﷺ جلو رفت و با وارد ساختن ضربه‌ای محکم، یک سوم آن سنگ را جدا کرد. در این لحظه، نوری از آن خارج شد، سپس رسول الله ﷺ تکبیر گفت و به دنبال او، صحابه رضی الله عنهم با

صدای بلند، تکبیر گفتند. بعد ضربه‌ی دوم و سوم را به آن وارد نمود تا آن سنگ خرد شد. رسول الله ﷺ فرمود: در پرتو نور اوّل، کاخ‌های شام، در پرتو نور دوم، کاخ‌های فارس و در پرتو نور سوم، دروازه‌های صنعاء را دیدم.

نسائی و امام احمد، با سند حسن، از حدیث بزّاء بن عازب روایت کرده‌اند که گفت: «هنگامی که رسول الله ﷺ فرمان داد که خندق را حفر نماییم، درون خندق با صخره‌ی بزرگی برخورد نمودیم که با کلنگ و ابزارهای کار، نمی‌توانستیم آن را بشکنیم، درمانده شده و نزد رسول الله ﷺ رفتیم. ایشان آمدند و کلنگی را به دست گرفته و فرمود: «بسم الله» و با ضربه‌ای، یک سوم سنگ را جدا ساخت و فرمود: «الله اکبر، کلیدهای شام به من اهداء گردید، به الله متعال سوگند هم‌اکنون، کاخ‌های سرخ آن را می‌بینم» سپس ضربه دوم را زد و یک سوم دیگر از آن را جدا نمود و فرمود: «الله اکبر، کلیدهای فارس هم به من اهداء گردید، به الله متعال سوگند هم‌اکنون، کاخ سفید مداین را می‌بینم»، سپس فرمود: «بسم الله و بقیه‌ی سنگ را خرد کرد و فرمود: الله اکبر، کلیدهای یمن به من اهداء گردید، به الله متعال سوگند هم‌اکنون، از این جا دروازه‌های یمن را می‌بینم»^۱.

در روایت طبرانی آمده است: «ضربه‌ای به سنگ بزرگ زد، در این هنگام جرقه‌ای از آن برخاست، تکبیر گفت و مسلمان‌ها هم تکبیر گفتند». وی در ادامه این روایت بیان می‌کند که: «برق اوّل، قصرهای شام را برای او روشن کرد و فرمود: جبرئیل به من گفت که امت تو، بر آن مکان‌ها مسلط خواهند شد....»^۲.

باری دیگر، در این نوشتار تورات درنگ می‌کنیم و در آن می‌اندیشیم: «دستش درخششی دارد همچون نور. قدرتش نورافشانی می‌کند ایستاد و زمین را برانداز کرد، نگرست....».

با برابردن این نوشتار و حدیث یاد شده، آیا این رخداد بیان آن بشارت تورات نیست؟!

۱- فتح الباری (۷/۳۹۷)

۲- قبلی، همان صفحه

رفتن وبا و خارج شدن تب

در این بشارت آمده است: «بیماری وبا در جلو او می‌رود، و تب و لرز از نزد پاهایش خارج می‌گردد»، به الله متعال سوگند که این بشارت با صراحت تمام به رسول الله ﷺ اشاره دارد و تأویل و تفسیر دیگری در آن یافت نمی‌شود؛ چون قبل از آمدن رسول الله ﷺ به مدینه، این شهر به بیماری‌های تب‌آور مشهور بود. بخاری از ابن عباس رضی الله عنه، روایت می‌کند که: «رسول الله ﷺ و اصحاب رضی الله عنهم، برای انجام عُمَرَه‌ی معروف به عُمَرَه‌ی قضاء، وارد مکه شدند، مشرکین گفتند: «گروهی نزد شما آمدند که تب و لرز مدینه آن‌ها را ضعیف و ناتوان کرده است»^۱.

نخستین بار که رسول الله ﷺ و اصحاب گران‌قدرش رضی الله عنهم، به مدینه وارد شدند، به این بیماری‌های تب‌آور مبتلا شدند. رسول الله ﷺ دعا کرد و از پروردگار متعال خواست که بیماری تب‌آور را از میان بردارد.

عائشه رضی الله عنها، روایت می‌کند که: «وقتی رسول الله ﷺ و اصحاب گرامی او رضی الله عنهم، به مدینه هجرت نمودند، ابوبکر و بلال بیمار شدند، نزد آن‌ها رفته و گفتم: پدرم چطوری؟ ای بلال تو حالت چطور است؟^۲ هرگاه که ابوبکر تب و لرز می‌گرفت، می‌گفت:

كُلُّ امْرِيٍّ مُصَبِّحٌ فِي أَهْلِهِ وَالْمَوْتُ أَذْنِي مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ

«هر انسان، اگر همراه خانواده‌اش هم باشد، مرگ از بند کفشانش به او نزدیک‌تر است.

و هرگاه تب و لرز بلال آرام می‌شد، سرش را بلند می‌کرد و می‌گفت:

أَلَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبَيْتَنَّا لَيْلَةً بِوَادٍ وَحَوَّلِي إِذْخِرُّ وَجَلِيلٌ

وَهَلْ أَرَدْنَا يَوْمًا مِيَاهَ مَجَنَّةٍ وَهَلْ يَبْدُونَ لِي شَامَةً وَطَفِيلٌ

«ای کاش می‌دانستم، آیا شبی دیگر را در دره‌ای سپری می‌کنم که گیاهان اذخر و جلیل در اطرافم باشند؟

آیا روزی دیگر، وارد آب‌های مَجَنَه می‌شوم و آیا بار دیگر شامه و طفیل را می‌بینم؟».

۱- قبلی (۳/ ۴۶۹)

۲- این واقعه قبل از نازل شدن آیه‌ی حجاب بود.

عائشه فرمود: نزد رسول الله رفتیم و ماجرا را به عرض ایشان رساندم، فرمود:
 «اللَّهُمَّ حَبِّ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَحُبِّنَا مَكَّةَ أَوْ أَشَدَّ، وَصَحَّحَهَا وَبَارَكْ لَنَا فِي صَاعِهَا وَمُدَّهَا،
 وَأَنْتُفِلْ حُمَاهَا فَاجْعَلْهَا بِالْحُجَّةِ»^۱.

«خدایا، محبت مدینه را مانند محبت مکه یا بیشتر از آن، در دل های ما جای بده. و آب و هوای مدینه را برای ما مساعد بگردان و به صاع و مُد ما (واحد های وزن) برکت عنایت فرما و تبی را که در مدینه است به جُحفه منتقل کن».

امام بخاری، در روایت پایان کتاب حج افزوده که بلال رضی الله عنه، فرمود: «پروردگارا! شبیه بن ربیعہ، عتبہ بن ربیعہ و امیہ بن خلف را لعنت کن و از رحمتت دور بگردان، همان گونه که ما را از وطن مان (مکه) به سرزمین وبا خیز (مدینه) بیرون راندند»^۲.

بنابراین، یثرب محل بیماری های تب آور بود و شاید کمتر کسی بود که وارد آن جا بشود و مبتلا به آن بیماری نگردد. اما الله متعال، دعای پیامبرش را پذیرفت و بیماری های عفونی را از آن جا منتقل نمود و سلامتی و تندرستی را جایگزین آن کرد. هم چنین، طاعون و دیگر بیماری های واگیر عفونی را، از مدینه دور نمود. امام احمد، در مسند خویش، از ابی عسیب مولای رسول الله صلی الله علیه و آله، نقل می کند که فرمود:

«أَتَانِي جَبْرِيلُ بِالْحَمِي، فَأَمْسَكَتُ الْحَمِيَّ بِالْمَدِينَةِ وَأَرْسَلْتُ الطَّاعُونَ الشَّامَ»^۳.

«جبرئیل با تب و طاعون نزد من آمد، بیماری تب آور را در مدینه نگه داشتم و طاعون را به شام فرستادم».

شاید نگه داشتن بیماری تب آور در مدینه، در ابتدا بوده است، سپس دستور داد به جحفه ارسال گردد، یا این که منظور از نگه داشتن تب در مدینه، به معنی اطراف مدینه است که جحفه در آن منطقه و در نزدیکی مدینه واقع شده است.. به هر حال، واضح و روشن است که این بشارت، به همان صورت که تورات خبر داده بود، به وقوع پیوست.

۱- فتح الباری (۷/ ۲۶۲)

۲- قبلی (۷/ ۲۶۳)

۳- مسند امام احمد (۵/ ۸۱)

بشارت‌های جامع

گاهی بشارت‌ها جامع و دربرگیرنده‌ی: ویژگی‌های رسول الله ﷺ، وحی الله متعال به او، بیان ویژگی‌های امتش، یاری فرشتگان به او و پیروانش، موهبت‌های الهی از قبیل عروج به آسمان و غیره، می‌باشند. از جمله‌ی این بشارت‌ها، بشارت دانیال است.

دانیال^۱ یهود را تهدید نموده و برای‌شان، امت محمد را این‌گونه توصیف می‌نماید: «الله متعال، آن‌ها را بر شما مسلط می‌گرداند و در میان‌شان پیامبری برمی‌انگیزد و کتابی را بر آن‌ها نازل می‌کند و گردن شما را در دست آن‌ها قرار می‌دهد (برده‌ی آن‌ها می‌شوید)، شما را به حق، به ذلت و خواری می‌کشاند و مردان قیدار به صورت گروه گروه خارج می‌گردند، فرشتگان سوار بر اسب‌های سفید همراه آن‌ها هستند، پس شما را محاصره می‌کنند و فرجام شما آتش خواهد بود، از آتش به الله متعال پناه می‌بریم». قیدار، پسران اسماعیل بودند و در زمین پراکنده شدند و بر سرزمین‌های شام، عربستان، مصر و عراق، مسلط شدند. در روایات متواتر و غیر قابل تردید، آمده است که فرشتگان سوار بر اسب‌های سفید فرود می‌آیند، همان‌گونه که در جنگ بدر و احزاب فرود آمدند. دانیال به اسم محمد ﷺ تصریح نموده و می‌گوید: «ای محمد، کمان‌هایت را برخواهی کشید و تیرها به فرمان تو سیراب می‌شوند».

در ادامه دانیال ÷ می‌گوید: «از الله متعال خواستم و در پیشگاهش تضرع نمودم که برایم بیان کند، چه بر سر بنی‌اسرائیل خواهد آورد؟ آیا توبه و بازگشت آن‌ها را می‌پذیرد و حکومت را به ایشان بر می‌گرداند و پیامبرانش را در میان‌شان مبعوث می‌کند، یا این‌ها را به غیر ایشان می‌دهد؟ پس مُلک و قدرت، در صورت جوانی زیبارو نزد نمایان گشت و گفت: سلام بر تو ای دانیال، الله متعال می‌فرماید: همانا بنی‌اسرائیل مرا به خشم آوردند و نافرمانی مرا کردند و غیر از من خدایان دیگری پرستش کردند، بعد از علم و آگاهی، به جهل و نادانی برگشتند، بعد از راست‌گویی، دروغ‌گو شدند، پس بُخت النَّصر بر ایشان یورش برد و مردان‌شان را به قتل رساند و زنان‌شان را به بردگی کشید و مساجدشان را نابود ساخت و کتاب‌هایشان را به آتش کشید و کسان دیگر هم با آن‌ها چنین کارهایی کردند، و من از آن‌ها ناخشنودم و

گناهان‌شان را نمی‌بخشم و همیشه در ناخشنودی و خشم من باقی می‌مانند، تا وقتی که مسیح پسر مریم، عذرای بتول را روانه می‌کنم و مَهر لعنت و خشم را بر آن‌ها می‌زنم و برای همیشه نفرین و خواری بر آن‌ها سایه دارد تا این که پیامبری از پسران اسماعیل را بر می‌گزینم که هاجر، آمدنش را بشارت داده، و فرشتگانم را با بشارت به بعثتش نزد او فرستادم و به سوی آن پیامبر وحی کردم، نام‌ها را به او می‌آموزم، او را با پرهیزکاری آراسته می‌گردانم و نیکی را نشانه او قرار می‌دهم و نهانش را پرهیزکاری و گفتارش را درستی و راستی و سرشتش را وفا و سیرت و روش زندگی‌اش را میانه‌روی، و هدایت را، سَنّت او قرار می‌دهم، کتابی را به او می‌دهم که تصدیق‌کننده‌ی کتاب‌های آسمانی پیشین است و نابود‌کننده‌ی برخی از محتویات آن کتاب‌هاست، او را نزد خویش عروج می‌دهم، از آسمانی به آسمان بالاتر می‌آورم تا به درجات عالی می‌رسد، سپس نزدیکش کرده و به او سلام کرده و وحی می‌نمایم، سپس او را با شادی و سرور، به سوی بندگانم می‌فرستم، درحالی که همه آن‌چه را که به او سپرده‌ایم، محفوظ نگه داشته و از یاد نمی‌برد و در سخنانش راست‌گو و درست‌کار است و با گفتار نرم و شیرین و با پندی زیبا، مردم را به سوی توحید و یکتاپرستی فرامی‌خواند، نه درشت‌خو و نه خشن‌است و نه در بازار فریاد می‌کشد. با هرکس که به وی روی آورد، مهربان است. قوم خویش را به سوی توحید و پرستش خالصانه من، فرامی‌خواند و نشانه‌هایم را به آنان اعلام می‌کند؛ اما آن‌ها، تکذیبش می‌کنند و در صدد آزار و اذیتش برمی‌آیند».

ابن تیمیه می‌فرماید: «سپس دانیال، داستان رسول الله ﷺ را، از روی آن‌چه فرشته برای او بیان کرده بود، تا پایان این اُمّت و تا سرانجام دنیا، ادامه می‌دهد».

سپس می‌گوید: «این بشارت، هم‌اکنون در نزد یهود و نصارا، موجود است و آن را می‌خوانند و می‌گویند: هنوز کسی که این ویژگی‌ها را دارد، ظهور نکرده است».

بشارت‌هایی از انجیل

در انجیل متّی، اصحاب ۱۱، شماره ۱۴، آمده است: «اگر می‌خواهید قبول کنید، پس او همان ایلیا مزمع است که می‌آید، کسی که گوش شنوا دارد، باید گوش کند».

رسول الله ﷺ برای ما بیان فرمود که بین او و عیسی مسیح، پیامبر دیگری نیامده است، پس ایلیایی که عیسی ÷ بدان بشارت داده است، کسی جز پیامبر اسلام ﷺ

نیست. ایلیا، طبق حساب حروف ابجد، که یهودیان بسیار بدان علاقمند هستند، با کلمه‌ی محمّد برابر است.

در انجیل یوحنا، صحاح ۱۴، شماره ۱۵، آمده است: «اگر مرا دوست دارید، سفارش‌های مرا نگه دارید، و من «معزی» دیگری را از پدر می‌خواهم، تا برای همیشه همراه شما باشد». در برخی ترجمه‌های خارجی آمده است «بارکلیتوس را به شما بدهد تا برای همیشه همراه شما باشد.»؛ واژه‌ی «بارکلیتوس» یونانی بوده و معنای آن «أحمد» است که از نام‌های رسول الله ﷺ می‌باشد^۱.

در همان انجیل، اصحاح ۱۵، شماره ۲۶، آمده است: «هرگاه آن معزی آمد، من او را می‌فرستم و از سوی پدر، روح الحق سربرآرد به نزد شما می‌فرستم، او برای من گواهی می‌دهد»، بدان علت آمده است که پیامبر اسلام ﷺ به نبوت و رسالت عیسی مسیح شهادت می‌دهد، و روح الحق، کنایه از پیامبر اسلام است، ولی این معانی وارد شده از ترجمه‌های جدید، دقیق و درست نیستند، چون اصل این ترجمه‌ها از انجیل‌های یونانی است، که نوشته‌ی «بیرکلیتوس» هستند، اما در ترجمه‌های عربی چاپ سال ۱۸۲۱، ۱۸۳۱ و ۱۸۴۴ لندن «فارقلیط» آمده است، که بیش از همه به عبارت یونانی مورد اشاره^۲ نزدیک‌تر است، اما ترجمه‌ی آن واژه‌ها به «معزی» در چاپ‌های جدید، همان تحریفی است که الله متعال در سوره‌ی نساء، اهل کتاب را بدان مورد نکوهش قرار داده و می‌فرماید:

﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِۦ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الَّذِينَ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَسْمَعُ وَأَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَٰكِن لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: ۴۶].

«برخی از یهودیان سخنان را، از جاهای خود منحرف می‌کنند». ملاحظه می‌شود که قبل از جمله‌ی وارده در شماره ۲۶، همین اصحاح، در چاپ‌های جدید، کلمه‌ای افتاده؛ ولی در چاپ‌های قدیم انجیل، این جمله با صراحت

۱- محمّد نبی الاسلام ص (۳۶)

۲- قبلی، ص (۳۸)

تمام آمده است: «اگر المنحنایی، که الله متعال به سوی شما می فرستد، آمد». معنی «المنحنما» به زبان سریانی، تحریف شده‌ی «محمّد» است.^۱

دیگر بشارت‌های انجیل^۲

در (انجیل متّی)، اصحاح ۲۱، آمده است:

«۴۲ یسوع به آن‌ها گفت: آیا هرگز در کتاب‌ها نخوانده‌اید: سنگی که بناها آن را به پایان کار انداختند، از جانب پروردگار گوشه و زاویه شد، این، از نظر ما عجیب است».

۴۳ از این رو به شما می‌گویم: حکومت و سلطنت الله متعال، از شما گرفته و به امتی داده می‌شود، که کار سودآورش را انجام می‌دهد.

۴۴ هرکس از آن سنگ بیفتد و هرکس آن سنگ بر او سقوط کند، خرد می‌شود». این سنگ، کسی جز فرستاده الله متعال، محمّد ﷺ نیست، در - صحیحین بخاری و مسلم - از ابوهریره و جابر بن عبدالله متعال E روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي كَمَثَلِ لَبْنَةٍ مِنْ زَاوِيَةِ فَجْعَلِ النَّاسِ يَطُوفُونَ بِهِ وَيَعْجَبُونَ لَهُ وَيَقُولُونَ: هَلَّا وَضَعْتَ هَذِهِ اللَّبْنَةَ؟ قَالَ: فَأَنَا اللَّبْنَةُ وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ».

«نبی اکرم ﷺ فرمود: مثال من و سایر پیامبران، مانند مردی است که ساختمانی را با بهترین شکل بسازد و کامل کند، مگر جای یک خشت که آن را خالی بگذارد، مردم وارد آن ساختمان می‌شوند و با تعجب می‌گویند: ای کاش! جای این خشت خالی نمی‌بود. فرمود: من همان خشت هستم، من آخرین پیامبرانم».

ابن القیّم فرمود:^۳ «حال به بشارت دیگری از عیسی مسیح ÷ می‌نگریم: آیا نمی‌بینی سنگی که بناها، او را به آخر انداختند، تبدیل به گوشه‌ی ساختمان شد، این گفتار، با فرموده‌ی زیر از پیامبر ﷺ مطابقت دارد:

۱- محمد نبی الإسلام، ص (۳۹)، شیخ الاسلام به تحقیق و پژوهش روایاتی پرداخته، که عیسی ÷،

آمدن پیامبر اسلام را بشارت داده است. ر.ک: الجواب الصحیح (۶/۴)

۲- نبوة محمّد من الشکّ الی الیقین ص (۲۹۷).

۳- هداية الحیاری (۳۸۱-۳۸۲)

«إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلِ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَاراً فَأَكْمَلَهَا وَأَتَمَّهَا إِلَّا مَوْضِعَ لَبْنَةٍ مِنْهَا، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ وَيَعْجَبُونَ لَهُ وَيَقُولُونَ: هَلَّا وَضَعْتَ هَذِهِ اللَّبْنَةَ؟ فَكُنْتُ أَنَا تِلْكَ اللَّبْنَةُ».

«مثال من، و سایر پیامبران قبل از من مانند مردی است که خانه‌ای زیبا و کامل بسازد، مگر این که در گوشه‌ای جای یک خشت را خالی بگذارد، مردم اطراف آن را دور بزنند و با تعجب بگویند: چرا این یک خشت را نگذاشته‌ای؟» رسول گرامی فرمود: «من همان یک خشت و خاتم پیامبران هستم».

در این گوشه از بشارت مسیح نیز درنگ می‌کنیم که می‌فرماید: «همانا این از نگاه ما عجیب است». و نیز در این جمله تأمل می‌کنیم: «... ملکوت و سلطنت الله متعال، از شما گرفته می‌شود و به امت دیگری داده می‌شود» متوجه می‌شویم که چگونه با این آیه‌های زیر مطابقت دارد:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿۱۰۵﴾﴾

[الانبیاء: ۱۰۵].

«ما علاوه بر قرآن، در تمام کتاب‌های - پیامبران پیشین - نوشته‌ایم که بی‌گمان - سرتاسر - زمین را بندگان شایسته‌ی ما، به ارث خواهند برد - و آن را به دست خواهند گرفت -».

و نیز با آیه‌ی:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۵۵﴾﴾ [النور: ۵۵].

«الله متعال، به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین - پیشینیان و وارث فرماندهی و حکومت آنان - در زمین خواهد کرد - تا آن را پس از ستم ستم‌گران، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند -».

در انجیل متی، اصحاب ۸، شبیه همین گفتار آمده است:

« ۱۱ به شما می‌گویم: براستی که خیل بسیاری، از مشرق‌ها و مغرب‌ها، خواهند آمد و همراه ابراهیم، اسحاق و یعقوب، بر سلطنت آسمان‌ها تکیه می‌زنند، اما اهل آن سلطنت‌ها، به سوی ستم‌گران خارجی دور انداخته می‌شوند و در آن‌جا، تنها گریه و چکاچک شمشیر و نیزه، به گوش می‌رسد».

این بشارت به ظهور امت اسلام، که از مشرق‌ها و مغرب‌ها می‌آیند؛ اشاره دارد و هم‌نشین کسانی خواهد بود که الله متعال بدیشان نعمت (هدایت) داده است، آن مقرّبان‌ها که او همدمشان خواهد بود، عبارتند: از پیغمبران، راست روان، شهیدان و شایستگان و آنان چه دوستان خوبی هستند!

در (الفاروق) آمده است: «ای مسیحی! اگر عادل هستی، حکم کن به این‌که کسانی که از مشرق‌ها و مغرب‌های زمین می‌آیند، امت محمدی هستند، چون در آن هنگام، شما حاضر بودید و خطاب او با شما بود، و مسیح، سلام الله علیه، از قومی خبر می‌دهد، که در آینده می‌آیند و با جمله‌ی «اما اهل آن سلطنت‌ها...»، شما را جدا کرد»^۱.

شبهه همین عبارت، در انجیل یوحنا، اصحاح ۴، آمده است:

« ۲۰-۲۴ یسوع به او گفت: ای زن! مرا باور کن که زمانی فرا می‌رسد که نه در این کوه و نه در اورشلیم، برای الله، سجده نمی‌برید».

این نوشتار، هم به ظهور دین جدید اشاره دارد، که مرکز آن از اورشلیم به جایی دیگر تغییر می‌کند، هم به تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه‌ی معظمه اشاره می‌کند که قبله‌ی صاحبان دین جدید است و این آیه آن را تصدیق می‌کند:

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۱۴۴].

«ما، روگرداندن تو را گهگاهی به سوی آسمان می‌بینیم - و پیام آرزوی قلبی تو را جهت نزول وحی در مورد تغییر قبله دریافت می‌داریم - پس تو را به سوی قبله‌ای متوجه می‌سازیم، که از آن خوشنود خواهی شد. پس رو به سوی مسجدالحرام کن و - ای مؤمنان! - در هر جا که بودید، روی خویشان را - به هنگام نماز - به سوی آن

کنید. کسانی که کتاب بدیشان داده شده است - یعنی یهودیان و مسیحیان - خوب می‌دانند که چنین گرایشی - به سوی مسجدالحرام - حق است و به فرمان پروردگارتان می‌باشد - ولی با وجود این از فتنه‌انگیزی دست بر نمی‌دارند - و الله متعال از آن چه می‌کنند بی‌خبر نیست».

مسلمانان در ابتدا، نمازهایشان را بسوی بیت المقدس ادا می‌کردند، سپس آیه‌ی واجب شدن رو کردن به بیت الله الحرام، در مکه‌ی مکرمه، نازل شد.

از انجیل لوقا^۱

صاحب کتاب (الإنجيل والصلیب)، خاطر نشان ساخته، که در انجیل لوقا، ۲:۱۴ چنین آمده است: «الحمد لله في الأعالي وعلى الأرض إسلام وللناس أحمد».

«الله متعال را سپاس در بلندی‌ها و در روی زمین اسلام هست و مردم احمد را دارند».

مترجم‌ها آن را در انجیل چنین معنی کرده‌اند:

«الحمد لله في الأعالي وعلى الأرض السلام وللناس المسرة».

«الله متعال را سپاس در بلندی‌ها و در روی زمین سلامتی هست و مردم خوشحالند».

به نظر نویسندگی کتاب، ترجمه‌ی درست، همان است که خودش بیان کرد. نویسندگی می‌گوید: «در اینجا دو کلمه در زبان اصلی وارد شده که هیچ کس معنی کامل‌شان را نفهمیده است، از این رو، این دو کلمه آن‌گونه که باید، در ترجمه‌ی سریانی، ترجمه نشده‌اند.

این دو کلمه عبارتند از:

أیرینی، که «سلامت» ترجمه می‌کنند.

و آیودکیا، که «حُسن رضایت» آن را ترجمه می‌کنند

کلمه‌ی نخست، که اکنون موضوع بحث و گفتگوی ماست، أیرینی است، که به

«سلامت، مسالمت و سلام» ترجمه کرده‌اند.

به نظر مؤلف، ترجمه‌ی درست آن «اسلام» است. وی در صفحه‌ی ۴۰ می‌گوید: «معلوم است که واژه‌ی «اسلام» معنای گسترده‌ای دارد و واژه‌های «سلم، سلام، صلح، مسالمت، امنیّت و راحتی» را در بر می‌گیرد، و معنای زاید و تفسیرهای بیشتر، فراگیرتر و قوی‌تر از نظر ماده و معنی، را به همراه دارد. اما در این سخن فرشتگان: «علی الأرض سلام»، درست نیست که کلمه «سلام» را به معنای «صلح جهانی» بدانیم؛ زیرا، همه جهان هستی، به ویژه بخش زنده‌ی آن و به ویژه نوع بشر موجود بر این کره‌ی خاکی، به دلیل قانون‌های طبیعی و اجتماعی، تسلیم و فرمان‌بردار رخ داده‌ای ناگوار است؛ مانند اختلافات و کشمکش‌ها. محال است که انسان روی زمین زندگی مسالمت‌آمیز و همراه با صلح و آشتی داشته باشد».

سپس از گفتار مسیح دلیل می‌آورد که فرمود: «آمده‌ام تا بر زمین آتشی برافروزم، چه می‌خواهم اگر برافروخته شد؟ آیا گمان می‌کنید من آمده‌ام تا در زمین آشتی و صلح بدهم، نه هرگز، بلکه تقسیم جدایی می‌بخشم» لوقا ۱۲: ۴۹-۵۳

بنابراین، ترجمه با مأموریت و گفتار مسیح، برابر نیست، بلکه درست «وعلی الأرض اسلام» می‌باشد.

هم‌چنین، به نظر وی «آیادوکیا»، به معنی «أحمد» است نه «مسمره یا حُسن رضایت»، آن‌گونه که کشیش‌ها آن را ترجمه می‌کنند. در زبان یونانی، «حُسن رضایت» را «ثلیما» می‌گویند نه «آیادوکیا».

وی هم‌چنین می‌گوید: واژه‌ی «دو کوته»، به معنی «حمد، خواسته، شوق، علاقه و بیان فکر» است و صفات مشتق از این فعل «دوکسا»، عبارت‌اند از: «حمد، محمود، ممدوح، نفیس، مرغوب، مجید و خواسته». وی با نمونه‌های متعدّد از زبان یونانی می‌آورد و ادامه می‌دهد: آن‌ها «محمدیتو» را در اشعیا ۱۱: ۶۴، به «اندوکسایمون» و صفاتی همچون «محمّد، أحمد، أمجد، ممدوح، محتشم، و ذو الشوکه» را، به «ایندکسوس»، ترجمه می‌کنند.

وی با این پژوهش ارزش‌مند، استدلال کرده بر این‌که، ترجمه‌ی درست و واقعی لوقا، «احمد و محمد» است نه «مسرّه و حُسن رضایت». بنابراین، ترجمه‌ی درست عبارت انجیل این است:

«الحمد لله في الأعالي وعلی الأرض اسلام وللناس أحمد».

«الله متعال را سپاس در بلندی‌ها، و بر روی زمین اسلام هست و مردم احمد را دارند»^۱.

بشارت‌های انجیل بر نابا

این انجیل، سرشار از بشارت‌های صریح به محمّد مصطفی ﷺ، می‌باشد، از آن جمله در ص ۱۶۱: «الله متعال فرمود: ای محمّد! صبر و بردباری پیشه کن...»، ص ۱۶۲: «اسم مبارک او محمد است...»، ص ۱۶۲: «ای خدا! پیامبرت را برای ما بفرست، ای محمّد هرچه زودتر برای نجات جهان بیا».

نظری در مورد انجیل بر نابا

بدون شک، این انجیل یکی از انجیل‌های معروف قدیمی است و در کتاب‌های قرن دوم و سوم میلادی، از آن یاد شده است و بعد از آن تاریخ، نامی از آن برده نشد؛ تا این‌که در نخستین سال‌های قرن هیجدهم، نسخه‌ای از آن یافت شد و تاکنون هم در کتاب‌خانه‌ی بلاط «فینا» موجود است.

هنگامی که این کتاب منتشر گردید، غوغای بزرگی در مراکز علم و دین اروپا برپا شد. این کتاب، دوبار به زبان عربی ترجمه و چاپ شد، که چاپ دوم آن را «دار القلم کویت» بر عهده گرفت.

این‌جانب، به آن کتاب دسترسی پیدا کرده و به مطالعه‌ی عمیق آن پرداختم و متوجه شدم که این کتاب، اگرچه دارای یک اصل است، ولی دست مسلمانی در آن دخالت کرده و مطالبی را به آن افزوده است. آنچه مرا به چنین دیدگاهی، نسبت به آن کتاب، رسانید، حاشیه‌های عربی کتاب اصلی موجود در «فینا»، نبود بلکه، زیاده روی آن انجیل، در توصیف رسول الله ﷺ بود. ما باور داریم که انجیل به بعثت پیامبر ﷺ، بشارت داده است، ولی خیلی بعید می‌دانیم که آن همه اغراق‌گویی‌ها و خرافاتی که در بین مسلمانان، در مورد رسول الله ﷺ است و به ایشان نسبت می‌دهند، در بین اهل کتال نیز، رایج و شایع باشد. برای نمونه، در ص ۹۳، ۹۱، ۱۱۰ این انجیل، می‌بینیم که الله متعال همه چیز را به پیامبرش، محمّد، داد و همه چیز را

به خاطر او آفرید و قبل از هر چیز او را آفرید و در ص ۱۱۱، کلام پیامبر را نقل می‌کند و می‌گوید:

«پروردگارا! به یاد آور آن‌گاه که مرا آفریدی گفتم: تو خواستی جهان و بهشت و فرشتگان را بیافرینی، به خاطر این که من دوست دارم، تا تو را با مدح من بستایند، من بنده‌ی تو هستم».

در ص ۱۶۱ می‌گوید: صبر کن ای محمد، به خاطر تو می‌خواهم بهشت و جهان و تعداد زیادی از آفریدگان را که به تو اهداء می‌کنم، بیافرینم....».

در ص ۲۶۶ می‌گوید: «این کسی است که خدا به خاطر او، همه چیز را آفرید». در ص ۱۵۲ می‌گوید: «از این رو، وقتی که خدا فرستاده‌اش را قبل از هر چیز آفرید...». بدون تردید، این گفته‌ها نادرست هستند، و با شریعت حقی که در دسترس ما قرار دارد، در تناقض است؛ زیرا الله متعال، انسان، جن و فرشتگان را برای عبادت و بندگی خود آفرید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾﴾ [الذاریات: ۵۶].

«من جن‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام».

نخستین آفریده‌ی الله متعال، قلم است؛ در حدیث آمده است: «أول ما خلق الله القلم»، «نخستین چیزی که الله متعال آفرید، قلم بود». این گفته‌هایی که بیان شد، غلو و زیاده‌روی‌هایی می‌باشد که در بین مسلمانان شایع شده است؛ مانند حدیث موضوع و جعلی:

«لولاك لما خلقت الأفلاك»^۱ «اگر تو نبود، افلاک را نمی‌آفریدم.» و این حدیث «كنت أول النبيين ف الخلق و آخرهم ف البعث». «نخستین پیامبری هستم که آفریده شد و آخرین پیامبری هستم که مبعوث شد»^۲.

و حدیث: «لقد خلقت الدنيا وأهلها لأعرفهم كرامتك عليّ و منزلتك عندي، ولو لآك يا محمد ما خلقت الدنيا»^۱ «دنیا و اهل آن را خلق کردم تا بزرگواری و مقام تو را نزد خود به آن‌ها معرفی کنم».

۱- سلسله الأحادیث الضعیفة و الموضوعة شماره حدیث (۲۸۲)

۲- شوکانی، کتاب الفوائد المجموعه ص (۳۲۶)

و این حدیث: «خَلَقَنَ اللَّهُ مِنْ نورهِ وَخَلَقَ أبا بَكرٍ مِنْ نوري»^۲.

«الله متعال مرا از نور خود و ابوبکر را از نور من آفرید».

وقتی مطالب نقل شده از انجیل برنابا را با این روایات ضعیف و ساختگی مقایسه کنید، می‌فهمید شخصی که این اوصاف را داخل آن کرده امثال این روایات دروغین در ذهنش آشیانه ساخته است.

مطالب دیگری نیز وجود دارد که با دروغ و بهتان، به پیامبر خدا ﷺ نسبت داده شده است، در حالی که این مطالب مخالف حقایقی است که در دست ماست، از جمله در ص ۲۰۹ آمده است: «جهنّم، در مدتی که رسول الله ﷺ برای مشاهده‌ی آن و نه برای کیفر و مجازات، حضور داشت، به خاطر حضور ایشان، می‌لرزید». این گفتار به طور صریح، با قرآن مخالف است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿لَا يُقَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ﴾ [الزخرف: ۷۵].

«عذابشان کم نمی‌شود و سبک نمی‌گردد و آنان در میان عذاب، اندوهناک و نومید و خاموش می‌مانند».

از جمله روایات جعلی، روایتی است که از زبان عیسی ÷، در ص ۹۲ این کتاب، آمده است: «من لیاقت ندارم بند کفش‌های رسول الله ﷺ را بازکنم!» و در ص ۹۶ و ص ۱۶۰، مانند همین گفتار، را نیز نقل کرده است. اما خیلی بعید به نظر می‌رسد که چنین گفتاری، از پیامبری اولوالعزم، صادر شود.

ولی با این وجود، همین انجیل حاوی مطالبی است که حضرت محمد ﷺ را، مورد تحقیر و اهانت نیز قرار داده است؛ برای نمونه، در ص ۱۰۸، ایشان را به این که در آینده دیوانه و سبک مغز خواهد بود، توصیف می‌کند و در ص ۱۰۵ می‌گوید: الله متعال، در روز قیامت حافظه محمد را از او خواهد گرفت.

بشارت‌های دیگر کتاب‌های جهان^۳

«مولانا عبد الحق قدریاتی»، کتابی به زبان انگلیسی به رشته‌ی تحریر در آورده و

۱- تنزیه الشریعة المرفوعة عن الأحادیث الضعیفة و الموضوعة، ص (۳۲۵)

۲- قبلی، ص (۳۳۷)

۳- نبوة محمد من الشک الی الیقین ص (۲۰۴)

آن را «محمّد در اسفار جهانی» نام نهاده است وی با معلوماتی که از زبان‌های فارسی، هندی، عبری، عربی و برخی از زبان‌های اروپایی داشته، به مقارنه و ذکر تناقضات آن پرداخته است، وی به ذکر تورات و انجیل، بسنده نکرده، بلکه از دیگر کتاب‌های فارس، هند و بابلی قدیم هم برای تحقیق و پژوهش خود، استفاده نموده است و تا حدود زیادی در گفته‌ها و نظراتش، موفق بوده است، به طوری که، شواهدی را مطرح می‌کند، که در سطح قوی‌ترین سخنان همه انسان‌های متدین می‌باشد.

استاد عبدالحق، می‌گوید: نام پیامبر «احمد» با واژه‌ی عربی، در ساماویدا^۱، کتاب براهمائیان، در ستون ششم و هشتم، جلد دوم، با این عبارت آمده است: «احمد، شریعت را از پروردگارش دریافت کرد، که سرشار است از حکمت، و از آن نور گرفت؛ همان‌گونه که از نور خورشید استفاده می‌شود...» به نظر نویسنده، در کتاب‌های براهمائیان، در موارد متعددی، محمّد با ویژگی‌هایش ذکر شده است؛ یعنی با ستودن فراوان، نیک‌نامی و نام‌آوری، که یکی از نام‌های وصفی او، «سشرافا»^۲ است. این نام، در کتاب «آثارفا فیدیا»^۳ نیز آمده است.

وی در کتاب‌های زرتشیان، که به کتاب‌های مجوسیه مشهورند، نیز بررسی‌هایی انجام داده است. از کتاب «زند اوستا»^۴، نبوت پیامبری را استخراج کرده که به «رحمة للعالمین»^۵ توصیف شده است و یکی از دشمنان او، به نام فارسی قدیم «پدر شعله»^۶، در برابر او قد علم کرده و آن پیامبر، مردم را به پرستش یک خدا، دعوت می‌کند، که هیچ همتا و شبیهی ندارد، ابتدا، انتها، همدم، همسر، پدر، مادر، پسر، دختر، مسکن، جسد، شکل، رنگ و بو، ندارد. گفتار فارسی قدیم در مورد او، بدین صورت است: «هیچ چیز باو نمار، جز آغاز و انباز و دشمن و مانند و یار و پدر و مادر و زن و فرزند و حای سوی و تن آسا و تنانی و رنگ و بوی است».

۱ - samavida

۲ - sushrava

۳ - Atharpha vida

۴ - Zand Avesta

۵ - Soeshyant

۶ - Angra Mainyu

ویژگی‌های یاد شده در بالا، از جمله ویژگی‌های بیان شده در اسلام، در مورد الله متعال می‌باشند: أحد، صمد، هیچ شبیه و مانندی ندارد، نزاییده است، زاییده نشده است، کسی هم‌تا و هم‌گون او نمی‌باشد و همسر و فرزند ندارد.

علاوه بر این، وی مطالب بسیاری از کتاب‌های زرتشتیان برداشت کرده است که از دعوت حق پیامبر موعود، خبر می‌دهد و به بادیه‌ی عرب اشاره می‌کند. برخی از آن برداشت‌ها، بدون تصرّف در معنای آن، به زبان انگلیسی ترجمه شده‌اند، بدین مفهوم: «وقتی که امت زرتشت، دین‌شان را دور افکندند، دچار هلاکت و فروپاشی شدند و مردی در سرزمین عرب قیام می‌کند، که پیروانش دولت فارس را شکست می‌دهند، خودخواهان فارس را به زانو درمی‌آورند، بعد از آتش پرستی در آتشکده‌ها، روی خود را به سوی کعبه‌ای بر می‌گردانند که ابراهیم آن را از بت‌ها پاک کرد و از آن پس، پیروان پیامبری می‌شوند، که رحمت جهانیان است، آنان سروران فارس، مداین، طوس و بلخ می‌گردند. این‌ها، مکان‌های مقدس زرتشتیان و همسایگان‌شان می‌باشد. پیامبرشان دارای فصاحت است و با معجزات سخن می‌گوید»^۱.

شایع بودن بشارت‌ها، پیش از بعثت

قبل از بعثت رسول گرامی اسلام ﷺ، این بشارت‌ها گسترده و مشهور بودند و اهل کتاب در آن هنگام، آن‌ها را مخفی نمی‌کردند، بلکه به گسترش و تبلیغ آن‌ها می‌پرداختند و ادعا می‌کردند، که در هنگام ظهور پیامبر بشارت داده شده، از او پیروی خواهند کرد و به دینش ایمان می‌آورند. مسلمانان، برخی از آن بشارت‌ها را برای ما محفوظ داشته‌اند و انصار اهل مدینه، اخبار و بشارت‌هایی که قبل از بعثت پیامبر اسلام ﷺ، در بین یهودیان مدینه شایع بود، را برای ما نقل می‌کنند. برخی از اهل کتاب نیز، رسول الله ﷺ را در دوران کودکی شناختند و برخی، از آن بشارت‌ها سود برده، ایمان آورده و به اسلام گرویدند.

۱- از کتاب «Mohammed in World Scriptures» به نقل از کتاب «مطلع النور» عباس محمود

صفت پیامبر اسلام در تورات

امام بخاری در صحیح خود، از عطاء بن یسار، روایت نموده است که: با عبدالله بن عمر بن عاص، دیدار کردم و به ایشان گفتم: از ویژگی‌های رسول الله ﷺ، در تورات برایم بگو. آری! به الله متعال سوگند، او با برخی از ویژگی‌هایی که در قرآن آمده، وصف شده است:

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ [الأحزاب: ۴۵].

«ای پیغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم». تو پناهگاه افراد بی‌سواد هستی، تو بنده و فرستاده‌ی من هستی، تو را متوکل نام گذاشته‌ام، آن که خشن و درشت خو و اهل سر و صداکردن در بازار نیست، و بدی را با بدی پاسخ نمی‌دهد، بلکه عفو و گذشت دارد و الله متعال جان او را نمی‌گیرد، تا این که ملت منحرف و کج را، با او اصلاح کند، تا آنگاه که بگویند: لا اله الا الله، و چشم‌های کور را به وسیله او بینا، گوش‌های کر را شنوا و قلب‌های قفل شده را باز گرداند.^۱

دارمی نیز، روایتی شبیه همین را، از عطاء و او از ابن سلام^۲، و از کعب، که یکی از علمای یهودی بود و سپس به پیامبر ﷺ ایمان آورد، نقل نموده است که: «در تورات می‌خوانیم: محمد رسول الله و بنده‌ی برگزیده‌ی من، نه درشت خو و نه خشن است و نه در بازارها فریاد می‌کشد و نه بدی را با بدی پاسخ می‌دهد، بلکه گذشت و چشم‌پوشی می‌کند، زادگاهش مکه، محل هجرتش طیبه (مدینه) و سلطنت و حکومتش در شام است، ستایشگران هستند، آنان که در رفاه و شادکامی و در تنگدستی و بیماری و در هر مقام و جایی الله متعال را سپاس و ستایش کنند، در همه بلندی‌ها تکبیر می‌گویند، خورشید را می‌نگرند (تا زمان نمازشان را مشخص کنند) هرگاه وقت نماز رسید، آن را به جا می‌آورند، پشت یکدیگر را می‌گیرند، و دست و پیشان را در وضو گرفتن می‌شویند، منادی آن‌ها در فضای آسمان ندا سر می‌دهد، صف آن‌ها در جهاد و نماز یکسان و برابر است، شبانگاه مانند زنبور عسل زمزمه

۱- روایت بخاری، (مشكاة المصابيح ۱۲۵/۳).

۲- (مشكاة المصابيح ۱۲۵/۳).

می‌کنند»، تبریزی می‌گوید: این سخن کتاب المصایح است، و داریم آن را با تغییر اندکی روایت کرده است.^۱

این بشارت در کجای تورات است؟

این بشارت در توراتی که امروزه بین یهود و نصارا رایج است، وجود ندارد، پس اگر منظور از تورات، تورات مشهوری است که بر موسی \div وحی شد. یهودیان این بشارت را مخفی کرده‌اند و جز اسقف‌ها، کسی از این پنهان‌کاری اطلاعی ندارد؛ ولی گاهی

۱- قبلی، (۱۲۹/۳)

۲- چیزی که برای ما آشکار است، این است که تا زمان پیامبر O ، نسخه‌های تحریف نشده از تورات و انجیل موجود بوده است، بدلیل فرموده‌ی الله متعال: ﴿وَلِيَحْكُمُ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ﴾ [المائدة: ۴۷].

«باید پیروان انجیل به چیزی (از احکام) حکم کنند که الله متعال در انجیل نازل کرده است. و نیز می‌فرماید:

﴿وَكَيْفَ يُحْكَمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ﴾ [المائدة: ۴۳] «شگفتا چگونه تو را به داوری می‌خوانند، درحالی که تورات دارند و حکم الله متعال در آن (به ویژه درباره زنا به روشنی) آمده است؟

و می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنجِيلَ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ﴾ [المائدة: ۶۸] یعنی: ای فرستاده (الله متعال، محمد مصطفی!) بگو: ای اهل کتاب! شما بر هیچ (دین صحیحی از ادیان آسمانی پایبند) نخواهید بود، مگر آنکه (ادعا را کنار بگذارید و عملاً احکام) تورات و انجیل و آنچه از سوی پروردگارتان (به نام قرآن) برایتان نازل شده است برپا دارید (و در زندگی پیاده و اجرا نمائید).

بنابراین، نسخه‌هایی متعدّد تحریف شده و برخی از نسخه‌های دست نخورده وجود داشته است، ولی یهود آن‌ها را پنهان کرده‌اند و شاید برخی از آن نسخه‌ها، تاکنون هم نزد علمای یهود و نصارا، مخفی باقی مانده باشد، نویسنده‌ی کتاب «محمد نبی الاسلام» در ص (۴۶) به نقل از مجله‌ی «ایکونومست» بریتانی یادآور شده که نخستین کاری که کاندیدای اداره‌ی مرکزی کلیسای کاتولیکی، انجام می‌دهد، این است که سوگند مقدّس یاد کند بر این‌که هر معلوماتی در رابطه با ثروت کلیسا و درآمدهای آن، به علاوه ممتلكات و ثروت‌ها و ذخایر واتیکان که از بالاترین رقم دارایی‌های جهان به حساب می‌آیند، قسم می‌خورد هر اطلاعاتی در این باره کسب کند و تحت نظر و دیدش فرار گیرد، کتمان کند.

منظور از واژه‌ی تورات، کتاب موسی ÷ نیست، بلکه منظور کتاب‌های نازل شده از جانب الله متعال می‌باشد، همان‌طور که گاهی، بر کتاب‌های نازل شده نام قرآن اطلاق می‌شود، برای نمونه در حدیث صحیح آمده است: «خُفِّفَ عَلَى دَاوُدَ الْقُرْآنُ فَكَانَ يَأْمُرُ بِدَوَابِّهِ تُسْرَجُ فَكَانَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُسْرَجَ دَابَّتُهُ» «الله متعال خواندن کتاب آسمانی را برای داود آسان کرده بود، پس هرگاه دستور می‌داد که مرکبش زین و برگ شود، تا قبل از زین شدن مرکبش، آن را قرائت می‌کرد».

در اینجا منظور از قرآن، قرآنِ او، یعنی زبور است. در برخی بشارت‌ها، در مورد امت اسلام عبارت: «أناجيلهم في صدورهم»، آمده است و منظور از انجیل، همان قرآن است. در نزد یهودیان، این بشارت در مورد پیامبری اشعیا می‌باشد. در این بشارت آمده است: «آن بنده‌ام که بدو شادمانم، بر او وحی نازل می‌کنم، عدالت مرا در میان ملت‌ها آشکار می‌کند، آن‌ها را به توصیه‌ها سفارش می‌کند، (با قهقهه) نمی‌خندد، صدایش در بازارها شنیده نمی‌شود، چشم‌های کور و گوش‌های ناشنوا را می‌گشاید، قلب‌های قفل شده را باز می‌گشاید، آن‌چه را که به او می‌دهم، به دیگری نمی‌دهم، پیوسته خدا را ستایش می‌کند، از دورترین جای زمین می‌آید، مردم و ساکنان بیابان را سرور و خوشحالی می‌بخشد، روی همه بلندی‌ها به تکبیر و تهلیل^۱ می‌پردازند، نه سست می‌شود و نه مغلوب می‌گردد، هواهای نفسانی او را منحرف نمی‌کنند، نیکان و انسان‌های شایسته، که به صورت گروهی اندک در اطرافش هستند، را هرگز خوار نمی‌کند، بلکه راستگویان را تقویت می‌کند و تکیه‌گاه فروتنان است و او نوری است که هرگز خاموش نمی‌شود، نشانه و اثر سلطنت و مقام والای او، بر روی شانه‌هایش آشکار است»^۲.

بدون تردید، عبارت و جملات «ثروت‌ها و ذخایر» کتابخانه‌ی بزرگ و کتاب‌های دینی مسیحی را هم شامل می‌شود که چنانچه جهت پژوهش و تحقیق علمی آزاد در اختیار عموم قرار گیرد، پرتوهای روشن بر دوره‌های مجهول تاریخ مسیحیت قرن‌های تاریک نخستین، تابیده می‌شود.

۱- لا إله إلا الله می‌گوید.

۲- ابن تیمیه، الجواب الکافی (۲۸۱/۳)

خبر ابن الهیبان

از جمله مطالب مهمی که کتاب‌های سنت، از علمای قبل از اسلام برای ما ثبت و ضبط کرده‌اند، این داستان است که: مردی یهودی، معروف به «ابن الهیبان»، چند سال پیش از اسلام، به مدینه سفر کرد و میهمان یهودیان بنی قریظه شد و نزد ایشان اقامت گزید. راوی داستان می‌گوید: هرگز مردی را ندیده بودم که بهتر از او نمازهای پنج‌گانه را بخواند. وی ادامه می‌دهد: سپس چند روزی نزد ما استراحت کرد و چون باران نمی‌بارید و گرفتار قحطی شدیم، از او درخواست دعای باران کردیم. گفت: نه! به الله متعال سوگند، تا صدقه ندهید، درخواست باران نمی‌کنم. گفتیم چقدر بپردازیم؟ گفت: یک صاع خرما یا دو مدّ جو. ما نیز صدقه دادیم، سپس همراه او، برای طلب باران، به سوی مزرعه بیرون رفتیم. او برایمان طلب باران کرد، به الله متعال سوگند، هنوز جایش را ترک نکرده بود، که ابری آمد و شروع به باریدن کرد. وی چندین بار، این کار را انجام داد.

راوی گفت: سپس در بستر مرگ افتاد، وقتی مطمئن شد که پایان کار و زمان مردن است، گفت: ای جماعت یهود، به نظر شما، چه چیز مرا از سرزمین باده و باده‌گساری، به سرزمین گرسنگی و قحطی کشانیده است؟ گفتیم: الله متعال بهتر می‌داند.

گفت: هدف من از آمدن به این شهر، تنها این است که در انتظار ظهور پیامبری هستم که زمان ظهور و بعثتش فرارسیده است، این شهر هجرت‌گاه اوست، امیدوار بودم که الله متعال، او را مبعوث گرداند و پیرو او شوم، حال که زمانش فرارسیده، ای قوم یهود! بکوشید که کسی در ایمان آوردن به او، از شما پیشی نگیرد؛ زیرا او با خونریزی و بردگی فرزندانِ مخالفانِ خویش، مبعوث می‌گردد، پس این امر شما را از ایمان آوردن به او منع نکند. جمعی از جوانان یهود بنی قریظه، از سفارش ابن الهیبان، بهره مند شدند که عبارت بودند از: ثعلبه بن سعیه، اسد بن عبید و اسید بن سعیه. چون هنگامی که رسول الله ﷺ بنی قریظه را محاصره کرد، این چند نفر جوان، گفتند: ای بنی قریظه، به الله متعال سوگند، این همان پیامبری است که ابن الهیبان سفارش کرد. گفتند: او نیست. گفتند: بلکه خود اوست، ویژگی‌های او را دارد. سپس

از قلعه پایین آمدند و اسلام آوردند و خون، جان و اموال خویش را در امان نگه داشتند.^۱

ابونعیم، در «دلائل النبوة»، با سند خود، از محمد بن سلمه، روایت می‌کند که: در قبیله‌ی بنی عبدالاشهل، جز یک نفر یهودی به نام یوشع، کسی نبود. پسر بچه‌ای بودم که از او شنیدم: زمان ظهور پیامبری از جانب این شهر، نزدیک شده است. در همین حال، با دست به سوی بیت الله الحرام، اشاره کرد و ادامه داد: هرکس به او رسید، باید تصدیقش کند. سپس، الله متعال او را برگزید و ما نیز او را تصدیق کردیم، ولی یهود، به خاطر حسادت و سرکشی، کفر ورزیدند.^۲

بهرمندی عبدالله بن سلام از علمش

عبدالله بن سلام، سرور یهود و داناترین آن‌ها و نیز پسر سرور یهود و پسر داناترین قوم یهود بود. خود او می‌گوید: من در منطقه‌ی قباء بودم که خبر ظهور رسول الله ﷺ را شنیدم. من پیش از این، ویژگی‌ها، نام، هیئت و زمان ظهورش را می‌دانستم، پس بسیار شاد و مسرور شدم و سکوت کردم، تا وقتی رسول الله ﷺ به مدینه هجرت فرمود. وقتی که ایشان در قباء، به قبیله‌ی بنی عمرو بن عوف، رسید. من در نخلستان خویش بر بالای درختی مشغول کار بودم و عمه‌ام، به نام خالدة دختر حارث، در زیر درخت نشسته بود، که مردی خبر آمدن ایشان را آورد. وقتی خبر را شنیدم، همان‌جا تکبیر گفتم، عمه‌ام صدای تکبیر مرا شنید و گفت: اگر خبر ظهور موسی پسر عمران را می‌شنیدی، بیش از این از خود واکنش نشان نمی‌دادی. گفتم: ای عمه، به الله متعال سوگند، او هم برادر موسی ÷ است و بر دین او و با دین و شریعت او، مبعوث شده است.

عمه‌ام گفت: آیا او همان پیامبری است که در آخرالزمان مبعوث می‌شود؟ گفتم: آری، گفت: که اینطور...^۳

۱- البداية والنهاية (۱/ ۳۱۰)

۲- قبلی (۱/ ۳۹)

۳- سیره ابن اسحاق، (البداية ۲۱۱/۳)

امام بخاری روایت می‌کند که: عبدالله بن سلام، نزد رسول الله ﷺ آمد و اسلام آورد. از ایشان درخواست نمود، قبل از این که یهودیان از مسلمان شدنش، آگاه شوند، نزد یهودیان بفرستد و درباره عبدالله، سؤال کند. رسول الله ﷺ دنبال آن‌ها فرستاد. وقتی آمدند، فرمود: «ای یهودیان! وای بر شما، از الله متعال بترسید، سوگند به خدایی که جز او هیچ خدای دیگری، حق نیست. شما می‌دانید که من، فرستاده‌ی الله متعال هستم و آن‌چه آورده‌ام و بدان مبعوث شده‌ام، حق است؛ پس اسلام بیاورید». گفتند: ما چیزی نمی‌دانیم. فرمود: درمیان شما، عبدالله بن سلام، چگونه شخصی است؟ گفتند: او سرور و پسر سرور ماست و داناترین ما و فرزند داناترین ماست. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر او اسلام آورده باشد، نظر شما چیست؟»، گفتند: حاشا لله، او هرگز ایمان نمی‌آورد. فرمود: «ای ابن سلام، به پیش این‌ها بیا» عبدالله وارد شد و گفت: از خدایی پروا کنید که هیچ خدای به حقی جز او نیست و قطعاً شما می‌دانید که این شخص، فرستاده الله است و با شریعت حق و درست، مبعوث گشته است. گفتند: دروغ گفتی. سپس رسول الله ﷺ آن‌ها را بیرون راند.^۱

گواهی غلام یهودی

انس بن مالک، روایت کرده است که: غلامی یهودی، خادم رسول الله ﷺ بود، وقتی که در بستر بیماری افتاد، رسول الله ﷺ به عیادتش رفت، در آن هنگام، پدرش در بالای سر او، مشغول خواندن تورات بود. رسول الله ﷺ فرمود: «ای یهودی! تو را به خدایی سوگند می‌دهم، که تورات را بر موسی ﷺ نازل کرد، مگر در تورات ویژگی‌ها و محل ظهور مرا، ندیده و شنیده‌ای؟» گفت: نه.

جوان گفت: بله ای رسول الله ﷺ، ما در تورات ویژگی‌ها و محل ظهور تو را یافته‌ایم و می‌دانیم و من شهادت می‌دهم به این که، جز ذات الله متعال هیچ خدای بر حقی وجود ندارد و تو فرستاده‌ی الله متعال هستی.^۲

کیاست و زیرکی راهب

۱- (البداية ۳/۲۱۱)

۲- الجواب الصحيح (۳/۲۸۷)

رسول الله ﷺ، هنوز نوجوان بود که همراه با عمویش، ابوطالب، برای بازرگانی به طرف شام سفر کرد. یکی از راهبان، در راه او را شناخت. ابوموسی روایت کرده است که: ابوطالب به سوی شام سفر کرد و رسول الله ﷺ و گروهی از بزرگان قریش همسفر او بودند، در محلی که، نزدیک عبادتگاه یک راهب بود، ایستادند. برخلاف همیشه، راهب از کلبه‌اش بیرون آمد و نزد آن‌ها رفت. آن‌ها درحالی که مشغول گشودن بار سفر بودند، راهب در میان‌شان به جستجو پرداخت، تا این‌که جلو رفت و دست محمد ﷺ را گرفت و گفت: این سرور جهانیان است، فرستاده‌ی ربّ العالمین است، الله متعال او را برای رحمت به جهانیان، مبعوث می‌کند.

بزرگان قریش گفتند: تو از کجا می‌دانی؟ گفتی که وقتی که شما بر این گردنه‌ی کوه قرار گرفتید، هر درخت و سنگی که آنجا بود، برایش سجده می‌کرد؛ درحالی که آن‌ها، جز برای پیامبر سجده نمی‌برند و من او را با مهر نبوتش می‌شناسم، که در زیر غضروف شانهاش قرار دارد و مانند سیب است. سپس برگشت و برایشان غذا آورد، وقتی که غذا را آورد، متوجه شد که محمد را چوپان شترها کرده‌اند. گفت: دنبالش بفرسید تا بیاید، وقتی محمد ﷺ آمد، راهب، لکه ابری را مشاهده نمود که در راه بر او سایه افکنده است. وقتی که به جماعت نزدیک شد، همه جماعت، سایه‌ی درخت را گرفته بودند و چون محمد ﷺ نشست، سایه‌ی درخت به سوی او مایل شد. راهب گفت: ببینید چگونه سایه‌ی درخت به طرفش مایل شد^۱.

آگاهی دانشمندان یهود از زمان ظهور پیامبر اسلام ﷺ

دانشمندان یهود، از روی نشانه‌های موجود، از نزدیک شدن زمان ظهور رسول الله ﷺ، آگاه شدند. ابوزرعه، با سند صحیح، از اسامه بن زید و او هم از پدرش، زید بن حارثه، روایت کرده است که رسول الله ﷺ، قبل از بعثت، با زید بن عمرو بن نفیل ملاقات کرد و از جمله سخنانی که زید با رسول الله در میان گذاشت، تا به این‌جا

۱- ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته است: حدیث حسن غریب است، ر.ک: (مشکاة المصابیح ۱۸۷/۳) ناصر الدین آلبانی، در حاشیه‌ی خود بر این حدیث، در مشکاة نوشته است: رجال آن صحیح است همان‌گونه که در مقاله‌ای که در مجله‌ی «التمدن الاسلامی» منتشر کرد، بیان کرده است.

رسید که گفت: در جست‌وجو دین توحید، به گشت و گذار پرداختم و یکی از دانشمندان شام، به من گفت: تو از دینی سؤال می‌کنی که جز یک استاد، در جزیره‌ی عرب، کسی را سراغ ندارم که بر چنین دینی باشد و الله متعال را عبادت کند. زید بن عمر گفت: راه سفر به سوی او را در پیش گرفتم، وقتی که شرح حالم را بیان می‌کردم، گفت: همه‌ی کسانی که تو دیده‌ای در گمراهی به سر می‌برند، تو از کجا آمده‌ای؟

گفتم: اهل بیت الله و اهل سرزمین خار و بیابانم.

گفت: همانا در شهر شما، پیامبری ظهور کرده است و ستاره‌اش ظاهر شده است. پس برگرد و او را تصدیق کن و از او پیروانش باش. من نیز برگشتم، ولی بعد از آن چیزی احساس نکردم.^۱

زید، پیش از بعثت، این‌گونه سرگذشت سفر کسب علمش، را برای رسول الله ﷺ بیان کرد، ولی نمی‌دانست که او همان پیامبری است که ستاره‌اش طلوع کرده است. وی، چند سال پیش از بعثت، از دنیا رفت.

پیش از این، مطالبی در مورد ابن الهیسان بیان کردیم و گفتیم که او، از شام به مدینه سفر کرد و چون وفاتش نزدیک شد، به یهودیان گفت: «فقط آثار ظهور پیامبری که زمان بعثتش فرارسیده است، مرا به این هجرت واداشت».

در صحیح بخاری آمده است که: هرقل، ستاره‌شناس بود و به دیدن ستارگان می‌پرداخت، تا این که شبی، به آسمان نگریست و گفت: پادشاه ختنه‌شدگان ظهور کرد.

سوم: دقت نظر در احوال انبیاء

هرگاه در صدد آگاهی از گُنه و ماهیت کسی بر آمدی، تا درستی و امانتش را بیازمایی، به خطوط چهره‌اش می‌نگری، کردار و گفتارش را بررسی می‌کنی، کارها و رفتارش را، زیر نظر می‌گیری و تنها شناخت کسانی مشکل است که، با آنها هم‌نشینی و برخورد گذرا و کوتاهی، داشته باشی، یا کسانی که ماهیت و حقیقت

خویش را مخفی نگه می‌دارند، و در گفتار و رفتار، خود را به زحمت و تکلف می‌اندازند تا طبیعت و سرشت‌شان، آشکار نگردد.

پیامبران، از ابتدای زندگی، با مردم و اقوام خود در ارتباط بوده‌اند، همدم و همنشین آنها می‌شدند و برای مردم، فرصت کافی برای بررسی و پژوهش ژرف و شناخت کامل، در مورد ایشان فراهم بوده است، قریش، قبل از بعثت رسول الله ﷺ، ایشان را، به دلیل درستی و امانت‌داری، محمد امین نامیدند. رسول الله ﷺ، در آغاز دعوتش، به آنها گفت: اگر به شما خبر دهم که در پشت این درّه، لشکری برای یورش به شما در کمین است، آیا حرفم را باور می‌کنید؟ گفتند: آری، چون هرگز از تو دروغ نشنیده‌ایم.^۱

و قرآن نیز، به این نوع استدلال اشاره کرده و می‌فرماید:

﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْهُ عَلَىٰ كُمِ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ ۗ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [یونس: ۱۶].

«بگو: اگر خدا می‌خواست، آن را بر شما نمی‌خواندم و خدا- شما را بدان آگاه نمی‌گردانید. قطعاً پیش از -آوردن- آن، روزگاری در میان شما به سر برده‌ام. آیا نمی‌اندیشید».

یک جواهر، خودش، ارزش خویش را نشان می‌دهد، میوه خوب، از شکل و رنگ و بو و طعمش شناخته می‌شود و چراغ درخشان و پرنور، از دور هویداست:

﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلٰى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ ۗ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [النور: ۳۵].

«نزدیک است که روغنش، هرچند بدان آتشی نرسیده باشد، روشنی بخشد. روشنی بر روی روشنی است. الله، هرکه را بخواهد، با نور خویش هدایت می‌کند».

برخی از مردم، برای استدلال به راستی و درستی پیامبر ﷺ، به هیچ دلیلی نیاز نداشتند، چون برای این دسته از مردم، شخصیت، زندگی و راه و روش ایشان، بزرگ‌ترین دلیل بر راستی گفتار و درستی کردار محمد ﷺ، بود. مانند ابوبکر صدیقؓ؛ همین که رسول الله ﷺ، او را به اسلام دعوت نمود، تردید به دل راه نداد

و نیز عبدالله بن سلام هم یک بار به سیمای رسول الله ﷺ نگاه کرد تا بداند این چهره‌ی راست‌گو است یا دروغ‌گو.. رسول الله ﷺ، به مدینه هجرت کرد و عبدالله بن سلام به همراه افرادی دیگر بیرون آمدند تا چهره‌اش را ببینند. او می‌گوید: «وقتی که چهره ایشان را مشاهده کردم، فهمیدم که این سیمای یک انسان دروغ‌گو نیست»^۱.

خدیجه، آن زنی که رسول الله ﷺ را به عنوان همسر خود می‌شناخت، و پیش از این‌که، او را به عنوان یک پیغمبر بشناسد، از نزدیک با او معاشرت داشت و هیچ تردیدی نداشت که الله متعال، هرگز او را خوار و رسوا نمی‌کند و زبانی به او نمی‌رسد. چون قانون الله متعال در مورد انسان‌هایی هم‌چون پیامبر ﷺ، این است که گرامی، شریف و والامقام باشند؛ از این رو، نخستین باری که در غار حرا، وحی بر رسول الله ﷺ نازل شد و با نگرانی به خانه برگشت و به خدیجه گفت: برای خود نگران و بیمناک هستم. خدیجه بی‌درنگ گفت: «نه، به الله متعال سوگند، هرگز الله متعال، تو را خوار و رسوا نمی‌کند، تو با خویشان رابطه‌ی خویشاوندی بر قرار می‌کنی و درماندگان و بینوایان را یاری می‌رسانی و از میهمان‌پذیرایی و از حق، پشتیبانی می‌کنی»^۲.

هرقل و ابوسفیان

هرقل، پادشاه روم، جهت تحقیق و بررسی احوال و ویژگی‌های پیامبران، می‌اندیشید و به این حقیقت پی برد که محمد ﷺ، فرستاده‌ی خداست، ولی به خاطر بخل‌ورزی به مقام پادشاهی، به او ایمان نیاورد و تسلیم حق نشد.

رسول الله ﷺ، برای همه پادشاهان زمان خود، نامه فرستاد و آن‌ها را به اسلام دعوت نمود. هرقل، پادشاه روم، نیز از جمله آن پادشاهان بود که به اسلام دعوت شد و هنگامی که نامه‌ی رسول الله ﷺ به هرقل رسید، به دنبال یافتن فردی عرب، برای پرس‌وجو بر آمد. در آن هنگام، ابوسفیان همراه با گروهی از قریش، برای تجارت، به شام سفر کرده بود. از این رو، آن‌ها را برای پرس‌وجو در مورد رسول الله ﷺ، نزد

۱- امام احمد در المسند و ابن ماجه و ترمذی هر دو در سنن خود روایت کرده، او و ترمذی

گفته‌اند: صحیح است، (البدایة ۲۱۰/۳)

۲- فتح الباری (۲۲/۱)

هرقل بردند. هرقل، شروع به پرسش از ابوسفیان کرد و به دیگر افراد دستور داد، تا در صورتی که خلاف واقعیت جواب داد، بگویند و اگر درست گفت، سکوت کنند..

و اینک، گفت‌مان بین هرقل و ابوسفیان:
ابوسفیان می‌گوید:

اول هرقل از نسبش پرسید؟

گفتم: او در میان ما از نسب بالایی برخوردار است.

گفت: آیا غیر از او، کس دیگری از میان شما، ادعای پیامبری کرده است؟
گفتم: خیر.

گفت: آیا اشراف و بزرگان از او پیروی می‌کنند یا فقیران و مستضعفان؟
گفتم: فقیران و مستضعفان.

گفت: آیا کسی از نیاکان او پادشاه بوده است؟
گفتم: خیر.

گفت: آیا پیروانش، روز به روز افزایش می‌یابند یا کم می‌شوند؟
گفتم: افزایش می‌یابند.

گفت: آیا کسی که دین او را برگزیند، به علت نفرت از آن دین و ناپسند شمردنش، دوباره منحرف می‌شود؟

گفتم: خیر.

گفت: آیا او نزد شما متهم به دروغ‌گویی هست؟
گفتم: خیر.

گفت: آیا پیمان شکنی می‌کند؟

گفتم: نه، و ما هم اکنون، با وی پیمان صلحی بسته‌ایم و نمی‌دانیم چه خواهد کرد؟
ابوسفیان می‌گوید: جز این حرف، نمی‌توانستم چیز دیگری علیه او بگویم.

هرقل پرسید: آیا شما با او درگیر جنگ شده‌اید؟
گفتم: آری.

گفت: پیامد جنگ چگونه بوده است؟

گفتم: گاهی او پیروز بود و گاهی ما.

گفت: پیام و دستور او به شما چیست؟

گفتم: او می‌گوید: تنها الله متعال را پرستش کنید و کسی را شریک او قرار ندهید و از کارها و عقاید پدران و نیاکان‌تان، دست بردارید. علاوه بر این، ما را به برپاداشتن نماز، راستگویی، صله‌ی رحم و عفت و پاکدامنی امر می‌کند.

ابوسفیان می‌گوید: بعد از این، هرقل به مترجم خود گفت: به او بگو، من از نسب او پرسیدم، تو او را از لحاظ نسب از خودت برتر معرفی کردی. آری، هر پیامبری که مبعوث شد، در میان قوم خویش، از بالاترین نسب برخوردار بوده است. پرسیدم: آیا قبل از او در میان شما کسی ادعای نبوت کرده؟ پاسخ منفی دادی، اگر کسی قبل از ایشان در میان شما ادعای نبوت کرده بود حدس می‌زدم او از مدعی قبلی تقلید می‌کند.

از تو پرسیدم: آیا کسی از نیاکان او، پادشاه بود؟ گفتی نه، اگر چنین می‌بود، می‌توانستم بگویم مدعی میراث پدران خویش است. پرسیدم: آیا او را به دروغ‌گویی متهم می‌کردید و عادت دروغ دارد؟ جواب دادی: خیر، یقین کردم که اگر کسی به مردم دروغ نگوید، قطعاً درباره‌ی خدا دروغ نمی‌گوید.

هرقل گفت: از تو سؤال کردم که پیروانش از فقیران و مستضعفان هستند یا از مستکبران؟ گفتی: از فقیران و مستضعفان؛ آری، پیروان پیامبران پیشین نیز، از آن قشر بودند. پرسیدم: آیا پیروان او رو به افزایش‌اند یا کاهش؟ گفتی: روز به روز افزایش می‌یابند، آری، ایمان همین‌طور است، تا کامل شود، رو به افزایش است.

از تو پرسیدم: آیا کسی از پیروانش، از روی ناخوشایندی، از دینش منحرف می‌شود؟ گفتی: نه، قطعاً ایمان هم وقتی که در قلب قرار گرفت، دیگر از آن جدا نمی‌شود.

هرقل گفت: هم‌چنین از تو پرسیدم: آیا عهدشکنی می‌کند؟ جواب منفی دادی، آری، هیچ پیامبری، پیمان‌شکن نبوده است.

از تو پرسیدم: شما را به چه چیز فرامی‌خواند؟ گفتی: به یکتاپرستی الله متعال دعوت می‌کند و از شرک و بت‌پرستی باز می‌دارد و به نماز و راستگویی و درستکاری و پاکدامنی دعوت می‌کند.

ابوسفیان می‌گوید: هرقل، در پایان گفتگویمان گفت: اگر آن‌چه جواب دادی، درست و حق باشد، روزی فرامی‌رسد که همین فرد، جای پای مرا، تصرف کند و مسلماً

من می دانستم چنین پیغمبری ظهور خواهد کرد، ولی نمی دانستم در میان شما ظهور می کند و اگر می دانستم که، می توانم به ملاقاتش بروم، از همین الآن امور لازم را ترتیب می دادم، اگر بتوانم به او برسم، قطعاً پای مبارکش را خواهم شست»^۱.

زاهد پیامبران نسبت به دنیای مادی

یکی دیگر از دلایل روشنی که، بر راستی و درستی پیامبران، در اثناى تحقیق و بررسی سیره، رفتار و روش زندگی ایشان حاصل می شود، این است که نسبت به دنیا و زرق و برق و لذت های زودگذر آن، از همه مردم پارساتر و بی علاقه ترند و در قبال دعوت حقّی که به مردم ابلاغ می کنند، دستمزد و مالی را از مردم نمی خواهند و بدون چشم داشت هیچ پاداش و تشکری، از هیچ نیکی و خیری، دریغ نمی کنند. این نخستین پیامبر الله متعال است که، خطاب به قوم خویش می فرماید:

﴿وَيَقَوْمٌ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِظَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُلْتَقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرْنُكُمْ قَوْمًا يَجْهَلُونَ﴾ [هود: ۲۹].

«ای قوم من! من در برابر آن، - یعنی تبلیغ رسالت پروردگرم - از شما - پول و مزد و ثروت و - مالی نمی خواهم، چرا که پاداش من، فقط بر عهده الله متعال است». و این هم آخرین پیامبر الله متعال است که الله متعال، همان فرمان را به او می دهد:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾

[الفرقان: ۵۷].

«بگو: من در برابر ابلاغ این آیین، هیچ گونه پاداشی از شما نمی خواهم. تنها پاداش من این است که، هرکس بخواهد راهی به سوی پروردگارش - در پیش - گیرد». هم چنین، الله متعال در سوره ی شعراء، بخشی از سرگذشت نوح، هود، صالح، لوط و شعیب را، بیان فرموده است. هرکدام از آن ها، خطاب به قوم خویش می گفت:

﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الشعراء: ۱۰۹].

«من در برابر این دعوت، هیچ پاداشی از شما نمی خواهم. پاداش من، تنها بر پروردگار جهانیان است».

چهارم: دعوت پیامبران

دقت نظر در دعوت پیامبران، فرصت مناسبی را برای تحقیق در مورد راستی و درستی آن‌ها فراهم می‌آورد؛ زیرا، آن‌ها راه و روش و برنامه‌ای کامل و انسان‌ساز، برای اصلاح جامعه ارائه می‌دهند و چنین دین و برنامه‌ای که، از جانب الله متعال بر آن‌ها نازل می‌شود، از تمامی کمالات برخوردار است و خالی از هر نقص و عیبی می‌باشد و با فطرت و سرشت انسان و قوانین جهان هستی، ناسازگاری ندارد. قرآن نیز، ما را متوجه این استدلال نموده و می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾

[النساء: ۸۲].

«و اگر از سوی غیر الله متعال آمده بود، در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند».

بنابراین، وحدت معانی و احکامی که شریعت و برنامه‌ی پیامبران در بردارد و این‌که، بخشی از آن، مؤید بخش دیگری است، دلیل روشن و قاطعی بر درستی و راستی آن‌ها و نزولش از سوی الله متعال، می‌باشد.

هم‌چنین، توجه به اهدافی که پیامبران، مردم را به سوی آن فرا می‌خوانند و فضائل و ارزش‌هایی که، تبلیغ و تشویق می‌کنند و مردم را برای پایبندی به آن‌ها، دعوت می‌نمایند، همه و همه، از بزرگ‌ترین دلایل قاطع بر درستی و راستی آن‌هاست. الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾ [الإسراء: ۹].

«این قرآن - مردمان را - به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم‌ترین راه‌ها - برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت - است، و به مؤمنانی که - برابر دستورات آن - کارهای شایسته و پسندیده انجام می‌دهند، مژده می‌دهد که برای آنان - در سرای دیگر - پاداش بزرگی دارند».

دانشمندان، پیرامون مسائل زیر، تألیفاتی را به رشته‌ی تحریر در آورند: کمال دین، فراگیر بودن آن، بیان حکمت قانون‌گذاری الهی، تبیین قواعد و اصولی که، ساختمان

این دین را آن چنان استحکام بخشد، که اگر مردم بارها و بارها، بدان بنگرند و در آن بیندیشند، نمی‌توانند عیب و نقصی در آن بیابند.

الله متعال، انسان را، با عقل و توانایی تشخیص خوب و بد و زشت و زیبا، از سایر موجودات ممتاز گردانید؛ ولی با این وجود، براساس رحمت بی‌انتهایش، لازم است که بدون اتمام حجت و ابلاغ رسالت، کسی را بر انجام کار زشت و ترک کار خوب، عذاب نمی‌کند.

از یک عرب بادیه‌نشین، پرسیدند: چگونه فهمیدی که محمد ﷺ، رسول الله است؟ گفت: به چیزی دستور نمی‌داد که عقل بگوید: ای کاش از آن باز می‌داشت. و از چیزی مردم را باز نمی‌داشت که عقل بگوید: ای کاش بدان دستور می‌داد.^۱

استدلال این بادیه‌نشین، بسیار معقول است؛ چون شریعت و برنامه‌ای که پیامبران بدان مبعوث شده‌اند، اگر با انصاف بدان نگریسته شود، آشکار می‌گردد که ممکن نیست این‌ها نظرات و اندیشه‌ی بشر باشد.

دعوت پیامبر ما، محمد ﷺ

چنانچه کسی با دقت نظر و تأمل، به دعوت پیامبر اسلام ﷺ بنگرد و از آن پند نگیرد و بدان ایمان نیاورد، قطعاً گرفتار بدترین خودخواهی و ستیزه‌جویی شده است؛ زیرا انس و جن، از مقابله و رقابت با قرآن درمانده و عاجزند. کلامی که اخبار گذشته و آینده و علوم مختلف را در خود جای داده است، هر انسان منصفی در برابر آن، تسلیم می‌شود و به ستایش و تمجید الله متعال می‌پردازد.

این کتاب و تمامی آن علوم و دانش‌ها، توسط مردی به دست ما رسیده است که یک روز هم در عمر خود، قلم در دست نگرفته است و هرگز کتاب نخواند. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأْرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ

﴿٤٨﴾ [العنكبوت: ٤٨].

«تو پیش از قرآن، کتابی نمی خواندی و با دست راست خود، چیزی نمی نوشتی، که اگر چنین می شد، یاوه گوین، به شک و تردید می افتادند - و می گفتند: این قرآن حاصل مطالعه شخصی و یادداشت های فردی تو است -».

آری، انسانی که در چنین شرایطی زندگی کرده، برایش آسان نیست که در مدت یک روز، معلّم بشریت گردد و به همه ی مردم، علم بیاموزد، به نقد و تصحیح دانش گذشتگان پردازد و تغییر و تحریف شان را آشکار کند.

آری، این برهان، در درون و اندیشه ی اهل مکّه، در جنب و جوش است. آن ها، پیش از این، محمّد را خوب می شناختند و می دانند که او، هرگز به مکتب نرفت؛ از این رو، ایمان نیاوردن آن ها، تنها بهانه تراشی، نیرنگ و انکار حق بود:

﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾ [الأنعام: ۳۳].

«- ای پیغمبر! - ما می دانیم که آن چه - کفّار مکّه - می گویند، تو را غمگین می سازد. - ناراحت مباش - چرا که آنان - از ته دل به راست گویی تو ایمان دارند و در حقیقت - تو را تکذیب نمی کنند. بلکه ستم گران - از روی دشمنی - آیات الله متعال را انکار می کنند».

نادانی و سبک مغزی قریش، به جایی رسید، که گمان کردند که، محمّد آن علم و دانش را، از یک آهنگر رومی در مکّه، آموخته است. اما این افترا بی بیش نبود؛ زیرا:

﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَبِي وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ﴾ [النحل: ۱۰۳].

«زبان کسی که -آموزش قرآن را- به او نسبت می دهند، غیر عربی است و این - قرآن - به زبان عربی گویا و روشنی است».

پنجم: پشتیبانی الله متعال از پیامبران

یکی دیگر از دلایل درستی و راستی پیامبران و فرستادگان الهی، یاری رساندن الله متعال به آن ها و حفظ و نگهداری شان، می باشد؛ زیرا، غیر ممکن است، کسی به الله متعال، دروغ نسبت دهد، ادعای پیامبری کند، الله متعال هم از او پشتیبانی کند، فرشتگانش را برای تقویت و حمایت او بفرستد. اگر کسی، به دروغ ادعا کند که از سوی یکی از پادشاهان فرستاده شده است، سپس، پادشاه از این ماجرا آگاه گردد، اگر

بر آن شخص، پیروز شود، با شدیدترین نوع مجازات، با او برخورد می‌کند؛ حال چگونگی شایسته است که خالق دانا و حکیم مطلق هستی، ببیند و بشنود که مردی، به او دروغ نسبت می‌دهد، به دروغ ادعا می‌کند که فرستاده اوست، به نام او، حرام و حلال را تعیین و کسانی را با کشتن مجازات می‌کند، ادعا دارد که مجری فرمان الله متعال است و با خواست و رضایت او، عمل می‌کند، و الله متعال، نه تنها او را مجازات نکند، بلکه او را مورد تأیید و پشتیبانی قرار دهد؟ چنین چیزی هرگز ممکن نبوده و نخواهد بود و به فرض وقوع چنین کاری از یک دروغ‌گوی شیاد سرزند و در کارش موفق شود و چند روزی شوکت و قدرتی پوشالی بدست آورد، مدّت طولانی دوام نخواهد آورد، الله متعال اسرارش را هویدا می‌کند و کسی را بر او مسلط می‌گرداند که عبرت آموز دیگران باشد. همان‌طور که با مسیلمه‌ی کذاب، سجاح و اسود عنسی، که پیامبران دروغین بودند، چنین کرد^۱.

الله متعال این‌گونه استدلال کرده و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ [النحل: ۱۱۶].

«- الله متعال حلال و حرام را برایتان مشخص کرده است - و به خاطر چیزی که تنها - از ذهن شما تراوش کرده و - بر زبان‌تان می‌رود، به دروغ مگوئید: این حلال است و آن حرام، و در نتیجه بر الله متعال دروغ ببندید. کسانی که بر الله متعال دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌شوند».

بنابراین، الله متعال بر این‌ها حکم کرده که هرگز رستگار نمی‌شوند. هم‌چنین فرمود:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾﴾ [الحاقة: ۴۴-۴۶].

«اگر پیغمبر برخی سخنان را، به دروغ بر ما می‌بست. ما دست راست او را می‌گرفتیم، سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم». به بیان دیگر، اگر رسول الله ﷺ،

۱- شرح عقیده‌ی طحاوی ص (۱۶۵-۱۶۷)، همان‌گونه که ابن‌القیّم در کتاب هدایة الحیاری، به چیزی شبیه این استدلال نموده است. ر.ک: الجامع (ص ۵۶۲)

چیزی را به نام الله متعال می‌گفت که الله متعال آن را نگفته باشد، به طور حتم، الله متعال او را هلاک می‌کرد.

این برهان، تأثیر بسزایی بر دل مردم دارد، زیرا، وقتی اعراب، شاهد شکوفایی و پیروزی روز افزون اسلام بودند، آن را تصدیق نموده و به آن ایمان آوردند و دسته دسته و گروه گروه، به دین اسلام، گرویدند:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۝﴾

[النصر: ۱-۲].

«هنگامی که یاری الله متعال و پیروزی - و فتح مکه - فرا می‌رسد و مردم را می‌بینی که دسته دسته و گروه گروه، داخل دین الله متعال می‌شوند - و به اسلام ایمان می‌آورند -».

یک شبهه و پاسخ آن

یکی از شبهه‌های بی‌اساس منکران رسالت محمد مصطفی ﷺ، این است که: چرا فرعون، نمرود، چنگیزخان و دیگر پادشاهان کافر، و طاغوت قدیم و جدید، پیروز بودند و الله متعال بی‌درنگ و در مدّت کوتاهی، شوکت و قدرت آن‌ها را نابود نکرد؟

پاسخ این شبهه واضح است، نخست این‌که، هیچ‌کدام از این‌ها مدّعی نبوت و رسالت الهی نبودند و نمی‌گفتند: خدا فرمان داده است که از ما اطاعت کنید، هرکس از ما اطاعت کند، وارد بهشت می‌شود و هرکس نافرمانی ما کند، جایگاهش دوزخ است. اما کسی که ادّعا کند که فرستاده‌ی خداست، سپس خود او و پیروانش، مورد پشتیبانی الله متعال باشد و فرجام نیک را نصیب آن‌ها گرداند. چنین کسی، جز پیامبر راست‌گو و برحق نیست. چنان‌چه در ادعایش دروغ‌گو باشد، قطعاً مورد انتقام الله متعال قرار خواهد گرفت و الله متعال نسلش را ریشه‌کن می‌کند. در این مورد، کافی است به سرانجام مُسیلمه‌ی کذاب، اسود عنسی و سجاح، بنگریم. مسیح دجال نیز، وقتی که ظهور می‌کند، بر الله متعال دروغ می‌بندد و ادعای خدایی می‌کند؛ ولی الله متعال، سرش را می‌شکافد و ماهیتش را برای هر صاحب بصیرتی، آشکار می‌گرداند؛ آن‌گونه که، بر پیشانی او، نوشته شده است: «کافر»، یک چشم دارد و کسانی از درک و شناخت حقیقت او بی‌بهره خواهند بود، که از نور ایمان، بی‌بهره باشند.

فصل هشتم:

فضل و برتری مقام والای نبوت

انبیاء از تمام مردم برترند

الله متعال، آفریدگان را آفرید و برخی را بر برخی دیگر، برتری داد.

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

﴿٦٨﴾ [القصص: ٦٨].

«پروردگار تو، هرچه را که بخواهد، می‌آفریند و هرکس را که بخواهد، برمی‌گزیند و مردمان - پس از صدور فرمان الله متعال، درباره چیزی و کسی - حق انتخاب و اختیار ندارند. الله متعال بسی منزه‌تر و بالاتر از آن است که چیزی را همتای او کند. الله متعال، در روی زمین، مگه را برگزید و آن‌جا را مکانی برای خانه ارزشمند و گرمای خویش، قرار داد؛ آن خانه، از چنان حرمتی برخوردار است، که اگر کسی وارد آن شود، در امان است؛ الله متعال، قلب مردم را، به سوی آن مشتاق نمود و بر مردم، در صورت داشتن توان مالی و جسمی، حج را واجب و شکار و قطع درختانش را، تحریم نمود و پاداش انجام عمل صالح در آن را، چندین برابر و ظلم و ستم کردن در آنجا را، سزاوار مجازات شدید و عذاب دردناک، قرار داد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَلَفِ فِيهِ وَالْبَادِي وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْجَدِّ يُظْلَمِ نُدْقَهُ مِن عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿٢٥﴾

[الحج: ٢٥].

«همچنین کسانی که با توسل به ظلم - از حد اعتدال خارج می‌شوند و - در آن سرزمین، مرتکب خلاف می‌شوند، عذاب دردناکی بدیشان می‌چشانیم.»

الله متعال، از میان دوازده ماه سال، رمضان، از میان شب‌ها، شب قدر، از میان روزهای هفته، روز جمعه، را برتری داد. در میان فرشتگان نیز، این تفاوت مقام وجود دارد، فرشتگانی که حامل رسالت الهی، به سوی پیامبران هستند، نسبت به دیگر

فرشتگان، برتری دارند. در میان بشر نیز، «انبیاء» را برتری بخشید و آن‌ها برترین و فاضل‌ترین بندگان الله متعال هستند. برترین انبیاء نیز، «رسولان» هستند.

﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ [الحج: ۷۵].

«الله متعال از میان فرشتگان پیام‌آورانی - همچون جبرئیل - را برمی‌گزیند - و به سوی انبیاء گسیل می‌دارد - و هم از میان انسان‌ها پیغمبرانی - همچون موسی و عیسی و محمد - را - برمی‌گزیند و به سوی مردم می‌فرستد و از کار همه آنان باخبر است - چرا که الله متعال شنوا و بینا است».

امّت اسلام، اتفاق نظر دارند که، انبیاء^۱ بر غیر انبیاء، یعنی: صدیقین، شهداء، صالحین و دیگران، برتری دارند.

این آیه‌ی هم، با صراحت تمام، بر فضیلت و برتری انبیاء، دلالت می‌کند:

﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾ [۸۳] ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ [۸۴] ﴿وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾ [۸۵] ﴿وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَىٰ الْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۸۳-۸۶].

«این، دلیل و برهان ما بود که به ابراهیم در برابر قومش عطا کردیم؛ درجات هرکه را بخواهیم، بالا می‌بریم. به راستی پروردگارت حکیم داناست.

ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا نمودیم و آن دو را - به سوی حقیقت و خوبی - رهنمود کردیم. پیشتر نیز نوح را - به سوی حق و نیکی - ارشاد نمودیم. و از نژاد نوح - هم کسانی همچون - داود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون را - هدایت کردیم - و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

و زکریا، یحیی، عیسی و الیاس را - نیز هدایت کردیم - همگی آنان از بندگان شایسته بودند.

و اسماعیل، الیسع، یونس و لوط را - نیز رهنمود کردیم - و هرکدام - از اینان - را بر جهانیان - زمان خود - برتری دادیم».

رسول الله ﷺ، فرمود: «ما طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَلَا غَرِبَتْ بَعْدَ التَّبَيِّنِ وَالْمُرْسَلِينَ عَلَى أَفْضَلٍ مِنْ أَبِي بَكْرٍ».

«بعد از انبیاء و رسولان، خورشید بر کسی بهتر از ابوبکر، طلوع و غروب نمی کند». نکته‌ای که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که انبیاء و رسولان الهی برترین آفریدگان هستند و پس از آن‌ها، ابوبکر صدیق رضی الله عنه، برترین بشر است. در حدیث دیگری، در همین مفهوم، در مورد ابوبکر و عمر می‌فرماید: «هَذَانِ سَيِّدَا كَهُولِ أَهْلِ الْحِجَّةِ مِنَ النَّخَسْتِينَ وَالْآخِرِينَ، إِلَّا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ». «این دو، سرور همه پیران بهشت‌اند، جز انبیاء و رسولان».

الله متعال، بندگان خوشبختش را در چهار گروه، رتبه‌بندی کرده و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ [النساء: ۶۹].

«و کسانی که از الله متعال و پیامبر، اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود، که الله متعال، ایشان را گرامی داشته است؛ -یعنی- با پیامبران و راست‌گویان و شهیدان و شایستگان‌اند و آنان، چه همدمان نیکویی هستند».

در نتیجه، نخستین و بالاترین این رتبه‌ها، پیامبران هستند، سپس صدیقین، سپس شهداء و بعد هم صالحین.

اتفاقی بودن، محال است

برخی گمان می‌کنند در نبوت، اتفاق و تصادف، جایگاهی دارد و برخی پیامبران، بدون استحقاق و شایستگی، پیامبر شده‌اند؛ پناه بر الله متعال، از این افتراء. الله متعال، دانای حکیم و خبیر مطلق، با آگاهی از درون انسان‌ها و قلب و نهم‌شان، برترین و بهترین و کامل‌ترین‌شان را، برای عهده‌داری این مقام والا، برگزید و چقدر زیبا و به حق فرمود:

﴿وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۴].

«الله متعال، بهتر می‌داند که - چه کسی را برای پیامبری انتخاب و - رسالت خویش را به چه کسی اهدا نماید».

مقتضای علم و حکمت الله متعال، این است که مقام نبوت را، تنها به کسانی ببخشد، که آمادگی و توانایی انجام آن را، داشته باشند.^۱ با کمی درنگ و اندیشه، در سیره‌ی انبیاء و رسولان الهی، می‌فهمیم که آنان، دارای بهترین و پاک‌ترین قلب، عمیق‌ترین دانش، بیشترین حضور ذهن، بیش‌ترین تحمّل و نیکوترین اخلاق، بودند. پس جای شگفتی نیست که الله متعال ایشان را، به پیامبری برگزید، تا امانت‌دار وحی و رسالت آسمانی باشند و دینش را بر پا دارند. بنابراین، آنان در چنان جایگاه رفیع و برافراشته‌ای قرار دارند، که همه از رسیدن به قلّه‌ی آن عاجزند.

۱- اعتقاد مؤمنان هدایت یافته، بر این است که پیامبران برترین و کامل‌ترین آفریدگان هستند و الله دانای حکیم، آن‌ها را برگزیده تا نماینده‌ی او به سوی انسان‌ها باشند، ولی لازم به یادآوری است که باید فضایل و صفات الایی را که بخشی از سرشت و طبیعت ایشان است از آنچه با وحی الهی دریافت می‌کنند، را جدا در نظر گرفت، زیرا آنچه با وحی دریافته‌اند خودشان از آن خبری نداشته‌اند، و از زرنگی و هوشیاری‌شان حائر آن نشده، و لذا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا أَلَكِنْدُ وَلَا الْإِيْمَنُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۵۲﴾ [الشوری: ۵۲].

«همانگونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده‌ایم (که قرآن نام دارد و مایه حیات دل‌ها است . پیش از وحی) تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است».

این آیه پاسخی است در برابر کسانی که با بزرگ و نابغه انگاشتن رسول الله و نسبت دادن همه چیز، حتی علوم شرع که خود حامل آن از جانب الله متعال، به نبوغ و استعداد او، مربوط می‌کنند. کار خوبی انجام داده‌اند، ولی در واقع، این یک حيله و دسیسه‌ی مکارانه است که از طریق آن می‌خواهند وحی الهی را انکار کنند، و تمام علوم الهی و شرعی را به بزرگی و نبوغ رسول الله ﷺ نسبت دهند، (و او را مانند سایر نامداران سیاسی، مخترعین و... معرفی کنند تا نه بحثی از الله متعال به میان آید و نه حلال و حرامی در کار مطرح باشد)، ولی ما در ردّ آن‌ها نه یابوه می‌سراییم و نه خصایص و مزایای رسول الله را انکار می‌کنیم، بلکه باطلشان را باطل می‌کنیم و جنبه‌ی حق را تثبیت می‌کنیم، و می‌گوییم: محمد ﷺ، فقط نابغه و مردی بزرگ نیست، بلکه علاوه بر آن پیامبر خداست.

خاتم اولیاء و انبیاء^۱

برخی از صوفیه، بر این اعتقادند، که ولایت برتر از نبوت است. به گمان این گروه، «خاتم الأولیاء» از «خاتم الأنبیاء»، بالاترست، از آن جمله، حکیم ترمذی و ابن عربی، که به «وحدت وجود» اعتقاد داشت، بر این یاوه‌ی باطل بودند. این گروه، اعتقادشان باطل و دروغ است، چون نه در قرآن و نه در سنت، مطلبی مبنی بر این‌که، خاتم اولیاء، وجود دارد و یا این‌که بر انبیاء برتری داشته باشد، وجود ندارد و هیچ کدام از دانشمندان نمونه امت، در این باره سخنی به میان نیاورده‌اند.

اصل اشتباه، از این‌جا ناشی می‌شود که، با توجه به این‌که، محمد ﷺ ، خاتم الأنبیاء و از همه پیامبران برتر و بالاترست، آن‌ها گفته‌اند: چون ایشان آخرین پیامبران است، پس برترین آن‌ها نیز می‌باشد. ولی این استدلال باطل است؛ زیرا محور برتری، تقدیم و تأخیر نیست. در حدیثی صحیح از رسول الله ﷺ آمده است که برترین افراد این امت، اصحاب ایشان می‌باشند، که همراه و همدم ایشان بودند و اگر مسلمانی، به اندازه‌ی کوه اُحد، در راه الله متعال طلا انفاق کند، به اندازه‌ی یک مدّ یا نصف مدّی که، هرکدام از اصحاب بخشیده‌اند، پاداش دریافت نمی‌کند. هم‌چنین در حدیث دیگری آمده است که فرمود:

«خَيْرُ الْقُرُونِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ» «بهترین افراد این امت، مسلمانان زمان من هستند، سپس کسانی که پس از آن‌ها می‌آیند، سپس یک قرن پس از آن‌ها».

در علوم نیز، دانشمندان قدیم، از نبوغی برخوردارند، که دانشمندان جدید در همان رشته‌ها، نمی‌توانند از آن‌ها پیشی بگیرند، مانند «سیبویه»، عالم نحو. این معیار، تنها در مورد علوم پویا و پیشرو، درست است، که آیندگان، دانش پیشینیان را، تکمیل می‌کنند؛ اما این گفتار، در مورد نبوت و رسالت، متفاوت است، چراکه، نبوت و علوم آن، بخششی الهی و هدیه‌ای ربّانی است، که با تلاش و کوشش، دست‌یافتنی نیست. طرح این گفتار، دروازه‌ی فتنه‌ای را گشود، تا هرکه نسبت به خود گمان نیک برد و هرکه قصد شرارتی با این امت داشته باشد، ادّعا می‌کند که او، خاتم الأولیا است و دانش خویش را، بدون واسطه، از الله متعال دریافت می‌کند. این گمراهی بسیار بزرگ

۱- ر.ک: لوامع الأنوار البهیة ۳۰۰/۲، و مجموع الفتاوی شیخ الاسلام (۲۲/۲، ۲۲۱/۱۱، ۳۶۳).

است و هیچ کس از این امت، حق ندارد، ادعا کند که با هیچ پیامبری، در فضیلت و برتری، یکسان است، چه رسد به این که، ادعای برتری کند و هیچ کدام از مدعیان ولایت و اهل صلاح، حق ندارد مخالف با راه و روش رسول الله ﷺ، عبادت کند.

مراتب و درجات انبیاء و رسولان

الله متعال، از تفضیل و برتری برخی از پیامبران، بر برخی دیگر، خبر داده و می فرماید:

﴿وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ ۗ وَءَاتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ۗ﴾ [الإسراء: ۵۵].

«ما برخی از پیغمبران را بر برخی دیگر، برتری داده ایم و - از جمله - به داود زبور را عطا نموده ایم.

اجماع امت اسلام بر این است، که مقام رسول، از مقام نبی بالاترست و رسولان نیز، درجات متفاوتی دارند و برخی بر برخی دیگر، برتری دارند. الله متعال می فرماید:

﴿تِلْكَ أَرْسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ ۗ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ۗ وَءَاتَيْنَا عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ۗ وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَّنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَتَلُوا ۗ وَلَكِنِ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ۗ﴾ [البقرة: ۲۵۳].

«ما، برخی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم. الله با برخی از ایشان سخن گفت و درجات بعضی را بالاتر بُرد. و به عیسی پسر مریم معجزات و نشانه های آشکار دادیم و او را به وسیله ی جبرئیل یاری کردیم».

پیامبران اولوالعزم، از همه برترند

برترین رسولان و انبیاء، پنج نفرند: محمد، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی . همه آن ها، رسول و اولوالعزم می باشند. الله متعال می فرماید:

﴿فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ ۚ بَلَّغْ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ ۗ﴾ [الأحقاف: ۳۵].

«پس - در برابر اذیت و آزار کافران - شکیبائی کن، آن گونه که پیغمبران اولوالعزم - در سختی‌ها - شکیبائی کرده‌اند و برای - عذاب - آنان شتاب مکن». هم‌چنین، الله متعال در چند جا از قرآن، از آن‌ها نام برده است:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ [الشورى: ۱۳].

«الله متعال، آیینی را به نوح سفارش کرده، برای شما - مؤمنان - بیان و روشن نموده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم - به همه آنان سفارش کرده‌ایم که اصول - دین را برپا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید».

و می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾ [الأحزاب: ۷].

«- به یادآور - هنگامی را که از پیغمبران و همچنین از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم، پیمان گرفتیم. - از آنان پیمان محکم و استواری گرفتیم - که در ادای مسؤولیت تبلیغ رسالت و دعوت مردم به خداشناسی و یکتاپرستی کوتاهی نکنند -».

تفاضل و برتری پیامبران در چیست؟

با درنگ و اندیشه، در دو آیه‌ی بالا، مشاهده می‌گردد که برتری برخی از پیامبران از سوی الله متعال: ۱- با بخشش و موهبتی که به دیگران نداده است. ۲- با بالا بردن مقام آن‌ها بیش از دیگران، ۳- کوشش و تلاش جدی، در عبادت و بندگی، دعوت به سوی الله متعال، انجام مأموریتی که برعهده‌ایشان گذاشته شده است، می‌باشد.

برای نمونه، داود ÷ با اعطای زبور از جانب الله متعال، برتری یافت:

﴿وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَاعْتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾ [الإسراء: ۵۵].

«ما برخی از پیغمبران را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم، و - از جمله - به داود زبور عطاء نموده‌ایم».

و تورات را به موسی ÷ اهداء کرد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۵۳﴾﴾ [البقرة: ۵۳].

«و - به یاد آورید - آن گاه را که به موسی کتاب عطاء کردیم که جداکننده - حق و باطل و حلال و حرام - است، تا این که راه یابید».

منظور از این کتاب، همان تورات است؛ چون می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَآخِشُوا وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿۴۴﴾﴾ [المائدة: ۴۴].

«ما تورات را - بر موسی - نازل کردیم که در آن رهنمودی - به سوی حق - و نوری - زداینده تاریکی‌های جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی - بود».

و نیز برای عیسی ÷، انجیل فرو فرستاد، همانگونه که فرمود:

﴿وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۴۶﴾﴾ [المائدة: ۴۶].

«و عیسی پسر مریم را، به دنبال آنان - پیامبران - آوردیم، در حالی که تورات را، که پیش از او بود، تصدیق کرد و به او انجیل را عطا کردیم، که در آن هدایت و نوری است».

برتری آدم ÷، به این است که ابوالبشر است و الله متعال او را با دست خود آفرید و از روح خود در او دمید و به فرشتگان دستور فرمود که برایش سجده برند.

برتری نوح ÷، به این علت است، که نخستین فرستاده الله متعال، به سوی اهل زمین است و الله متعال او را «عبداً شکوراً» یعنی: بنده‌ی سپاسگذار نامید.

برتری ابراهیم ÷، به این است که «خلیل الله» است:

﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿۱۲۵﴾﴾ [النساء: ۱۲۵].

«و الله متعال، ابراهیم را به عنوان دوست برگزید».

و نیز الله متعال او را امام و پیشوای مردم قرار داد:

﴿وَإِذْ أُنزِلَتْ عَلَيْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ يَا مُوسَىٰ إِنَّا اصْطَفَيْنَا لَكَ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُحْيَىٰ وَإِسْرَافِيلَ وَسُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ وَنُوحًا وَاسْمَاعِيلَ إِنَّا جَعَلْنَا لَكَ آيَاتٍ لِّتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ إِذَا قَالُوا رَبِّي قَالَ سَمِعْتُ وَعَدَّ بِحُكْمِ رَبِّهِمْ رَبُّهُم بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿۱۲۴﴾﴾ [البقرة: ۱۲۴].

«من تو را پیشوای مردم خواهم کرد».

الله متعال، موسی ÷ را، با رسالت آسمانی و با کلام خویش، برتری بخشید و فرمود:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿۱۲۵﴾﴾ [النساء: ۱۲۵].

«ای موسی! من تو را با پیغام‌های خویش و با سخن گفتنم - با تو از فراسوی حجاب و بدون واسطه - بر مردمان - هم‌عصری که مأموریت تبلیغ احکام آسمانی به آنان را داری - برگزیدم».

هم‌چنین الله متعال، موسی ÷ را پرورش داد. همانگونه که می‌فرماید:

﴿وَأَصْطَفَعْنَاكَ لِنَفْسِي ﴿۴۱﴾﴾ [طه: ۴۱].

«و تو را برای - وحی خود و حمل رسالت - خویش پرورش دادم».

برتری عیسی ÷، به این است، که او فرستاده الله بود، کلمه اوست، که الله متعال او را به مریم القاء کرد و نیز، از روح الله متعال است:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلَّمْتُهُ وَآلَقْتُهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿۱۷۱﴾﴾ [النساء: ۱۷۱].

«عیسی بن مریم فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب اوست».

گاهی پیامبران، از جهات دیگری هم بر یکدیگر برتری دارند؛ برخی از آن‌ها، فقط پیامبر بودند، برخی از آن‌ها، علاوه بر مأموریت نبوت، پادشاه نیز بودند و برخی بنده و پیامبر هستند؛ پیامبری که تکذیب می‌شد و از وی پیروی و فرمان‌برداری نمی‌شد، تنها

پیامبر بوده است، ولی در صورتی که، تصدیق می‌شد و از فرمان‌هایش، پیروی و فرمان‌برداری می‌شد، اگر آن فرمان‌ها، همان تکلیفی بود که الله متعال بر او نهاده است، پس او پیامبر و بنده است و اگر آن فرمان‌ها، خواست خود او و با اجازه خدا بود، او پیامبر و پادشاه بوده است، مانند سلیمان ÷ که الله متعال خطاب به او فرمود:

﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [ص: ۳۹].

«- ما بدو وحی کردیم که - این - چیزهایی که به تو داده‌ایم - عطاء ما است، پس - به هرکس که می‌خواهی - ببخش یا - آن را از هرکس که می‌خواهی - بازدار، بدون هیچ گونه حساب و کتابی - که در برابر دادن یا ندادن، از تو صورت گیرد-».

بنابراین، نبی پادشاه، همانند بنده‌ی رسول است، همان‌گونه که به رسول الله ﷺ، گفته شد: «انتخاب کن، یا بنده‌ی رسول باش یا پیامبر پادشاه» حال آن‌که، بنده‌ی رسول، از نبی پادشاه بهتر است، مانند پیامبر اسلام ﷺ که بنده و رسول بود و از جانب الله متعال، مورد پشتیبانی قرار گرفت و از ایشان پیروی و فرمان‌برداری می‌شد، و به اندازه اجر و پاداش همه پیروانش، اجر و پاداش دارد، مردم از ایشان بهره‌مند هستند و نسبت به ایشان رحمت و مهربانی دارند و ایشان هم، با آن‌ها مهربان است. ولی نبوت همراه با پادشاهی را، برنگزید؛ تا از مقامش کاسته نشود، چون در آن صورت، از ریاست و مقام و اموال بهره می‌برد و از نصیب آخرتش کم می‌شد.

از این جهت عبد رسول، نزد الله متعال، از نبی پادشاه، برتر است، پس، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی بن مریم، نزد الله متعال، از سلیمان، داود و یوسف برترند^۱.

۱- ابن تیمیه، مجموع فتاوی. انبیاء و رسولان الهی همان‌گونه که گفته شد، از جانب الله متعال در مراتب و درجات مختلفی برخوردارند، ولی برخی از مردم چیزهایی را به آن‌ها نسبت می‌دهد خارج از دایره‌ی راستی و حقیقت به گمان این‌که این کار تعظیم و بزرگداشت آن‌هاست، از جمله خیلی از مسلمانان ناآگاه، رسول الله ﷺ را می‌خوانند و می‌گویند: ای اولین خلق خدا، یا ای نور عرش خدا. در حالی که این مقوله حاوی مجموعه‌ای از گمراهی هاست، اول: خواندن و فریاد کردن از رسول الله که تنها شایسته‌ی خداست به فریاد خوانده شود.

دوم: طرح ادعای این‌که رسول الله متعال از نور آفریده شده، هم‌چنین از نور خلق شده، در حالی که جز چند روایت باطل و بی اساس هیچ دلیلی بر این قضیه نیست، زیرا نخستین آفریده‌ی الله متعال قلم است که تقدیرات همه چیز با آن نوشته می‌شود، و رسول الله انسانی است مانند دیگر انسان‌ها و آفریده شدن او، بعد از دیگران هیچ زبانی به مقام او نمی‌رساند، چرا که درجات و

فضل و برتری محمد رسول الله ﷺ

در روز جزا، وقتی که الله متعال، تمامی انسان‌ها را زنده می‌گرداند، محمد مصطفی، سرور بنی آدم، بیرق حمد و ستایش الله متعال را، در دست دارد و انبیاء و رسولان، در آن روز، در زیر بیرق او قرار می‌گیرند، رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«أَنَا سَيِّدُ وَدِّ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا فَخْرَ وَبِيَدِي لَوَاءُ الْحَمْدِ وَلَا فَخْرَ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ يَوْمَئِذٍ آدَمَ فَمَنْ سِوَاهُ إِلَّا تَحْتَ لَوَائِي، أَنَا أَوْلُ شَافِعٍ، وَأَوْلُ مُشَفِّعٍ وَلَا فَخْرٍ»^۱.

«من در روز قیامت، سرور فرزندان آدم هستم و فخر فروشی نمی‌کنم و بیرق حمد و ستایش پروردگار، در دست من است و فخر فروشی نمی‌کنم و همه‌ی پیامبران در زیر بیرق من محشورند، نخستین شفاعت‌کننده که اجازه‌ی شفاعت هم دارد، من هستم و فخر فروشی نمی‌کنم».

هنگامی که مردم، در محشر، زیر فشار سخت و طاقت فرسا قرار می‌گیرند، به رسولان بزرگ روی آورده و از ایشان درخواست شفاعت می‌کنند، پیامبران یکی پس از دیگری، درخواست مردم را رد کرده و همه در جواب مردم می‌گویند: پیش پیامبر دیگری بروید، تا نوبت به عیسی مسیح ÷ می‌رسد، او می‌فرماید: «نزد محمد ﷺ بروید که تمامی گناهانش مورد عفو و بخشش الله متعال قرار گرفته است».

این برتری و مقام والای رسول الله ﷺ، در آن روز عظیم است و این به خاطر صفات متعالی، اخلاق وارسته، تلاش و مجاهدت در راه الله متعال و تلاش در اجرای فرمان اوست. الله متعال، محمد ﷺ، امت و دعوتش را، فضائلی بخشیده است، از آن جمله:

۱- الله متعال، ایشان را، همانند ابراهیم ÷، به عنوان خلیل خود برگزید. در صحیح مسلم، ابوعوانه روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود:

فضائل مردم به اعتبار منبع و اصل نیست، چون گاهی مؤمن از کافر متولد شده و گاهی به عکس، مانند پسر نوح که کافر بود، و ابراهیم هم از آزر، و آدم از خاک، وقتی که الله متعال او را تسویه ساخت و روح را در او دمید، فرشتگان را به به نشانه‌ی فضل و برتری آدم بر آن‌ها به سجده واداشت، زیرا نام‌ها را به آدم آموخت و آدم را با دست خود آفرید.

۱- روایت احمد و ابن ماجه و الترمذی، صحیح الجامع الصغیر (۲/۲۱)

«إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ خَلِيلًا كَمَا اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»^۱ «الله متعال، مرا همچون ابراهیم، به عنوان خلیل خود، برگزید».

۲- الله متعال، قرآن کریم را، به آن سرور گرامی عطا فرمود، هدیه‌ای که به کسی دیگر، داده نشده است:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَنَانِ وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ [الحجر: ۸۷].

«- ای پیغمبر!- ما هفت -آیه سوره حمد- و قرآن عظیم را، به تو عطاء نموده‌ایم».

۳- رسول الله ﷺ، از شش ویژگی دیگر بهره‌مند است که به پیامبر دیگری داده نشده است. در حدیث آمده است:

«فُضِّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِسِتِّ أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ وَأُحِلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ طَهْرًا وَمَسْجِدًا وَأُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً وَخْتِمَ بِي النَّبِيُّونَ»^۲.

«با شش ویژگی بر دیگر پیامبران، برتری دارم:

اول: جوامع الکلم به او داده شده است. یعنی سخنانی کوتاه با معنای فراوان.

دوم: الله متعال، ترس و وحشتی سهمگین، نسبت به رسول الله ﷺ و پیروانش، در قلب مخالفان و دشمنانش می‌اندازد، به طوری که، در برابرش یارای مقاومت ندارند.

سوم: غنایم جنگی، برای رسول الله ﷺ حلال شد، حال آن که، پیامبران پیش از او، همه غنائم را در جایی جمع می‌کردند و به فرمان الله متعال، از آسمان آتشی فرود می‌آمد و آن را تبدیل به خاکستر می‌کرد.

چهارم: سرتاسر زمین، برای او و امتش، ابزاری برای طهارت و پاکی و محلی برای نماز شد؛ هر مسلمان، وقت نمازش که فرا رسید، می‌تواند وضو بگیرد و نمازش را برپا دارد و در صورتی که آب موجود نباشد، تیمم می‌کند و درمسجد محل سکونت، یا بیابان و با هر جای پاک دیگری، نمازش را ادا می‌کند.

پنجم: محمد مصطفی ﷺ، برای همه نسل‌ها، نژادها و اقوام، عرب و غیر عرب، سفید و سیاه، زرد و سرخ^۱ مبعوث شده است، هم آن‌هایی که در زمان بعثت او بودند و هم کسانی که تا پایان دنیا و برپایی قیامت، به دنیا می‌آیند:

۱- تحقیق الطحاویه، شرح الطحاویه ص (۱۷۵)

۲- روایت مسلم و ترمذی، صحیح الجامع (۲۱/۲)

﴿قُلْ يٰنَاسِ اِنِّى رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِى لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ۗ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ يُحْيِىْ وَيُمِيتُ فَعٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ الَّذِى اٰتٰىكَ الْاٰتِىَّ الَّذِى يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَكَلِمٰتِهِۦ وَاتَّبِعُوْهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ﴾ ﴿۱۵۸﴾ [الأعراف: ۱۵۸].

«ای پیغمبر! به مردم بگو: - من فرستاده الله متعال، به سوى جملگی شما هستم».

همچنین، ایشان را به سوى انسان‌ها و پریان مبعوث کرد. گروهی از جن‌ها، پس از شنیدن قرآن و ایمان آوردن به آن چه از سوى حق تعالی، نازل گردید، نزد قوم‌شان برگشتند و آن‌ها را به ایمان فراخواندند و گفتند:

﴿يَقُوْمُنَا اٰجِبُوْا دَاعِىَ اللّٰهِ وَعٰمِنُوْا بِهٖۤ يَغْفِرْ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوْبِكُمْ وَيَجْرِكُمْ مِّنْ عَذَابِ الْاَلَمِ ﴿۳۱﴾ وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِىَ اللّٰهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِى الْاَرْضِ وَلَيْسَ لَهُۥ مِنْ دُوْنِهٖۤ اَوْلِيَاءَ اُوْلٰئِكَ فِى ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ﴿۳۲﴾﴾ [الأحقاف: ۳۱-۳۲].

«ای قوم ما! سخنان دعوت‌گر الهی را بپذیرید و به او ایمان آورید، تا الله متعال، برخی از گناهان‌تان را ببامرزد و شما را از عذاب درناک پناه دهد و کسی که -دعوت- دعوت‌گر الله را نپذیرد، در مانده‌کننده الله- در زمین نیست و در برابر او دوستانی ندارد، آنان در گمراهی آشکاری هستند».

ششم: ایشان خاتم پیامبران است، بدین معنا که بعد از ایشان، هیچ پیامبری نخواهد آمد:

۱- (جوهر لعل نهر) در کتابش مدّعی شده که محمّد مخصوص قوم عرب است، و این مقوله‌ای است که پیش از این، توسط نصاری قدیم و جدید، مطرح گردید و پاسخ به آن شبهه به طور مفصل، از سوى شیخ الاسلام ابن تیمیه داده شد و برای ردّ این افتراء همین مقدار کافی است که ما تناقض گویی آن‌ها را بیان کنیم بدین صورت که: همین که آن‌ها به نبوت و رسالت او اقرار می‌کنند، باید اخبارش را تصدق کنند و از جمله پیام‌ها و اخبار او، این است که به سوى همه مردم مبعوث شده است، پس ابتدا به پیامبری او ایمان و باور دارند، سپس تکذیبش می‌کنند، و می‌گویند: او تنها به سوى عرب مبعوث شده است، بنابراین، ادعایشان تناقض گویی آشکاری است و واضح است که تنها به قصد توجیه و بهانه‌تراشی برای کفرشان تلاش می‌کنند.

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۴۰].

«اما فرستاده الله متعال و آخرین پیغمبران است».

اگر محمد ﷺ، خاتم الأنبياء است، خاتم المرسلین نیز می باشد؛ چون هر رسول، نبی نیز می باشد. معنای خاتم الأنبياء و المرسلین، این است که، هرگز بعد از او رسولی مبعوث نخواهد شد، که شریعتش را تغییر دهد^۱. و چیزی از دینش را نسخ و باطل کند. فرود آمدن عیسی مسیح ÷ در آخر الزمان، راست و حقیقت است و رسول الله ﷺ نیز، از آن واقعه، خبر داده است، اما عیسی ÷، با شریعت قرآن حکم می کند، نه تورات و انجیل، صلیب را می شکند، خوک را می کشد و برای نماز، اذان می گوید.

نوشتارهایی که مردم را از انتخاب برخی از پیامبران، باز می دارد

احادیث و روایاتی از رسول الله ﷺ، وارد شده است، که مسلمانان را از انتخاب و ترجیح برخی از پیامبران، باز می دارد. ابوسعید خُدَری^۲، روایت می کند که: رسول الله ﷺ فرمود: «لا تُخَيِّرُوا بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ»^۲ «پیامبران را بر یکدیگر برتری ندهید».

ابوهریره در همین مفهوم، از رسول الله ﷺ، روایت می کند که: رسول الله ﷺ، فرمود: «لا تَفْضَلُوا بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ»^۱.

۱- بعد از بعثت رسول الله ﷺ گروهی از مدعیان دروغین نبوت ظاهر شدند، مانند مسیلمه ی کذاب و اسود عنسی و سجاح، و گاه گاهی این گونه افراد سر برمی آوردند، همان گونه که در قرن گذشته علی محمد شیرازی (متولد ۱۸۱۹م) ملقب به «باب» ظهور یافت که پیروانش را بابیه می خواندند، باب مدتی ادعای نبوت کرد. بعد آن را به ادعای خدایی تبدیل کرد. هم چنین از جمله ی آن مدعیان دروغین میرزا غلام احمد قادیانی است که پیروانش در هند و آلمان و بریتانیا و آمریکا پراکنده اند و دارای مساجدی هستند که در آن جا به گمراهی مسلمانان می پردازند، و قادیانیه خوانده می شوند، ولی امروز خود را به احمدیه شهرت می دهند تا بیشتر موجبات سرگردانی مردم را فراهم کنند.

هم چنین، مدعیان دروغین نبوت دیگری در سودان ظهور کردند، که الله متعال خود تکفل رسوایی همه را بر عهده گرفت. قطعاً کسانی که به دروغ چیزی را به الله متعال نسبت می دهند، رستگار نمی شوند (و از عذاب آخرت رهائی نمی یابند) [یونس: ۶۹].

۲- متفق علیه مسلم و بخاری، مشکاة المصابیح (۱۱۴/۳)

در آیات قرآن، برتری برخی از پیامبران و فرستادگان الهی، بر برخی دیگر، آمده است، اما این احادیث، با آن آیات، تعارض و مخالفتی ندارد؛ چراکه نهی وارد شده در احادیث، زمانی است که، برتری دادن، همراه با طرفداری، تعصب و یا عیب‌جویی بر برخی پیامبران باشد، یا این که، به درگیری و فتنه منجر شود.^۱

در حدیث زیر، دلیل بازداشتن از ترجیح برخی از پیامبران بر برخی دیگر، آمده است: «مردی مسلمان، یک مرد یهودی را، مورد فحش و ناسزاگویی قرار داد. مسلمان گفت: سوگند به ذاتی، که محمد ﷺ، را بر جهانیان برگزید. مرد یهودی هم گفت: سوگند به ذاتی، که موسی را بر جهانیان برتری داد. سپس مرد مسلمان دستش را بلند کرد و یک سیلی به یهودی زد. در این هنگام، مرد یهودی، برای شکایت، نزد رسول الله ﷺ رفت و ماجرای درگیری با مسلمان را، به عرض ایشان رسانید. سپس رسول الله ﷺ، مرد مسلمان را فراخواند و فرمود: «لَا تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأُصْعَقُ مَعَهُمْ فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ، فَإِذَا مُوسَى بَاطِشُ جَانِبِ الْعَرْشِ، فَلَا أَدْرِي أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ فَأَفَاقَ قَبْلِي، أَوْ كَانَ مِمَّنِ اسْتَنْقَى اللَّهُ»^۲.

«مرا بر موسی ترجیح ندهید. زیرا همه مردم روز قیامت بیهوش می‌شوند. من نیز همراه آنها بیهوش می‌شوم. و اولین کسی هستم که بیهوش می‌آیم و موسی را می‌بینم که گوشه عرش را بدست گرفته است. ولی نمی‌دانم که او از کسانی است که بیهوش شده و قبل از من بیهوش آمده است یا از کسانی است که خدا او را استثنا نموده است.» (اصلاً بیهوش نشده است).

در روایت دیگری، از بخاری، آمده است: «لا تفضّلوني على الأنبياء» «مرا بر انبیاء برتری ندهید» و روایت دیگری فرمود: «لا تُخَيِّرُوا بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ» «انبیاء را بر یکدیگر برتری ندهید».

ابن حجر، پیرامون این موضوع می‌گوید: «علماء، در مورد نهی رسول الله ﷺ، از برتری دادن انبیاء بر هم‌دیگر، گفته‌اند: نهی، متوجه کسانی است که خودسرانه و بدون

۱- بخاری، المشكاة (۱۱۴/۳)

۲- شرح طحاوی ص (۱۷۰)

۳- صحیح بخاری، کتاب الانبیاء، باب وفات موسی فتح الباری (۴۴۱/۶)

دلیل، انبیاء را بر هم‌دیگر برتری می‌دهند، یا به‌گونه‌ای این کار را می‌کنند، که منجر به اهانت، به برخی از آن‌ها می‌شود، یا ایجاد تنش و خصومت می‌کند. شاید منظور این است که، یکی را با همه نوع فضایل بر دیگری برتری ندهید، آن‌گونه که قائل به هیچ نوع فضیلتی، برای دیگری نباشید»^۱.

هم‌چنین، از برخی اهل علم نقل می‌کند که گفته‌اند: «روایات و اخبار وارد شده، در مورد "نهی از انتخاب و ترجیح پیامبران بر هم‌دیگر"، تنها برای موارد مجادله با اهل کتاب و برتری‌دادن یکی از پیامبران، بر دیگران است، چون در این‌گونه برتری‌طلبی‌ها، که وقتی در بین پیروان دو دین صورت می‌گیرد، کمتر اتفاق می‌افتد که یکی از دو طرف، به پیامبر طرف مقابل، توهین نکند و با این کار مرتکب کفر نشود، اما انتخاب و ترجیح، با تکیه بر مقایسه و برشمردن فضایل هرکدام از پیامبران، در صورتی که تنها برای رجحان و انتخاب باشد، شامل نهی نمی‌شود»^۲.

۱- فتح الباری (۴۴۱/۶)

۲- قبلی، ر.ک: تفسیر ابن کثیر و تفسیر قرطبی در تفسیر آیه (۲۵۳) بقره.

بخش دوم:
رسالت‌های آسمانی

فصل اوّل:

ایمان به رسالت‌ها

تصدیق رسالت آسمانی، بخشی از اصول ایمان است

از جمله اصول اعتقادی اسلام، تصدیق جازم و قاطع پیغام‌هایی است، که الله متعال، توسط پیامبرانش، برای بندگان نازل فرمود و نیز، اعتقاد قاطع به این‌که، پیامبران گرامی هم، آن رسالت‌ها را، بدون کم و کاست، به مردم ابلاغ کردند. الله متعال خطاب به موسی ÷ می‌فرماید:

﴿قَالَ يَمُوسَىٰ إِنِّي أُصْطَفِيْتُكَ عَلَىٰ النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَالِمِي فَاخُذْ مَا آتَيْنُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ﴾ [الأعراف: ۱۴۴].

«ای موسی! من تو را با پیغام‌های خویش و با سخن گفتنم - با تو از فراسوی حجاب و بدون واسطه -، بر مردمان - هم‌عصری که مأموریت تبلیغ احکام آسمانی به آنان را داری -، برگزیدم.»

الله متعال، پیامبران را مورد تمجید و ستایش قرار داد، آنان که پیغام‌های الهی را به مردم رساندند و سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای، بر آنها اثر گذار نشد:

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ [الأحزاب: ۳۹].

«- پیغمبران پیشین، یعنی آن - کسانی که پیغام‌های الله متعال را - به مردم - می‌رساندند و از او می‌ترسیدند و از کسی جز الله متعال، نمی‌ترسیدند.»

علّت و عامل اساسی نابوی امت‌ها، انکار و عدم پذیرش پیغام‌های آسمانی بود. برای نمونه، به موضع‌گیری پیامبر خدا، صالح ÷، بعد از نابودی قومش، اشاره می‌کنیم. الله متعال می‌فرماید:

﴿فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِن لَّا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ﴾ [الأعراف: ۷۹].

«پس - صالح با دلی پر از اندوه - از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من! من پیام پروردگارم را به شما رساندم و شما را پند دادم، ولی شما اندرزگویان را دوست نمی‌دارید».

و نیز موضع‌گیری شعیب بعد از نابودی قومش:

﴿قَتَوْلَىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمَّ فَكَيْفَ ءَأَسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٩٣﴾﴾ [الأعراف: ۹۳].

«سپس شعیب از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من! من پیام‌های پروردگارم را، به شما رساندم و شما را اندرز دادم - و در حق شما خیرخواهی نمودم. ولی حق را نشنیدید و جز بر طغیان و عصیان نیفزودید - پس با این حال، چگونه بر حال قوم بی‌ایمان - و بی‌دینی چون شما - اندوه بخورم؟».

باید به همه رسالت‌ها ایمان آورد

آن‌چه الله متعال، بر فرستادگانش، وحی می‌فرمود، گاهی مکتوب از آسمان نازل می‌شد، مانند تورات:

﴿وَكُتِبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَأَمَرَ قَوْمَكَ بِأَخْذِهَا بِحَسَنِهَا سَأُورِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٤٥﴾﴾ [الأعراف: ۱۴۵].

«و برای او در الواح - تورات - از هر چیز - که مورد نیاز بنی‌اسرائیل از پند و اندرزها و احکام حلال و حرام بود - نوشتیم، تا پند و اندرز - زندگی - و روشنگر همه چیز - در امر تکالیف دینی و وظائف شرعی ایشان - باشد. - بدو گفتیم: - این الواح را با تاب و توان بگیر - و با نشاط فراوان و تلاش بی‌ایمان، مانند دیگر پیغمبران اولوالعزم، در تبلیغ آن‌ها دامن همت بگیر - و به قوم خود فرمان بده، نیکوترین آن‌ها را به کار بندند. - مثلاً عفو را بر قصاص، صبرکردن را بر پیروزشدن، آسان گرفتن را بر سخت گرفتن، و بالاخره آن‌چه را که دارای اجر بیشتر است بر چیزی ترجیح دهند که از ثواب کمتری برخوردار است -».

گاهی نیز، وحی الهی به صورت کتاب و نوشته بود، اما شفاهی و با تلاوت، نازل می‌شد. مانند قرآن:

﴿وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا ﴿١٦﴾﴾ [الإسراء: ۱۰۶].

«قرآنی است که آن را - در مدّت بیست و سه سال به گونه آیه‌ها و بخش‌های - جداگانه فرستاده‌ایم، تا آن را آرام بر مردم بخوانی - و بدین وسیله جذب دل‌ها و اندیشه‌ها شود و در عمل پیاده گردد - و قطعاً، ما آن را کم کم و بهره بهره فرستاده‌ایم - نه یکجا و یک‌دفعه -».

هم‌چنین، وحی نازل شده از آسمان، گاهی در یک کتاب جمع آوری می‌شد، مانند صحیفه‌های ابراهیم، داود، عیسی و محمد ﷺ، و گاهی به صورت وحی به پیامبر یا نبی القاء می‌گردید، بدون این‌که به صورت کتاب جمع شود، مانند وحی نازل شده به اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط (پسران یعقوب)، و آن‌چه به پیامبر ما ﷺ وحی شد غیر از قرآن.

ایمان به تمامی وحی نازل شده از جانب الله متعال، واجب می‌باشد:

﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۶﴾﴾ [البقرة: ۱۳۶].

«بگوئید: ایمان داریم به الله متعال و آن‌چه - از قرآن - بر ما نازل گشته و آن‌چه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط - یعنی نوادگان یعقوب - نازل شده است، و به آن‌چه برای موسی و عیسی آمده است، و به آن‌چه برای پیغمبران پیشین، از طرف پروردگارشان، آمده است. میان هیچیک از آنان فرقی نمی‌گذاریم - نه این‌که مثل یهود یا نصارا، برخی را بپذیریم و برخی را نپذیریم. بلکه همه پیغمبران را راهنمای بشریت در عصر خود می‌دانیم و کتاب‌هایشان را به طور اجمال می‌پذیریم - و ما تسلیم - فرمان - الله متعال هستیم».

هم‌چنین، الله متعال خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿فَلِذٰلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ ءَامَنْتُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَلْنَا وَلَكُمْ أَعْمَلِكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿۱۵﴾﴾ [الشورى: ۱۵].

«بگو: من به هر کتابی که از سوی الله متعال نازل شده باشد، ایمان دارم و به من دستور داده شده است، که در میان شما دادگری کنم».

و خطاب به مؤمنان می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُونَ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ ؕ وَالْكِتٰبِ الَّذِي نَزَّلَ عَلٰی رَسُوْلِهِ ؕ
وَالْكِتٰبِ الَّذِي اُنزَلَ مِنْ قَبْلُ ؕ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهٖ وَكُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًا بَعِيْدًا ﴿۱۳۶﴾ [النساء: ۱۳۶].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به الله متعال و پیغمبرش - محمد - و کتابی که بر پیغمبر نازل کرده است - و قرآن نام دارد - و به کتاب‌هایی که، پیش‌تر - از قرآن - نازل نموده است - و هنوز تحریف و نسیان در آن‌ها صورت نگرفته است - ایمان بیاورید».

بنابراین، هرکدام از کتاب‌های آسمانی که، مفصلاً از جانب الله متعال ذکر و تبیین شده‌اند، ما هم مفصل و به همان صورت که باخبر هستیم، به آن‌ها ایمان داشته داریم، مانند: صحف ابراهیم ÷، تورات موسی ÷، زبور داود ÷، انجیل عیسی ÷، قرآن محمد ﷺ، و نیز مانند گفتگوی الله متعال با موسی ÷، و الهام الله متعال به صالح و هود و شعیب و الهام سنت به پیامبر ما غیر از قرآن، را که در کتاب‌های سنت جمع‌آوری شده است. ما معتقدیم که کتاب‌های دیگری هم وجود دارند که الله متعال نازل کرد نشان را به ما خبر نداده است.

چگونه به پیغام‌های آسمانی ایمان بیاوریم

ما به همه کتاب‌های آسمانی پیشین و این که تسلیم‌شدن به احکام آن‌ها و داوری با استفاده از آن‌ها بر هر امتی که آن کتاب به سويشان نازل شده، واجب بوده است، ایمان داریم. هم‌چنین ایمان و اعتقاد جازم داریم به این که، کتاب‌های آسمانی با هم تناقض ندارند، بلکه، هم‌دیگر را تصدیق و تأیید می‌کنند، همان‌طور که انجیل تصدیق‌کننده‌ی تورات است:

﴿وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَاِلْحٰلٍ لَّكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَیْكُمْ
وَاجْتٰثُكُمْ بِآیَةِ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوْا ﴿۵۰﴾ [آل عمران: ۵۰].

«و تصدیق‌کننده آن چیزی هستیم که پیش از من، از تورات بوده است».
و هرکس چیزی از آن چه را که الله متعال نازل کرده، انکار کند، کافر است:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُونَ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ ؕ وَالْكِتٰبِ الَّذِي نَزَّلَ عَلٰی رَسُوْلِهِ ؕ
وَالْكِتٰبِ الَّذِي اَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ ؕ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهٖ وَكُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ ؕ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًا بَعِيْدًا ﴿۱۳۶﴾ [النساء: ۱۳۶].

«هرکس که به الله متعال و فرشتگانش و کتاب‌هایش و پیغمبرانش و روز رستاخیز، کافر شود - و یکی از این‌ها را نپذیرد - واقعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است.»
و فرمود:

﴿قَالَ اَعْبَرِ اللّٰهُ اَبْغِيْكُمْ اِلٰهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلٰی الْعٰلَمِيْنَ ﴿۱۴۰﴾ [الأعراف: ۱۴۰].
«بی‌گمان کسانی که آیات - کتاب‌های آسمانی و نشانه‌های گسترده - ما را، تکذیب می‌کنند و خویشتن را بالاتر از آن می‌دانند که به آن‌ها گردن نهند، درهای آسمان بر روی آنان باز نمی‌گردد - و خودشان بی‌ارج و اعمال‌شان بی‌ارزش می‌ماند. - و به بهشت وارد نمی‌شوند، مگر این‌که شتر، از سوراخ سوزن خیاطی بگذرد - که به هیچ وجه امکان ندارد، و لذا ایشان هرگز به بهشت داخل نمی‌شوند -».

ما باور داریم به این‌که، شریعت بعدی، شریعت پیشین را به کلی یا جزئی نسخ کرده است. از آن جمله، الله متعال، ازدواج پسران و دختران آدم را، با هم‌دیگر حلال کرده بود، سپس آن حکم را منسوخ کرد. هم‌چنین، برای یعقوب پیامبر ﷺ، مباح بود که هم‌زمان، دو خواهر را در عقد نکاح خویش، داشته باشد، سپس آن را نسخ کرد. انجیل هم، برخی از احکامی را که در تورات حرام بود، حلال اعلام کرد:

﴿وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَاِلٰحٰلٍ لَّكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلٰیكُمْ
وَحيٓتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوْا ﴿۵۰﴾ [آل عمران: ۵۰].

«و تصدیق‌کننده آن چیزی هستم، که پیش از من، از تورات بوده است و - آمده‌ام - تا پاره‌ای از چیزهایی را که - بر اثر ستم و گناه - بر شما حرام شده است، - به عنوان تخفیفی از سوی الله متعال - برای‌تان حلال کنم.».

قرآن نیز، بخش بزرگی از تورات و انجیل را، نسخ کرد:

﴿الَّذِيْنَ يَتَّبِعُوْنَ الرَّسُوْلَ النَّبِيَّ الَّذِي الَّذِي يَجِدُوْنَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ
وَ الْاِنْجِيْلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوْفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمْ

الْحَبَّتِ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِءِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَأَتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۵۷﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«- به ویژه رحمت خود را اختصاص می‌دهم به - آنان که از این فرستاده پیام آور درس ناخوانده، که - نام - او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند، پیروی می‌کنند. - همان پیامبری که - آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می‌گرداند و از - دوش - آنان، قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است، برمی‌دارد».

ایمان داشتن به قرآن، تنها تصدیق آن نیست

ایمان داشتن به کتاب‌های آسمانی پیشین، تنها تصدیق است و بس. اما در مورد ایمان و اعتقاد به قرآن، تصدیق حقایق آن کافی نیست، بلکه علاوه بر اعتقاد جازم و قاطع به درستی آن، باید از دستوراتش پیروی کرد و تسلیم همه باید‌ها و نبایدهای آن شد. الله متعال می‌فرماید:

﴿الْمَصِّ ۱﴾ كِتَابٌ أَنْزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِءِ وَذِكْرَىٰ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿۲﴾ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِءِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿۳﴾ [الأعراف: ۱-۳].

«الف لام میم صاد، کتابی است که به سوی تو فرو فرستاده شده است، پس نباید در سینه تو از ناحیه آن تنگی و گناه باشد، تا به وسیله آن، هشدار دهی و برای مؤمنان پندی باشد، از آن‌چه که از جانب پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است، پیروی کنید و جز او، از معبودان دیگر - پیروی نکنید، چه اندک پند می‌گیرید».

بنابراین، قرآن یگانه کتاب آسمانی است که، پس از بعثت رسول الله ﷺ، از جانب الله متعال به ما رسیده است. رسول الله ﷺ، خطاب به اصحاب بزرگوارش فرمود: «أَبَشِّرُوا، فَإِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ ظَرْفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَظَرْفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِءِ فَإِنَّكُم لَن تَهْلِكُوا وَلَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا»^۱.

«مژده باد، این قرآن، یک طرفش در دست الله متعال و طرف دیگرش در دست شماست، پس بدان تمسک جوئید که هرگز نه هلاک می‌شوید و نه گمراه». پس قرآن، برای کسی که بدان تمسک کند، وسیله‌ی عصمت از گمراهی و هلاکت است. رسول الله ﷺ، امتش را بسیار تشویق و ترغیب می‌نمود که به کتاب آسمانی، چنگ بزنند. برای نمونه، در یکی از خطبه‌هایش فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولٌ رَبِّي فَأُجِيبُ وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أُولَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ [هو حبل الله المتين من اتبعه كان على الهدى، ومن تركه كان على الضلالة] فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَأَهْلُ بَيْتِي أُذَكِّرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أُذَكِّرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي»^۱.

«ای مردم، من یک بشر هستم، به زودی فرستاده پروردگارم (به سراغم) می‌آید و من او را اجابت می‌کنم. من بعد از خودم در میان شما دو چیز ارزشمند باقی می‌گذارم: نخست، کتاب الله است که در آن هدایت و روشنایی وجود دارد و ریسمان محکم الله است، هرکسی از آن پیروی کند، هدایت می‌گردد، و هرکسی آن را رها کند، گمراه می‌شود؛ پس کتاب الله را محکم بگیرید و به آن چنگ بزنید. دوم اهل بیت من است، - زیرا همسران بزرگوار که مادر مؤمنان هستند، بخش عمده‌ی شریعت و احکام را از حفظ داشتند، - نسبت به اهل بیتم الله متعال را به یادتان می‌آورم، الله متعال را به یادتان می‌آورم.

قرآن، در برابر فتنه و آشوب‌هایی که طوفنده و بی‌امان، که هم‌چون تاریکی شب سیاه همه را در برمی‌گیرد، پناهگاه مؤمن است و جز با تمسک به این کتاب بی‌نظیر آسمانی، راه نجات دیگری وجود ندارد. چقدر زیباست توصیف قرآن به این‌که: «کتاب الله متعال، خبر گذشتگان و آیندگان، داوری بین شما، جدا کننده‌ی حق از باطل، پایان دهنده‌ی هر جدال و دشمنی است. شوخی و هرزه‌گویی نیست، هر ستمگری که از روی خودخواهی از آن روی گردان باشد، الله متعال او را درهم می‌شکند و هرکس جویای هدایتی غیر از آن باشد، الله متعال گمراهش می‌گرداند. ریسمان محکم الله متعال، ذکر حکیم و راه راست، کتابی است که هواهای نفسانی، نمی‌توانند آن را

منحرف کنند، با دیگر سخنان آمیخته نمی‌شود، شگفتی‌های آن پایان یافتنی نیستند، دانشمندان از آن سیر نمی‌شوند، هرکس با آن سخن بگوید، راست می‌گوید، هرکه بدان عمل کند، پاداشش را دریافت می‌کند، هرکس بدان حکم و داوری کند، به عدالت داوری کرده است و هرکس به سوی آن دعوت کند، به راه راست هدایت یافته است^۱.

۱- این حدیث را امام ترمذی در سنن خود روایت کرده و اسناد آن ضعیف است، ولی معنای آن زیباست، اما با وجود این که منسوب به رسول الله ﷺ است، آن را در متن ذکر نکرده‌ام.

فصل دوم:

مقایسه‌ای بین رسالت‌های آسمانی

اول: سرچشمه و هدف از نازل کردن آن‌ها

کتاب‌های آسمانی، منبع و سرچشمه‌ی واحدی دارند. الله متعال فرمود:

﴿الْم ۱﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿۲﴾ نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿۳﴾ مِنْ قَبْلِ هُدَىٰ لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿۴﴾ [آل عمران: ۱-۴].

«الف لام میم. جز ذات الله متعال، هیچ معبود بر حقی وجود ندارد و او زنده - به خود - و متصرف - در کار جهان - است. - همان کسی که - این کتاب را، که مؤید کتاب‌های آسمانی پیش از خود، می‌باشد، به حق - و به تدریج - بر تو نازل کرد و پیش از آن، تورات و انجیل را برای رهنمایی مردم، فرو فرستاد و فرقان - جداکننده حق از باطل - را نازل کرد.»

کتاب‌های آسمانی، برای یک هدف نازل شده‌اند، تا برنامه‌ی زندگی بشر قرار گیرند، بشری که بر روی این کره‌ی خاکی، زندگی می‌کند. آن کتاب‌ها، نازل شده‌اند تا روح، نور حیات‌بخش و روشنی‌بخش روان انسان باشند و تاریکی‌های درون و مسیر زندگی را، روشن کنند و با تعالیم و آموزه‌هایشان، انسان را به سوی حق و سعادت، رهبری کنند.

قرآن کریم، در جایی، هدف الله متعال، از فرستادن تورات، انجیل و قرآن، که بزرگ‌ترین کتاب‌های فرستاده شده از سوی الله متعال هستند، را بیان می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَآخِشُوا وَلَا تَتَّبِعُوا بَيِّنَاتِي ثُمَّ قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿۴۴﴾ وَكُنَّا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ

بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنِ وَالْأُذُنِ وَالسِّنِّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحِ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٥﴾ وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ عَائِثِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَعَاتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾ وَلِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤٧﴾ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَقِمْ وَاسْتَقِيمُوا فَتَسْتَقِيمُوا إِلَى اللَّهِ فَمَرَّجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾ وَإِنْ أَحْكَم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿٤٩﴾ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٥٠﴾ [المائدة: ٤٤-٥٠].

«ما، تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و روشنایی بود. پیامبران که فرمانبردار بودند و نیز عالمان ربانی و عابدان آگاه که حفظ کتاب الهی از آنان خواسته شده بود و بر آن گواه بودند، بر اساس آن برای یهودیان حکم می‌کردند. پس از مردم نترسید و از من بیم داشته باشید و آیات مرا با بهای ناچیز معامله نکنید. کسانی که مطابق احکامی که الله نازل نموده، حکم نکنند، کافرند.

و در تورات برای بنی‌اسرائیل چنین مقرر نمودیم که (حکم قصاص) بدین ترتیب است که جان در برابر جان، چشم در برابر چشم، بینی در برابر بینی، گوش به جای گوش و دندان به جای دندان قصاص می‌شود و زخم‌ها نیز قصاص دارند. پس هرکس گذشت نماید، گذشتش کفاره‌ی (گناهان) اوست. کسانی که مطابق احکامی که الله نازل نموده، حکم نکنند، ستمکارند.

پس از پیامبران گذشته، عیسی پسر مریم را فرستادیم که تصدیق‌کننده‌ی تورات بود و انجیل را به او دادیم که در آن هدایت و روشنایی است و تورات را تصدیق می‌کند و هدایت و اندرزی برای پرهیزکاران است.

اهل انجیل باید مطابق احکامی حکم کنند که الله در آن نازل نموده است. و کسانی که مطابق احکامی که الله نازل نموده، حکم نمی‌کنند، فاسق و بدکارند. و قرآن را به درستی بر تو نازل کردیم که تصدیق‌کننده‌ی کتاب‌های پیشین و گواه و حافظ آنهاست؛ پس در میانشان مطابق احکامی که الله نازل کرده، حکم نما و به پیروی از خواسته‌های نفسانی آنان، از حقیقتی که (از سوی الله) بر تو نازل شده، روی مگردان. برای هریک از شما آیین و راه روشنی قرار داده‌ایم. و اگر الله می‌خواست، شما را یک امت قرار می‌داد؛ ولی می‌خواهد در احکامی که به شما داده، شما را بیازماید. پس به سوی نیکی‌ها بشتابید؛ بازگشت همه‌ی شما به سوی اوست و از آنچه در آن اختلاف دارید، آگاهتان می‌کند.

و دستور دادیم در میانشان مطابق آنچه الله نازل نموده، حکم نما و از خواسته‌های نفسانی آنان پیروی نکن و نسبت به آنان به‌هوش باش که مبدا تو را از پاره‌ای از آنچه الله نازل نموده، منحرف نمایند. پس اگر (از داوری تو) روی بگردانند، بدان که الله می‌خواهد آنان را به سبب پاره‌ای از گناهانشان مجازات کند. و به راستی بسیاری از مردم فاسق و بدکارند.

آیا خواهان حکم جاهلیتند؟ و برای کسانی که یقین دارند، چه حکمی بهتر از حکم الله است؟»

سید قطب /، در تفسیر این آیات می‌گوید: «هدف از نازل شدن هر دینی از سوی الله متعال، برای این است که آموزه‌های آن، راه و روش زندگی واقعی باشد، دین آمد تا رهبری زندگی بشریت و مسئولیت تنظیم، حفظ و جهت‌دهی آن را عهده‌دار شود، دین برای این نیامد که فقط عقیده‌ای در قلب و درون باشد و برای این نیامد، که فقط مراسم عبادی باشد، که در پرستش‌گاه و مسجد انجام گیرد. این دو (عقیده و مراسم عبادی)، با وجود ضروری بودن‌شان برای زندگی بشر و اهمیت و نقش آن‌ها، در تربیت روانی انسان، به تنهایی برای رهبری در مسیر زندگی و تنظیم، جهت‌دهی و حفظ آن، کافی نیستند، مگر این‌که، برنامه، راه و روش، نظام و شریعت، و اساس و شالوده‌ی زندگی مردم، قرار گیرد و به طور عملی تطبیق و اجرا گردد، قانون اساسی حکومت باشد و مخالفان آن، مورد مجازات قرار گیرند.

زندگی بشر هرگز در مسیر راست قرار نمی‌گیرد، مگر این‌که، عقیده، عمل، برنامه و شریعتش را، از یک منبع و سرچشمه گرفته باشد؛ درون انسان‌ها و رازو رمزها، در

دست تنها قدرت مطلق جهان، است و اوست صاحب هر جنبش و حرکتی، مردم را مطابق با قوانینش در زندگی دنیا، مجازات می‌کند، همان‌گونه که بر اساس حساب خویش، در زندگی آخرت به آن‌ها پاداش می‌دهد.

زمانی که قدرت توزیع شود و سرچشمه‌های قوانین، بسیار باشد...، وقتی که الله متعال بر دل‌ها و کارهای دینی سیطره داشته باشد و یک قدرت دیگر، بر حکومت و قانون،...، هنگامی که جزا و پاداش در آخرت، از آن الله متعال باشد، و مجازات دنیوی در دست قدرت دیگر، در آن هنگام، نفس بشری، در میان دو قدرت مختلف، دو جهت‌گیری متفاوت و دو راه و روش متضاد، می‌میرد و دیگر زندگی بشر راه تباهی و نابودی را می‌پیماید. قرآن نیز در جاهای گوناگون، این نکته را خاطر نشان ساخته و می‌فرماید:

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۲۲﴾﴾

[الأنبياء: ۲۲].

«اگر در آسمان‌ها و زمین، غیر از یزدان، معبودها و خدایانی می‌بودند و قطعاً آسمان‌ها و زمین، تباه می‌گردید.»
و نیز فرمود:

﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَهُمْ

بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿۷۱﴾﴾ [المؤمنون: ۷۱].

«اگر حق و حقیقت، از خواست‌ها و هوس‌های ایشان پیروی می‌کرد - و جهان هستی بر طبق تمایلاتشان به گردش می‌افتاد - آسمان‌ها و زمین و همه کسانی که در آن‌ها بسر می‌برند، تباه می‌گردیدند - و نظم و نظام جهان از هم می‌پاشید -»
و نیز فرمود:

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۸﴾﴾

[الجماعه: ۱۸].

«سپس، ما تو را بر آیین و راه روشنی از دین - الله متعال که برنامه تو و همه پیامبران پیشین بوده است و اسلام نام دارد - قرار دادیم. پس، از این آیین پیروی کن و بدین راه روشن برو - چرا که آیین رستگاری و راه نجات است - و از هوا و

هوس‌های کسانی پیروی مکن که - از دین الله متعال بی‌خبرند و از راه حق - آگاهی ندارند».

بنابراین، هر دینی که از سوی الله متعال آمده است، برنامه و روش زندگی برای یک، امت و یا تمام بشریت و همه نسل‌ها و نژادها، می‌باشد. در هر صورت، همراه با برنامه‌ی مشخصی برای زندگی می‌آید و در کنار آن عقیده‌ای است که تصوّر درستی از زندگی، از آن نشأت می‌گیرد و کارهای عبادی می‌باشد، که دل‌ها را با الله متعال مرتبط می‌کند. این جوانب سه‌گانه (برنامه‌ی زندگی، عقیده و کارهای عبادی)، پایه‌های دین الله متعال هستند و هرگاه دین آسمانی، اجرا شده باشد، دارای این سه رکن بوده است؛ زیرا، زندگی بشر، اصلاح و تصحیح نمی‌شود، مگر زمانی که دین و شریعت الله متعال، برنامه‌ی زندگی بشر باشد.

در قرآن، نمونه‌های بسیاری پیرامون محتوای ادیان گذشته ذکر شده است؛ گاهی دین برای یک شهر، یا برای یک قبیله بوده است. در این جا، تکامل در سه دین بزرگ یهودی، نصرانی و اسلام ارائه می‌گردد

در این آیات؛ که ما در صدد بیانشان هستیم از تورات شروع کرده و می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ﴾ [المائدة: ۴۴].

«ما تورات را نازل کردیم. در آن رهنمودی - به سوی حق - و نوری - زدودن تاریکی‌های جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی - است».

تورات، (البته نه تورات امروز)، کتابی بود که از سوی الله متعال، برای هدایت و رهنمایی بنی اسرائیل و نشان دادن راه زندگی به آن‌ها، آمد. هم‌چنین، عقیده‌ی توحید، کارهای عبادی مختلف و برنامه و قانون شریعت، به همراه داشت:

﴿يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءً﴾ [المائدة: ۴۴].

«پیغمبرانی که تسلیم فرمان الله متعال بودند، برای یهودیان بدان حکم می‌کردند، و نیز خداپرستان و دانشمندانی بدان حکم می‌کردند که، امانت‌داران و پاسداران کتاب الله متعال بودند».

الله متعال، تورات را نازل فرمود، اما نه برای این که فقط به وسیله‌ی اعتقادات و اعمال عبادی، دل و روان را روشنی و رهنمود بخشد، بلکه، علاوه بر آن، با اجرای

شریعت و قانون الله متعال، راه واقعی زندگی‌شان را نیز، روشن گرداند و بدان حکم کند، و نیز این زندگی را در مسیر برنامه و قانون آسمانی قرار دهد و پیغمبرانی که تسلیم فرمان الله متعال هستند و چیزی برای خود در دل نداشته باشند، بلکه همه چیز را برای الله متعال بخواهند؛ و نه خواسته‌ای، نه قدرتی، نه ادعای چیزی از ویژگی‌های الله متعالی ندارند، این است معنای واقعی اسلام و تسلیم شدن به فرمان الله متعال، پیامبران با این شریعت در میان یهودیان بدان حکم می‌کردند، این شریعت خاص آن‌ها بود و در این محدوده و با صفت آن‌ها، علاوه بر این که خدا پرستان و قاضیان و عالمانشان بدان حکم می‌کردند، مکلف بودند از کتاب الله متعال حفاظت کنند و امانتدار و پاسدار آن باشند. مکلف بودند از آن نگه داری و در وجود خویش با شکل دهی و اجرای دین و قوانین آن در زندگی به حقیقت آن شهادت دهند، همانگونه در میان قومشان از آن نگه‌داری کرده و بدان گواهی می‌دادند با اجرا و برپاداشتن شرع و برنامه دین در میان مردم...»^۱.

بدون رسالت آسمانی، بشریت هم‌چنان در اختلاف، کشمکش و سرگشتگی، باقی خواهد ماند:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾ [البقرة: ۲۱۳].

«مردمان - برابر فطرت در آغاز از نظر اندیشه و صورت اجتماعی یک‌گونه و - یک دسته بودند. -رفته رفته، اختلافات و تضادهایی به وجود آمد - پس الله متعال، پیغمبران را برانگیخت تا - مردمان را به بهشت و دوزخ - بشارت دهند و بترسانند. و کتاب را بر آنان نازل کرد، تا در میان مردم در آنچه اختلاف می‌ورزیدند، داوری کند».

دوم: رسالت عام و رسالت خاص

رسالت‌های آسمانی پیشین، برای اقوام مشخص و تعیین شده، نازل می‌شد؛ اما آخرین رسالت آسمانی، که بر خاتم انبیاء و رسولان نازل گردید، برای تمام بشریت نازل شد و و این باعث گشت که با داشتن ویژگی جاودانگی و قابل اجرا بودن در هر شرایط،

زمان و مکانی، از دیگر رسالت‌ها، ممتاز باشد.، الله متعال چنین ویژگی را بدان بخشید و قبل از وفات رسول الله ﷺ، این آیه را نازل فرمود:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَٰلِكُمْ فَسُقُ الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَأَحْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳﴾﴾

[المائدة: ۳].

«امروز دین تان را برای شما کامل نمودم و نعمتم را بر شما تکمیل کردم و اسلام را برای شما به عنوان دین، پسندیدم».

سید قطب /، در تفسیر این آیه، مفهوم آن را خیلی روشن بیان کرده و می‌فرماید: «مؤمن روند به کمال رسیدن کاروان دین و رسالت انبیاء و پیغمبران را از آغاز طلوع فجر بشریت و از نخستین فرستاده ÷ تا آخرین رسالت یعنی پیامبر امی را نظاره می‌کند... چه می‌بیند؟ این کاروان طولانی و پیوسته را می‌بیند، کاروان نور و هدایت، نشانه‌ها و علائم راه را در مسیر می‌بیند، مشاهده می‌کند، که همه پیامبران پیش از رسول خاتم ﷺ، تنها به سوی قوم خودشان، فرستاده شده بودند، تمام رسالت‌ها و شریعت‌های پیش از اسلام، را می‌بیند که تنها برای یک مقطع زمانی آمده‌اند، رسالتی خاص، برای گروهی خاص، در یک محیط خاص.... از این رو، همه رسالت‌ها تحت این شرایط و متناسب با این شرایط شکل گرفته‌اند، همه به سوی بندگی الله یکتا و بی‌ظنیر، دعوت می‌کنند، این است توحید (همه برای یک نوع بندگی برای الله یکتا دعوت می‌کنند، این است اسلام)؛ ولی هرکدام از این شریعت‌ها و قوانین زندگی واقعی، متناسب با حالت جامعه، محیط، زمان و شرایط می‌باشند.

تا این که الله متعال اراده کرد، که رسالتش را پایان دهد، یک فرستاده را برای تمامی بشریت، به عنوان رسالتی «انسانی» روانه کرد، نه برای مجموعه‌ای از مردم در محیطی خاص، زمانی محدود و با شرایط ویژه، بلکه این رسالت، «انسان» را از ورای همه‌ی شرایط، محیط‌ها و زمان‌ها، مورد خطاب قرار می‌دهد؛ چون این، خطابی به فطرت و سرشت بشری است که هرگز قابل تبدیل، تغییر و تحوّل نیست:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الروم: ۳۰].

«این سرشتی است که الله متعال، مردمان را بر آن آفریده است. نباید سرشت الله متعال را تغییر داد. این است دین و آیین محکم و استوار، اما بسیاری از مردم - چنین چیزی را - نمی دانند».

همراه با این رسالت، الله متعال شریعت و قوانین مفصلی نازل فرمود، که در برگیرنده‌ی تمام جوانب زندگی و فعالیت‌های «انسان» است، در مواردی از زندگی، که با تغییر زمان و مکان، تغییر می‌کنند، اصول کلی و پایه‌های اصلی، را قرار می‌دهد و در مواردی که تغییرناپذیر و ثابت هستند، احکام تفصیلی و قوانین جزئی، بیان فرموده است.... و این‌گونه است که شریعت، از شروع این رسالت تا پایان دنیا، با اصول کلی و احکام جزئی، دربرگیرنده‌ی تمامی نیازهای انسان، هم‌چون احکام کلی - راهنمایی‌ها - قوانین - نظام‌ها، می‌باشد، تا زندگی، پیرامون این محور و درون این چارچوب، ادامه یابد، رشد کند، دگرگون و تازه گردد»^۱.

قرآن در چند مورد، به این معنی (کمال و فراگیر بودن اسلام) اشاره کرده و می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ [النحل: ۸۹].

«ما این کتاب - آسمانی - را بر تو نازل کرده‌ایم، که بیانگر همه چیز و وسیله هدایت و مایه رحمت و مژده‌رسان مسلمانان - به نعمت جاویدان یزدان - است».

هم‌چنین، الله متعال فرمود:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمٌّ أَمْثَالِكُمْ مَا فَطَرْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾ [الأنعام: ۳۸].

«در کتاب - کائنات - هیچ چیز را فروگذار نکرده‌ایم - و همه‌چیز را ضبط و به همه چیز پرداخته‌ایم» -.

بنابراین، شریعت خاتم، دربرگیرنده‌ی همه‌ی خوبی‌ها و ویژگی‌های والای رسالت‌های پیشین است و در کمال، جلال و عظمت، بر همه تفوق و برتری دارد. حسن بصری / می‌گوید: «الله متعال، صد و چهار کتاب نازل کرد، سپس علوم و دانش را در چهار کتاب تورات و انجیل و زبور و فرقان (قرآن)، قرار داد، سپس علوم این سه کتاب را در قرآن نهاد»^۱.

سوم: حفظ و نگه‌داری رسالت‌های آسمانی

رسالت‌های پیشین، در گرو زمان بودند، ماندگار و جاودان نبودند و الله متعال، عهده‌دار حفظ و نگه‌داری‌شان نبود، بلکه، نگه‌داری آن‌ها، بر عهده‌ی دانشمندان آن امت بود، که دین بر آن‌ها نازل شده بود؛ مانند تورات، که الله متعال درباره‌ی آن فرمود:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا التَّيِّبُونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّيْنِیُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَآخِشُوا وَلَا تَتَّبِعُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿۴۴﴾﴾ [المائدة: ۴۴].

«خداپرستان و دانشمندانی بدان حکم می‌کردند که امانت‌داران و پاسداران کتاب الله متعال بودند».

خداپرستان و دانشمندان هم، از عهده‌ی حفظ کتاب‌شان بر نیامدند، چراکه، برخی از آن‌ها مرتکب خیانت شدند و در آن کتاب، دست به تغییر، تحریف و تبدیل زدند. برای اثبات این ادعا، کافی است به تورات مراجعه کنید تا ببینید، چه بسیار دستخوش تبدیل و دگرگونی قرار گرفته است، این دگرگونی و تحریف، نه تنها در فروع و جزئیات، بلکه در اصول اعتقادی آن نیز، دیده می‌شود؛ از آن جمله، افتراهایی را به الله متعال نسبت دادند که بدن مؤمن، از شنیدن‌شان، به لرزه می‌افتد و سخنانی ناروا، درباره‌ی پیامبران گفته‌اند، که حتی انسان‌های پست، خود را بالاتر از آن سخنان می‌دانند»^۲.

۱- الاکلیل سیوطی (اضواء البیان ۳/ ۳۳۶)

۲- در جلد اول این سلسه، اندکی از افتراات یهود درباره‌ی الله متعال را بیان کرده ایم، و در بخش اول این کتاب هم به برخی از تهمت‌های آن‌ها بر پیامبران را نیز یادآور شدیم، در این قسمت هم یک

الله متعال، خود عهده‌دار حفاظت و نگهداری رسالت خاتم الانبیاء شد و این کار را، به بشر واگذار نمود:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

«ما خود، قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما، پاسدار آن می‌باشیم».

با نگاهی به شرق و غرب جهان، مشاهده خواهید کرد، که شمار کسانی که قرآن را در قلب خویش نگهداری می‌کنند، بی‌شمار است^۱؛ به طوری که اگر، انسان‌های بی‌دین، یهود یا نصارا، بخواهند، تنها یک حرف آن را تغییر دهند، بدون شک، یک کودک یا زن خانه‌دار و یا پیرزنی نابینا هم، پیدا می‌شود که در برابر آن تحریف به پا خیزد و اشتباه را از درست، تشخیص دهد، چه رسد به دانشمندانی که آن را حفظ کرده و معانی دقیقش را می‌دانند و از چشمه‌ی علوم آن سیراب شده‌اند.

با نگاه به تاریخ قرآن، پی خواهیم برد، که در طول مدّت نه چندان زیاد، چه بسیار مورد عنایت و توجه دانشمندان، در زمینه‌های تفسیر، تدوین کتاب، اعراب‌گذاری، پرداختن به داستان‌ها، اخبار و احکامش، قرار گرفته است.

نمونه از تحریف را ذکر می‌کنیم که تورات را متناقض کرده است، عبارت اصلی تورات این است: «یکانه پسر محبوبت را بگیر و ذبح کن»، این پسر اسماعیل بود، ولی یهود خوشایند نبودند از این که اسماعیل و فرزندان، که عرب از نسل ایشان بود، بدین فضل نایل گردند، از این رو، واژه‌ی اسحاق را وارد کردند تا آن برتری را به خود نسبت دهند، و نوشتار یاد شده در تورات تحریف شده‌ی امروز به این صورت در آمد: «یکانه پسری که دوست داری اسحاق را بگیر و ذبح کن» (سفر تکوین، اصحاح دوّم، فقره (۲)). ولی کسی که عبارت تورات را تحریف کرده، متوجّه نبوده است که با نوشتارهای دیگر تورات تناقض و تضاد بوجود آورده است، زیرا در تورات آمده است که اسماعیل زمانی به دنیا آمد که ابراهیم در سن هشتاد و شش سالگی بود، (اصحاح شانزهم سفر تکوین) بنابراین، یکانه فرزند ابراهیم در آن موقع اسماعیل بود، چون در تورات آمده است که وقتی اسحاق به دنیا آمد، عمر ابراهیم صد سال بود (اصحاح بیست و یکم از سفر تکوین، فقره‌ی (۵)). مشاهده کردید که چگونه الله متعال، حیل و دسیسه‌ی آن‌ها را رسوا کرده و تحریف و تبدیلیشان را آشکار ساخت، و در فصل «بشارت» به این تحریف اشاره کرده‌ام.

۱- یکی از اسباب حفظ قرآن این است که الله متعال حفظ و تلاوت آن را آسان کرده است، همان گونه که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ [القمر: ۲۲] «ما قرآن را ساده و آسان ساخته‌ایم، آیا پندپذیر و عبرت‌گیری هست؟».

با پشتیبانی و نگهداری الله متعال است که، قرآن این‌گونه باقی مانده است و تا زوال و نابودی این جهان، همچنان دست نخورده و جاودان، باقی خواهد ماند.

چهارم: مواضع اتفاق و اختلاف در بین رسالت‌های آسمانی

دین واحد

پیام‌هایی که پیامبران دریافت می‌کردند، از سوی الله دانای حکیم و خبیر بود و این پیام‌ها با سرچشمه واحد، به مانند یک راه مستقیم است، که تمامی پیامبران، در آن گام نهادند. در اثنای عرضه و بیان دعوت پیامبران، که قرآن بدان اشاره کرده است، مشاهده می‌کنیم، که جملگی آنان به یک دین دعوت می‌کنند و آن اسلام است:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹].

«بی‌گمان دین - حق و پسندیده - در پیشگاه الله متعال اسلام - یعنی خالصانه تسلیم فرمان الله متعال شدن - است». این آیین همه پیغمبران بوده است. چون اسلام، به تعبیر قرآن، نام یک دین خاص نیست، بلکه دین واحد و مشترکی است، که همه پیامبران، بدان دعوت کردند. نوح ÷، می‌فرمود:

﴿فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [یونس: ۷۲].

«و به من دستور داده شده است که از زمره تسلیم‌شدگان - امور زندگی به الله متعال و فرمان‌برداران اوامر الله متعال - باشم».

و اسلام آن دینی است، که الله متعال، پدر پیامبران، ابراهیم ÷ را، بدان فرمان داد و فرمود:

﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [البقرة: ۱۳۱].

«آن گاه که پروردگارش بدو گفت: - به یگانگی الله متعال اقرار کن و × تسلیم باش. گفت: - اقرار کردم و سر بر آستان تو سائیدم و - خالصانه تسلیم پروردگار جهانیان گشتم».

هم‌چنین، ابراهیم ÷ و یعقوب ÷، هر دو، پسران‌شان را به اسلام سفارش کردند و فرمودند:

﴿وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يٰبَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۲].

«پس نباید بمیرید، مگر این که مسلمان باشید».

پسران یعقوب در جواب پدرشان گفتند:

﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهُ عَابَاؤُنَا يَا أَبَانَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۳].

«معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، که معبودی یگانه است، را می پرستیم و در برابر او تسلیم هستیم».

و موسی +، به قوم خود می گوید:

﴿وَقَالَ مُوسَىٰ يُقَوْمُ إِن كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ﴾ [یونس: ۸۴].

«ای قوم من! اگر واقعاً به الله متعال ایمان دارید، بر او توکل کنید. اگر خود را بدو تسلیم کرده اید».

و حواریون خطاب به عیسی +، می گویند:

﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ءَامِنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۵۲].

«به او ایمان آورده ایم و گواه باش که ما، تسلیم - اوامر او - هستیم».

گروهی از اهل کتاب، قرآن را شنیدند و گفتند:

﴿وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَامِنَّا بِهِ ءِنَّهُ لَحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ﴾ [الفصص: ۵۳].

«می گویند: بدان باور داریم، چرا که آن حق بوده و از سوی پروردگاران - نازل شده - است. ما پیش از نزول قرآن هم مسلمان بوده ایم».

بنابر توضیحات پیشین، «اسلام» ندایی است، از زبان تمامی پیغمبران و پیروان شان، از عصرهای گذشته‌ی تاریخ، تا عصر نبوت محمدی ﷺ، طنین انداز کرده است.

اسلام آوردن، چگونه تحقق می‌یابد

اسلام یعنی، پیروی، فرمان‌برداری و تسلیم‌شدن در برابر الله متعال، انجام آن چه بدان دستور داده و رها کردن آن چه از آن باز داشته است. از این‌رو، اسلام آوردن در زمان نوح ÷، با پیروی از دستورات نوح ÷، در زمان موسی ÷، با پیروی از شریعت موسی ÷، در زمان عیسی ÷، با پیروی از انجیل و اسلام دوران محمد ﷺ، با پایبندی و التزام به آن چه، او از سوی الله متعال آورد، محقق می‌گردد.

هسته‌ی دعوت همه پیامبران

هسته و جوهر پیام‌های آسمانی، دعوت به توحید و یکتاپرستی و دوری از پرستش غیر الله متعال است. قرآن، این اصل را بیان کرده و در جای جای آیات خویش، بر آن تأکید می‌کند. باری، این تأکید را، در دعوت پیامبران، بیان می‌دارد. از آن جمله: در مورد دعوت نوح ÷ می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَتَّقُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ۖ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ [الأعراف: ۵۹].

«ای قوم من! الله را پرستید که برای شما، جز الله متعال، معبودی نیست.»

و ابراهیم ÷ که به قوم خویش فرمود:

﴿وَابْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ۖ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

﴾ [العنكبوت: ۱۶].

«الله متعال را پرستید و خویشتن را از - عذاب - او بپرهیزید. آن برای شما بهتر

است، اگر بدانید.»

و هود ÷ که به قوم خود فرمود:

﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَتَّقُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ۖ أَفَلَا تَتَّقُونَ

﴾ [الأعراف: ۶۵].

«الله را پرستید که برای شما، جز الله متعال، معبودی نیست.»

و صالح ÷ که به قومش می‌فرمود:

﴿وَالَّذِي نَسُوهُ بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [الأعراف: ۷۳].
 ﴿وَالَّذِي نَسُوهُ بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [الأعراف: ۷۳].
 ﴿وَالَّذِي نَسُوهُ بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [الأعراف: ۷۳].

«الله را بپرستید که برای شما، جز الله متعال، معبودی نیست».

باری دیگر، بیان می‌دارد، که همه پیامبران برای این مهم ارسال شدند، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵].

«ما پیش از تو هیچ فرستاده‌ای را نفرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی بر حقی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید».

باری دیگر، سیره‌ی پیامبران و پیروانشان را، در یک مسیر ارائه کرده و از آن‌ها یک امت واحد، که یک معبود دارد، بوجود می‌آورد:

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۹۲].

«این - پیغمبران بزرگی که بدانان اشاره شد، همگی - ملت یگانه‌ای بودند - و آیین و برنامه‌ای واحد دارند - و من پروردگار همه شما هستم، پس تنها مرا پرستش کنید - چرا که ملت واحد، با برنامه واحد، باید رو به معبودی واحد کند -».

باری دیگر، «دین و ملت»، به عنوان پذیرش فرمان الله متعال و تحقق بخشیدن به بندگی او، معرفی کرده است و کسانی را که بر خلاف این اصل عمل کنند، به نادانی و گمراهی، توصیف می‌کند:

﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [البقرة: ۱۳۰].

«چه کسی از آیین ابراهیم رویگردان خواهد شد مگر آن - نادانی - که خود را خوار و کوچک داشته و - انسانیت و عقل خویش را به بازیچه گیرد و ناچیز دارد؟-».

و «ملت» ابراهیم ÷ را این‌گونه معرفی می‌کند:

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الأنعام: ۷۹].

[الأنعام: ۷۹].

«بی‌گمان، من رو به سوی ذاتی می‌کنم، که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و من - از هر راهی جز راه او - بر کنارم و از زمره مشرکان نیستم».

باری دیگر، دین را در قالب بیان سفارش پیامبران، برای پیامبران پس از خود، بیان می‌کند:

﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهُ ءَابَاؤُنَا وَإِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهُنَا وَحَدًّا وَحَدًّا لَهُ مَسْلُومُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۳].^۱

«آیا - شما یهودیان و مسیحیان که محمّد را انکار می‌کنید و ادّعاء دارید که بر آیین یعقوب هستید - هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید - تا آیینی را بشناسید که بر آن مرد؟ - آن هنگامی که به فرزندان خود گفت: پس از من چه چیز را می‌پرستید؟ گفتند: معبود تو، معبود پدران ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که یگانه معبود - برحق - است».

باری دیگر، با نوشتاری صریح، وحدت دین تشریح شده، برای همه پیامبران بزرگوار، را یادآور می‌شود:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ [الشورى: ۱۳].

۱- در سنّت ثابت است که نوح هم پسرش را به این امر سفارش کرد، عبدالله بن عمرو روایت کرده که رسول الله متعال فرمود: «وقتی که وقتی وفات نوح فرا رسید به پسرش گفت: من تو را به انجام دو چیز توصیه می‌کنم و از انجام کار دیگر تو را باز می‌دارم، تو را به لا اله الا الله امر می‌کنم، زیرا اگر آسمان‌ها و زمین در یک کفه ی ترازویی گذاشته شود و لا اله الا الله هم در کفه‌ی دیگر آن باشد، این کلمه سنگین‌تر است، و چنانچه آسمان‌های هفتگانه یک حلقه‌ی بسته شده و مغلق باشند لا اله الا الله و سبحان الله و بحمده آن را در هم می‌شکنند، که واقعاً نماز و ذکر هر چیزی است و با آن مردم روزی داده می‌شوند و تو را از شرک و تکبر باز می‌دارم». روایت بخاری در الادب المفرد، ص (۵۴۸)، واحمد (۲/۲۲۶، ۱۷۰، ۱۶۹) و بیهقی در الاسماء (۷۹ هندیه) ر.ک: سلسله الاحادیث الصحيحة حدیث شماره (۱۳۴).

«الله متعال، آیینی را به نوح سفارش کرده، برای شما - مؤمنان - بیان و روشن نموده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم - به همه آنان سفارش کرده‌ایم که اصول - دین را برپا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نوزید».

رسالت‌های پیشین، عوامل بندگی خالصانه را بیان می‌کنند

رسالت و شریعت‌های پیامبران پیشین، تنها به دعوت به توحید اکتفاء نکردند، بلکه اسباب و عوامل بندگی خالصانه حق را، که بدون هیچ تردیدی، انجام آن بر هر شخص لازم است، را نیز بیان کرده‌اند، آنان این کار را، با یادآوری ویژگی‌های الوهیت، و برشمردن برخی از نعمت‌هایی که الله متعال ارزانی داشته، است و با متوجه ساختن عقل‌ها و نگاه‌ها، به ملکوت آسمان‌ها و زمین، انجام می‌دادند. نوح به قومش می‌گوید:

﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا ﴿١٣﴾ وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ﴿١٤﴾ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا ﴿١٥﴾ وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا ﴿١٦﴾ وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ﴿١٧﴾ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ﴿١٨﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا ﴿١٩﴾ لَتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا ﴿٢٠﴾﴾ [النوح: ۱۳-۲۰].

شما را چه شده که عظمت و بزرگی الله متعال را باور ندارید؟ (۱۳) درحالی که شما را، در مراحل مختلف آفریده است. (۱۴) آیا توجه نکرده‌اید، که الله متعال، هفت آسمان را، بر فراز یکدیگر آفریده است؟ (۱۵) و ماه را در میان آن‌ها روشنی‌بخش و خورشید را چراغی (تابان) قرار داده است. (۱۶) و الله متعال، شما را هم‌چون گیاهی از زمین رویاند. (۱۷) و سپس شما را به آن باز می‌گرداند و باری دیگر، شما را بیرون می‌آورد. (۱۸) و الله متعال، زمین را برای شما فرش گسترده‌ای قرار داد. (۱۹) تا از راه‌های وسیع آن (به هر جای زمین که خواستید) بروید (۲۰).

این مفهوم، در صُحُف ابراهیم ÷ و موسی ÷ نیز، تکرار می‌شود. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ ﴿٤٢﴾ وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ ﴿٤٣﴾ وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا ﴿٤٤﴾ وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ﴿٤٥﴾ مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ ﴿٤٦﴾ وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ ﴿٤٧﴾ وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ ﴿٤٨﴾ وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَىٰ ﴿٤٩﴾ وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا

﴿الْأُولَىٰ ۖ وَتَمُودًا فَمَا أَبْقَىٰ﴾ ﴿٥٢﴾ وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَىٰ ﴿٥٣﴾
[النجم: ۴۲-۵۲].

«و این که قطعاً پایان راه به پروردگار تو منتهی می‌شود و این که قطعاً او است که می‌خنداند و می‌گریاند. و این که قطعاً او است که می‌میراند و زنده می‌گرداند و اوست که جفت‌های نر و ماده را، از نطفه ناچیزی می‌آفریند، بدان‌گاه که - به رحم - جهاننده می‌شود و این که قطعاً، بر الله متعال است که - رستاخیز را پدیدار و مردگان را - زندگی دوباره بخشد و اوست که قطعاً ثروتمند می‌کند و فقیر می‌گرداند و این‌که، او است پروردگار ستاره شعری و این‌که، او است که عاد نخستین و قوم ثمود را هلاک کرد و از ایشان هیچ باقی نگذاشت و نیز قوم نوح را، قبل از آنان هلاک ساخت. چرا که ایشان از همگان ستمگرتر و سرکش‌تر بودند».

مبادی و اصول جاویدان

مسائل عقیده

دعوت به توحید و یکتاپرستی، یگانه قضیه‌ی مشترک و مورد اتفاق بین همه پیام‌های آسمانی نیست، بلکه، موارد مشترک، بسیارند. از آن جمله، امور اعتقادی هستند که پیکر و اساسی واحد را، نزد همه پیامبران و پیروان‌شان، تشکیل می‌دهد. نوح ÷ برانگیخته‌شدن بعد از مرگ، حشر و حساب قیامت را، به قومش یادآور شد و فرمود:

﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا﴾ ﴿١٧﴾ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ﴿١٨﴾
[النوح: ۱۷-۱۸].

«الله متعال است که شما را از زمین، به گونه‌ی شگفتی، آفریده است. سپس شما را به همان زمین بر می‌گرداند و پس از آن، شما را به گونه‌ی شگفتی - زنده می‌گرداند و - از زمین بیرون می‌آورد».

و آن‌ها را از وجود فرشته و پیری، آگاه کرده بود؛ لذا، کفار قومش گفتند:

﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَىٰ﴾ ﴿٢٤﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبَّصُوا بِهِ ۖ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٢٥﴾ [المؤمنون: ۲۴-۲۵].

«این مرد، جز انسانی هم‌چون شما نبوده - و در ادعای نبوت دروغ گو است - ولی او - با این ادعا - می‌خواهد بر شما برتری گیرد - و خویشتن را سرور و آقای شما گرداند - . اگر خدا می‌خواست - پیغمبری را به میان ما روانه کند - ، حتماً فرشتگانی را - برای این منظور - می‌فرستاد. ما چنین چیزی را در - تاریخ - پدران پیشین خود نشنیده‌ایم - که انسانی ادعای نبوت کند و خود را نماینده الله متعال بداند - . او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است.»

دعوت به ایمان به قیامت، در دعوت ابراهیم ، نیز واضح و روشن است:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا ءَامِنًا وَّارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۱۲۶﴾ [البقرة: ۱۲۶].

«آن دسته از ساکنانش را که به الله و روز قیامت ایمان دارند، از میوه‌ها (و برکات گوناگون) بهره‌مند بفرما. فرمود: به هرکس که کفر ورزد، بهره‌ی اندکی خواهم داد و سپس او را به بیچارگی به سوی آتش دوزخ خواهم راند؛ و چه فرجام و جایگاه بدی است!»

در دعوت موسی ، موضوع روز آخرت با وضوح بیشتری به چشم می‌خورد. از آن جهت، می‌بینیم وقتی جادوگران فرعون، ایمان می‌آورند و برای الله یکتا، به سجده می‌افتند، در جواب تهدید فرعون، می‌گویند:

﴿إِنَّا ءَامِنًا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطِيئَتَنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَبِيرٌ وَبَقِي ﴿۷۲﴾ إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ﴿۷۳﴾ وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ ﴿۷۴﴾ جَدَّتْ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ ﴿۷۶﴾ [طه: ۷۳-۷۶].

«به‌راستی که ما، به پروردگاران ایمان آوردیم، تا گناهانمان و جادویی را که ما را به انجامش مجبور کردی، ببخشد و الله بهتر و پایدارتر است. بی‌گمان هرکه گناه کار نزد پروردگارش بیاید، دوزخ جایگاه اوست؛ در آن جا، نه می‌میرد و نه زنده می‌ماند و کسانی که با ایمان و کردار شایسته نزدش بیایند، برترین درجات، از آن چنین کسانی است.»

و در صحف ابراهیم و موسی آمده است:

﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٣٦﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿٣٧﴾﴾ [الأعلى: ۱۶-۱۷].

«بلکه - بنا به سرشت انسانی - زندگی دنیا را - که محسوس و نقد است، بر زندگی آخرت که نامحسوس و نسیه است - ترجیح می‌دهید و برمی‌گزینید. درحالی که آخرت - از دنیا - بهتر و پاینده‌تر است - عاقل چرا باید فانی و گذرا را بر باقی و پایا ترجیح دهد؟ -»

همه انبیاء و رسولان الهی، نسبت به دجال، امت‌شان را هشدار داده‌اند. ابن عمر رضی الله عنهما، از رسول الله صلی الله علیه و آله، روایت می‌کند که فرمود: «ما بَعَثَ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّ الْأَنْدَرَشِ أُمَّتَهُ الدَّجَالَ، أَنْذَرَهُ نُوْحٌ وَالتَّبَيُّونَ مِنْ بَعْدِهِ»^۱.
«الله متعال، هر پیامبری را که مبعوث کرده باشد، امتش را از دجال هشدار داده است. نوح و پیامبران پس از او نیز، به امت خود هشدار داده‌اند».

قواعد عمومی

کتاب‌های آسمانی قواعد و ضوابطی عمومی را، که باید بشریّت در همه عصرها، آن‌ها را به خاطر بسپارد، برای‌شان برقرار کرده است؛ مانند: اصول پاداش و مجازات؛ بدین صورت، که انسان، در همه کردار و اعمالش، مورد محاسبه و بازخواست قرار می‌گیرد، به خاطر گناهان و اشتباهاتش، مجازات می‌شود و بار گناه دیگران را بر دوش نمی‌کشد، هم‌چنین، به خاطر کردار نیک و تلاش خویش، پاداش نیک دریافت می‌کند و پاداش سعی هرکس، به غیر او تعلق ندارد:

﴿أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى ﴿٣٦﴾ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى ﴿٣٧﴾ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ﴿٣٨﴾ وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى ﴿٣٩﴾ وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى ﴿٤٠﴾﴾

[النجم: ۳۶-۴۰].

«آیا از آن‌چه در صحیفه‌های موسی ÷ بود، آگاه نشد؟ و - نیز صحیفه‌های - ابراهیم ÷ که - به تمام آزمون‌ها و پیمان‌های الهی - وفا نمود. (از مضامین این صحیفه‌ها این بود) که هیچ‌کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد و انسان چیزی

جز دستاورد سعی و تلاش - خویش - ندارد و به راستی - حاصل - تلاش او نمایان خواهد شد و آن‌گاه، مطابق تلاش خویش، به کامل‌ترین شکل، به جزای اعمالش می‌رسد».

یکی دیگر از قواعد عمومی، این است که رستگاری واقعی، تنها برای کسانی دست یافتنی و محقق است، که نفس خود را با پیروی از برنامه و راه و روش الله متعال و عبادت خالصانه او، پالوده کرده و جهان آخرت را، بر این دنیا ترجیح دهند:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ﴿١٦﴾ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ﴿١٥﴾ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿١٦﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿١٧﴾ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى ﴿١٨﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى ﴿١٩﴾﴾
[الأعلى: ۱۴-۱۹].

«به راستی، هرکس که پاکی را جست، رستگار شد و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد. ولی شما زندگی دنیا را، ترجیح می‌دهید، حال آن‌که، آخرت، بهتر و پایدارتر است. این رهنمود، در صحیفه‌های نخستین نیز بود، صحیفه‌های ابراهیم و موسی».

یکی دیگر از قواعد مشترک، این است که تنها انسان‌های شایسته، وارث زمین خواهند بود:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿١٠٥﴾﴾
[الأنبياء: ۱۰۵].

«ما علاوه بر قرآن، در تمام کتاب‌های - پیامبران پیشین - نوشته‌ایم که بی‌گمان - سراسر روی - زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد - و آن را به دست خواهند گرفت -».

ابوذر غفاری رضی الله عنه، پیرامون محتوای صحیفه‌های ابراهیم و موسی، از رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال کرد. ابن حیان و حاکم، از ابوذر روایت کرده‌اند که گفت: عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، در صحیفه‌ی ابراهیم رضی الله عنه، چه بود؟

فرمود: «همه امثال بود، مانند این: ای پادشاه با نفوذ آزماینده‌ی مغرور، من تو را کعبوت نکردم که قسمتی از دنیا را، روی قسمت دیگری انباشته کنی، بلکه، تو را برانگیختم، تا خواسته‌ی ستم‌دیده را، از من برگردانی، چون من آن را بر نمی‌گردانم، اگرچه کافر باشد».

بر انسان عاقل لازم است، که اوقاتش را به چند قسمت تقسیم کند، زمانی برای مناجات با پروردگارش، ساعتی برای محاسبه‌ی نفس، ساعتی برای تفکر در مورد آفرینش الله متعال، ساعتی هم برای برآوردن نیازهای شخصی، مثل خوردن و آشامیدن.

بر انسان عاقل لازم است، که جز برای سه هدف سفر نکند: گردآوری توشه‌ی معاد، تأمین معاش زندگی، لذت غیر حرام.

انسان عاقل، باید نسبت به زمان خود، آگاه و با بصیرت باشد، به کارهای خود روی آورد، زبانش را نگه دارد و هرکس کلامش را جزو عملش به حساب آورد، جز برای اهداف ضروری، کم حرف می‌زند.

عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ، صحیفه موسی +، چه بود؟

فرمود: همه پند و موعظه بود:

تعجب می‌کنم از کسی که، مرگ را یقین می‌داند و خوشحال می‌شود، تعجب می‌کنم از آن که، به آتش دوزخ یقین دارد، سپس می‌خندد، تعجب می‌کنم از آن که، تقدیر الهی را باور دارد، سپس توطئه و دسیسه می‌کند، متعجب می‌شوم از کسی که، دنیا را دیده است و می‌بیند که چه بر سر اهلش می‌آورد، سپس بدان اطمینان می‌کند، تعجب می‌کنم از کسی که، به حساب فردا یقین دارد، ولی برای آن کاری نمی‌کند».

قرآن بیان می‌دارد، که همه پیامبران، حامل ترازوی عدل و داد بودند:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ
وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ
إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ [الحديد: ۲۵].

«ما پیغمبران خود را، همراه با دلایل مطمئن و معجزات روشن - به میان مردم - روانه کرده‌ایم و با آنان کتاب - آسمانی و قوانین - و ترازوی - شناسائی حق و عدالت - نازل نموده‌ایم، تا مردمان - برابر آن در میان خود - دادگرانه رفتار کنند.

هم‌چنین، همه مأمور به کسب رزق حلال بودند:

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾

[المؤمنون: ۵۱].

«ای فرستادگان! از غذاهای حلال بخورید و کارهای شایسته انجام دهید».

هم‌چنین، بسیاری از عبادت‌هایی که، ما انجام می‌دهیم، نزد پیامبران پیشین و پیروان‌شان نیز، انجام می‌شده است:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبِيدِينَ﴾ [الأنبياء: ۷۳].

«ما آنان را پیشوایانی نمودیم که برابر دستور ما - مردمان را به کارهای نیک، راهنمایی و - رهبری می‌کردند، و انجام خوبی‌ها و ادای نماز و دادن زکات را بدیشان، وحی کردیم».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا﴾ [مریم: ۵۵].
 «او همواره خانواده خود را، به ادای نماز و دادن زکات دستور می‌داد و در پیشگاه پروردگارش، مورد خشنودی او بود».

الله متعال خطاب به موسی ÷ فرمود:

﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ [طه: ۱۴].
 «پس تنها مرا پرستش کن و نماز را بخوان، تا - همیشه - به یاد من باشی».
 و خطاب به عیسی ÷ فرمود:

﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾ [مریم: ۳۱].

«و مرا به نماز خواندن و زکات‌دادن تا وقتی که زنده باشم، سفارش می‌فرماید».
 هم‌چنین، روزه بر امت‌های پیش از ما نیز، واجب بوده است؛ زیرا قرآن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۳].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر شما روزه واجب شده است، همان‌گونه که بر کسانی که پیش از شما بوده‌اند، واجب بوده است، باشد که پرهیزگار شوید».

حج را ابراهیم ÷ واجب نمود؛ زیرا، بعد از بنای کعبه، الله متعال به او فرمان داد که مردم را، به حج فرا خواند:

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَّ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾﴾
[الحج: ۲۷].^۱

«و در میان مردم برای - ادای - حج بانگ برآور تا - زائران - پیاده و - سوار - بر هر شتر لاغری که از هر راه دوری می‌آیند به سوی تو روی آورند».

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ ﴿٣٤﴾﴾
فَاللَّهُكُمْ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ ﴿٣٤﴾ [الحج: ۳۴].

«- قربانی تنها منحصر به شما مسلمانان نبوده، و بلکه - ما برای هر ملتی - که پیش از شما به الله متعال ایمان داشته‌اند - قربانی را - که نماد آمادگی انسان، برای فدا شدن در راه الله متعال است - مقرر کرده‌ایم، تا به نام الله متعال چهارپایانی را ذبح کنند، که الله متعال بدیشان عطاء نموده است».

﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنذِرُكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ ﴿٦٧﴾﴾ [الحج: ۶۷].

«برای هر ملتی برنامه‌ای - ویژه، جهت معاملات و عبادات، با توجه به شرایط زمان و مکان - قرار داده‌ایم، که برابر آن، عمل کرده‌اند».

از جمله مطالبی که میان همه رسالت‌های آسمانی، مشترک می‌باشد، این است که همه آن‌ها، امور منکر و باطل را، بیان و معرفی کرده و برای مبارزه با آن، مردم را دعوت کرده‌اند، فرقی ندارد که آن منکر و باطل، پرستش بُت باشد یا خودخواهی و

۱- از جمله رهنمودهای پیامبران بعد از آن، حج به سوی بیت الله است، زیرا موسی و یونس، حج کرده‌اند، همان‌گونه که در صحیح مسلم از ابن عباس روایت شده که فرمود: همراه رسول الله ﷺ بین مکه و مدینه راه می‌رفتیم، از دره‌ای عبور کردیم، فرمود: این‌جا کجاست؟ گفتند: وادی ازرق است، فرمود: «گویی به موسی نگاه می‌کنم (مقداری در مورد رنگ و موی او بحث کرد)، که دو انگشتش بر گوش‌هایش گذاشته و با لبیک لبیک به سوی الله متعال باز می‌گردد و از این دره عبور می‌کند» سپس به راه رفتن ادامه دادیم تا رسیدیم به راه بین دو کوه (ثنیه)، فرمود: این کدام ثنیه است؟ عرض کردند: هرش یا لفت است، فرمود: «گویی اکنون موسی را می‌بینم که با لبیک از این‌جا عبور می‌کند سوار بر شتر سرخش، و یک جبهه‌ی پشمی بر تن دارد، و لجام شتر را در دست گرفته است» (المشكاة المصابيح ۱۱۶/۳)

زورگویی، یا انحراف از فطرت و سرشت انسانی، مانند عمل پلید قوم لوط، یا تجاوز به حق مردم و احوال آن‌ها؛ مانند راهزنی، کم فروشی و گران فروشی.

اختلاف شریعت‌ها

پیامبران، برای گسترش یک دین به نام اسلام آمدند، اما شریعت‌هایشان متفاوت بود. شریعت موسی ع، با شریعت عیسی ع، در برخی موارد فرق دارد و شریعت محمد ص نیز، در مواردی با هردو متفاوت است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاً وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾ [المائدة: ٤٨].

«- ای مردم! - برای هر ملت‌ی از شما، راهی - برای رسیدن به حقائق - و برنامه‌ای - جهت بیان احکام - قرار داده‌ایم.».

معنی آیه‌ی یاد شده در بالا، این نیست که شریعت‌ها به طور کلی، با هم اختلاف دارند، زیرا، اگر در آن‌ها دقت کنیم، متوجه می‌شویم که در مسائل اساسی کاملاً مشترک هستند؛ همان‌گونه که در موضوع تشریح نماز، روزه، زکات و حج امت‌های پیشین، از سوی الله متعال، بیان شد. بلکه، اختلاف آن‌ها تنها در برخی جزئیات است. بنابراین، تعداد نمازها، شرایط و ارکان آن، مقدار زکات، مواضع حج و امثال این‌ها، گاهی از شریعتی تا شریعت دیگر، متفاوت است و نیز الله متعال، چیزی را به خاطر حکمتی، در یک شریعت حلال و در شریعتی دیگر، به خاطر حکمتی دیگر، حرام نموده است.

در این جا، سه نمونه از اختلاف شریعت‌ها را یادآور می‌شویم:

نخست: روزه‌دار هنگام غروب آفتاب افطار می‌کند و خوردن، آشامیدن و نزدیکی با همسرش، تا طلوع فجر برایش مباح بود، تا زمانی که خوابش نبرد؛ ولی چنان‌چه قبل از طلوع فجر می‌خوابید، دیگر تا غروب روز بعد، خوردن و آشامیدن و تماس جنسی با همسر، بر او حرام می‌شد؛ ولی الله متعال، این حکم را برای امت اسلام آسان کرد و در

تمام طول شب، چه بخوابد، چه نخوابد، خوردن، آشامیدن و جماع، برایش مباح است؛
الله متعال این موضوع را، این‌گونه بیان فرمود:

﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ
عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْكَفَرُ
بَشِيرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ
مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ...﴾ [البقرة: ۱۸۷].

«آمیزش با همسرانتان در شب‌های رمضان، بر شما حلال شد؛ آن‌ها به منزله‌ی
لباس شما هستند و شما، به منزله‌ی لباس آنان. الله می‌دانست که شما، به خودتان
خیانت می‌کردید؛ پس توبه‌ی شما را پذیرفت و از شما در گذشت. اینک، -می‌توانید-
با همسرانتان -در شب‌های رمضان- نزدیکی کنید و آنچه را که الله برای‌تان مقرر
نموده است، را بخواید و تا زمانی که رشته‌ی سفید صبح از رشته‌ی سیاه -شب-،
برای‌تان نمایان می‌شود، بخورید و بیاشامید».

دوم: پوشاندن عورت، نزد بنی‌اسرائیل واجب نبود، در حدیثی که شیخین روایت
کرده‌اند، آمده است «بنی‌اسرائیل برهنه و لخت آبتنی می‌کردند و همدیگر را
می‌نگریستند، ولی موسی ÷ تنها و در خلوت غسل می‌کرد»^۱.

سوم: «امور حرام. از جمله چیزهای حرامی که الله متعال، برای آدم ÷ حلال
نمود، ازدواج پسران و دختران او با هم بود. پس از آن، الله متعال، ازدواج با محارم را
برای همیشه حرام نمود. هم‌چنین، ازدواج با کنیز، با وجود داشتن همسر، در شریعت
ابراهیم ÷ مباح بود، همان‌گونه که ابراهیم ÷، پس از ساره، با هاجر ازدواج کرد.
ولی الله متعال، در تورات اینگونه ازدواج را بر بنی‌اسرائیل حرام کرد و نیز ازدواج
همزمان با دو خواهر، جایز بود؛ همان‌گونه که یعقوب ÷، همزمان دو خواهر را به
همسری داشت، سپس در تورات، بر آن‌ها حرام گشت. یعقوب ÷، گوشت و شیر شتر
را، بر خود حرام کرد»^۲؛ سبب این تحریم، آن‌گونه که در حدیث آمده است، این بود که:
«یعقوب ÷، به بیماری شدیدی مبتلا گردید و این بیماری به طول انجامید، بنابراین

۱- صحیح الجامع الصغیر (۱۶۰/۴)

۲- تفسیر ابن کثیر (۷۳/۲)

برای الله متعال نذر کرد که اگر او را شفا داد، محبوبترین غذا و آشامیدنی خویش را، بر خود حرام کند و گوشت و شیر شتر بیش از هر خوراکی دیگری، مورد علاقه‌ی او بود^۱ و آن چه یعقوب بر خویش حرام کرد، الله متعال هم در تورات، بر بنی اسرائیل حرام کرد:

﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِن قَبْلِ أَنْ تُنزَلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۹۳﴾﴾ [آل عمران: ۹۳].

«همه غذاها بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آن چه اسرائیل - یعنی یعقوب به علی، یا قوم اسرائیل به سبب ارتکاب گناهان - پیش از نزول تورات، بر خود حرام کرده بود».

از جمله چیزهایی که بر بنی اسرائیل حرام شد، در سوره‌ی انعام ذکر شده‌اند:

﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُرُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَهُمْ بِبَعْغِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿۱۴۶﴾﴾ [الأنعام: ۱۴۶].

«هر حیوان ناخن دار و نیز پیه گاو و گوسفند را، بر یهودیان حرام کردیم، مگر چربی‌هایی که بر پشت یا روده‌های این حیوانات است، یا چربی‌هایی که به استخوان‌ها چسبیده است.. این چنین آنان را به سبب سرکشی و ستم‌شان مجازات نمودیم و بی‌شک، ما راست گوییم».

سبب این نوع تحریم، ناپاک بودن نبود، بلکه سبب آن، نذر پدرشان یعقوب بود و پس از او، برخی از آن چیزهای حرام، بر پسرانش نیز حرام شد. سبب تحریم برخی دیگر از آن‌ها، ستم و سرکشی بنی اسرائیل بود:

﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُرُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَهُمْ بِبَعْغِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿۱۴۶﴾﴾ [الأنعام: ۱۴۶].

«این - تحریم - را به سزای ستم‌کردنشان، به آنان کیفر دادیم».

﴿فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا﴾ ﴿۱۶۰﴾ [النساء: ۱۶۰].

«به خاطر جور و ستمی که از یهودیان سر زد و به سبب این که، بسی از راه الله متعال - مردمان را - بازداشتند، - برای تنبیه ایشان، قسمتی از - چیزهای پاکیزه را که بر آنان حلال بود، حرام کردیم».

سپس، عیسی ÷ مبعوث شد و برخی از آن چه بر آن‌ها حرام شده بود، را دوباره برایشان حلال کرد:

﴿وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾ ﴿۵۰﴾ [آل عمران: ۵۰].

«تا پاره‌ای از چیزهایی را که - بر اثر ستم و گناه - بر شما حرام شده است - به عنوان تخفیفی از سوی الله متعال - برایتان حلال کنم».

سپس شریعت خاتم آمد، تا قاعده‌ای برای حلال کردن پاکی و تحریم پلیدی‌ها باشد.

پیامبران، برادر پدري هستند

رسول الله ﷺ، برای اتفاق پیامبران بر دین واحد و اختلاف در احکام و شریعت‌ها، مثالی زد و فرمود: «الْأَنْبِيَاءُ إِخْوَةٌ مِنْ عِلَّاتٍ، وَأُمَّهَاتُهُمْ شَقَى، وَدِينُهُمْ وَاحِدٌ»^۱ «پیامبران برادرانی از یک پدر و چند مادر هستند و دین‌شان یکی هست».

در روایت عبدالرحمن رضی الله عنه، در صحیح بخاری آمده است: «الْأَنْبِيَاءُ إِخْوَةٌ لِعِلَّاتٍ». یعنی، برادرانی که پدرشان یکی است و مادران‌شان چند تا است. مفهوم حدیث این است که: اصل دین همه آن‌ها یکی است و آن توحید می‌باشد، اگرچه احکام و شریعت‌های مختلفی دارند.^۲

پنجم: طولانی و کوتاه بودن و وقت نزول

قرآن کریم طولانی‌ترین و فراگیرترین کتاب آسمانی است. در حدیث صحیح می‌فرماید: «أَعْطِيتَ مَكَانَ التَّوْرَةِ السَّبْعَ الطَّوَالَ، وَأَعْطِيتَ مَكَانَ الزَّبُورِ الْمَثِينَ، أُعْطِيتَ

۱- روایت بخاری و مسلم و احمدو ابوداود (صحیح الجامع ۱۴/۲)

۲- فتح الباری (۴۸۹/۶)

مکان الانجیل المثانی، وَفُضِّلْتُ بِالْمَفْصَلِ^۱ «به جای تورات، سبع طوال (هفت سوره‌ی طولانی) و به جای زبور، سوره‌های مئین و به جای انجیل، مثانی به من داده شد و سوره‌های مفصل (حدود پنج جزء پایانی قرآن) از همه این‌ها بیشترند، و فضلی است که به من بخشیده شد».

کتاب‌های آسمانی معروف، همه در رمضان نازل شده‌اند. در حدیث صحیح، آمده است: «أَنْزَلْتُ صَحْفَ إِبْرَاهِيمَ أَوَّلَ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَأَنْزَلْتُ التَّوْرَةَ لِسِتِّ مَضِينَ مِنْ رَمَضَانَ، وَأَنْزَلْتُ الْإِنْجِيلَ لِثَلَاثِ عَشْرٍ مَضَتْ مِنْ رَمَضَانَ، وَأَنْزَلْتُ الزَّبُورَ لِثَمَانِ عَشْرٍ خَلَّتْ مِنْ رَمَضَانَ، وَأَوَّلَ الْقُرْآنَ لِأَرْبَعِ وَعِشْرِينَ خَلَّتْ مِنْ رَمَضَانَ»^۲.

«صحف ابراهیم +، در اوّل رمضان، تورات در ششمین روز رمضان، انجیل در سیزدهمین روز رمضان، زبور در هیجدهم رمضان و قرآن در بیست و چهارم رمضان، نازل شدند».

موضع‌گیری آخرین رسالت آسمانی، نسبت به رسالت‌های پیشین

الله متعال، این را در بخشی از یک آیه، خاطر نشان کرده و می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْنَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾ [المائدة: ٤٨].

«و بر تو کتاب - کامل و شامل قرآن - را نازل کردیم که - در همه احکام و اخبار خود - همراه با حق و موافق و تصدیق کننده‌ی کتاب‌های پیشین و شاهد - بر صحت و سقم - و حافظ - اصول مسائل - آن‌ها است».

موافقت و تصدیق قرآن برای کتاب‌های پیشین، از چند صورت تحقق می‌یابد:
نخست: کتاب‌های آسمانی پیشین، به ذکر و مدح قرآن پرداخته‌اند و از نازل شدن

۱- روایت طبرانی در الکبیر، صحیح الجامع الصغیر (۳۵۰/۱) و محقق گفته: اسنادش صحیح است.

۲- روایت طبرانی صحیح الجامع الصغیر (۲۸/۲) و ناصر الدین آلبانی گفته: اسناد آن حسن است.

آن، بر بنده و رسول خدا، محمد ﷺ، خبر داده‌اند؛ بنابراین، فرود آمدن قرآن، با آن ویژگی‌هایی که کتاب‌های آسمانی پیشین بیان کردند، به معنای تصدیق و تأیید آن‌هاست و از جمله چیزهایی که بیش از پیش، بر درستی آن کتاب‌های آسمانی می‌افزاید، رفتار انسان‌های با بصیرت و تسلیم شده به فرامین الله متعال و پیرو شریعت الله متعال است:

﴿قُلْ ءَامِنُوا بِهِ ءَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَجْرُونَ
لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ﴿١٧٧﴾ وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ﴿١٧٨﴾﴾

[الإسراء: ۱۰۷-۱۰۸].

«بگو: - ای کافران! می‌خواهید - به قرآن ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید، - ولی بدانید که اعجاز و حقیقت قرآن روشن است - و کسانی که قبل از نزول قرآن، دانش و آگاهی بدیشان داده شده است - و با تورات و انجیل راستین سروکار داشته‌اند - هنگامی که قرآن بر آنان خوانده می‌شود، سجده‌کنان بر رو می‌افتند - و سر تسلیم در برابر الله متعال فرود می‌آورند و او را سپاس می‌گویند که ایشان را با نعمت ایمان نواخته است - و - در حال سجده - می‌گویند: پروردگاران پاک و منزّه است - از این که در وعده نعمت بهشت و وعید عذاب دوزخ خلاف کند - مسلماً وعده پروردگاران انجام‌شدنی است.»

«وعده‌ی نازل شدن قرآن و بعثت محمد ﷺ، که الله متعال در کتاب‌های پیشین و بر زبان پیامبران به ما داد، قطعی و حتمی است»^۱.

دوم: در قرآن چیزهایی مطرح شده که کاملاً با آنچه در کتاب‌های پیشین آمده است، مطابقت دارد؛ مانند: بیان تعداد فرشتگان عذاب در دوزخ:

﴿وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا
لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا
مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ
إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْبَشَرِ ﴿٣١﴾﴾ [المدثر: ۳۱].

۱- تفسیر ابن کثیر (۵۸۶/۲) با کمی تصرّف.

«مأموران دوزخ را جز از میان فرشتگان برنگزیده‌ایم و شمار آنان را نیز جز آزمایش کافران قرار نداده‌ایم. هدف این است که اهل کتاب، یقین و اطمینان حاصل کنند - که آن چه قرآن درباره خازنان دوزخ می‌گوید، از طرف الله متعال است - و بر ایمان مؤمنان نیز بیفزاید».

دلیل یقین اهل کتاب و عدم تردیدشان، آگاهی و اطلاعی است که، در کتاب‌های خویش، از آن موضوع داشته‌اند.

سوم: قرآن از نازل شدن کتاب‌های آسمانی، از سوی الله متعال، خبر داده است و به مؤمنان فرمان داده است که به آن‌ها ایمان داشته باشند. همان‌گونه که در موارد پیشین بیان شد.

واژه‌ی «مُهَیْمِن» در زبان عربی، به معنی: کسی است که نظارت و سرپرستی چیزی را، بر عهده دارد. هم‌چنین، یکی از نام‌های الله متعال می‌باشد، زیرا الله متعال بر کارهای آفریدگان و تصرف و تدبیر و رعایت امور آن‌ها، نظارت می‌کند.

هم‌چنین، قرآن بر کتاب‌های آسمانی پیشین، ناظر بوده و فرمان ایمان آوردن به آن‌ها را می‌دهد، و مطالب حق بر آن‌ها را بیان نموده، و تحریف و تغییر عارض شده بر آن‌ها را مردود اعلام می‌کند، و بر همه آن کتاب‌ها حکم صادر می‌کند زیرا که آخرین رسالت الهی بوده پس واجب است معیار و مرجع و داور همه رسالت‌ها باشد، و آن چه در کتاب‌ها و پیغام‌های پیشین مخالف با قرآن یافت شود یا تحریف شده، یا منسوخ است.

ابن کثیر /، پس از بیان آراء و اقوال سلف صالح، در مورد واژه‌ی «مُهَیْمِن» می‌گوید: «همه این اقوال، نزدیک به هم هستند، و اسم «مُهَیْمِن»، در بردارنده همه این معانی می‌باشد؛ از این‌رو، قرآن، امین، شاهد و حاکم بر تمامی کتاب‌های پیشین است و الله متعال، آن را آخرین، فراگیرترین، باشکوه‌ترین و کامل‌ترین کتاب قرار داده و همه خوبی‌های رسالت‌های پیشین را، در آن گرد آورده و افزون بر همه آن‌ها، کمالاتی بدان افزوده، که در هیچ کدام آن‌ها، نبوده است؛ از این‌رو شاهد، امین و حاکم بر همه آن‌هاست»^۱.

آن چه باعث شده است که قرآن، همه آن ویژگی‌ها را داشته باشد، این است که

نخستین و آخرین مرجع، برای شناساندن آن دینی باشد، که الله متعال می‌خواهد و جایز نیست با کتاب‌های آسمانی پیشین، بر قرآن حکم نماییم؛ آن‌گونه که یهود و نصارا ادعا می‌کنند؛ زیرا:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالَّذِي كَرَّمُوا بِآلِهِمْ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهٗ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ۚ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾﴾ [فصلت: ۴۱-۴۲].

«قرآن کتاب ارزشمند و بی‌نظیری است. هیچ‌گونه باطلی، از هیچ‌جهتی و نظری، متوجه قرآن نمی‌گردد. - نه اشتباهی و نه تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان و پسینیان مخالف با آن و نه دست تحریف به دامان بلندش می‌رسد. چرا که - قرآن فرو فرستاده یزدان است که با حکمت و ستوده است - و افعالش از روی حکمت است، و شایسته حمد و ستایش بسیار است -».

شریعت اسلام، به غیر خود نیازمند نیست

شریعت خاتم، نه به شریعت و برنامه‌های ادیان پیشین نیازی دارد و نه به شریعت و برنامه‌ای جدید. اما شریعت عیسی مسیح +، در بیشتر موارد، پیروانش را به تورات ارجاع می‌داد که احکام را از آن بگیرند و بدان عمل کنند، از این‌رو، نصرانی‌ها به شریعت‌های پیشین، مانند تورات و زبور نیاز داشتند. همان‌گونه که امت‌های ادیان پیش از اسلام، همیشه به پیامبر و شریعتی تازه، نیاز داشتند، بر خلاف امت اسلام، که با کامل شدن آن، از سوی الله متعال، دیگر نیازی به برانگیخته شدن پیامبری جدید و یا نزول کتابی تازه، نیازی ندارد^۱.

فهرست منابع

- ١- آلبانى، سلسلة الاحاديث الصحيحة، چاپخانه: المكتب الاسلامى، چاپ اول.
- ٢- آلبانى، صحيح الجامع الصّغير، كتابخانه اسلامى، چاپ اول بيروت.
- ٣- آلوسى، تفسير آلوسى، چاپخانهى منبريه.
- ٤- ابراهيم موسى زنجانى، عقائد اماميه، مؤسسه اعلمى، بيروت.
- ٥- ابن أبى عزّ حنفى، شرح عقيدة طحاوية، چاپخانه: المكتب الاسلامى، بيروت، چاپ چهارم.
- ٦- ابن اثير، جامع الأصول، چاپخانه: السنّة المحمدية، قاهره، چاپ اول.
- ٧- ابن الأثير، زادالمعاد، چاپخانه و كتابخانهى مصرى - قاهره.
- ٨- ابن الجوزى، زاد المسير، چاپخانه: المكتب الاسلامى، بيروت.
- ٩- ابن القيم، مفتاح دار السّعادة، چاپخانه صبيح، قاهره.
- ١٠- ابن القيم، هداية الحيارى، انتشارت دار الافتاء، رياض.
- ١١- ابن تيميه، الجوال الصحيح لمن بدّل دين المسيح، چاپخانه: مؤسسة المدنى - قاهره.
- ١٢- ابن تيميه، مجموع فتاوى، جمع آورى: ابن قاسم، رياض، چاپ اول.
- ١٣- ابن حجر عسقلانى، فتح البارى، چاپ سلفيه.
- ١٤- ابن حجر، الزّهر النضر فى نبأ الخضر، چاپخانه: المنبريه.
- ١٥- ابن كثير، البداية و النّهاية، كتابخانهى المعارف، بيروت، چاپ دوم.
- ١٦- ابن كثير، تفسير ابن كثير، چاپخانه: دار الاندلس، بيروت لبنان.
- ١٧- ابن منظور، لسان العرب، آماده سازى: يوسف خياط و نديم مرعشى، چاپخانه: دار لسان العرب، بيروت، چاپ اول.
- ١٨- احمد بن حنبل، مسند امام احمد، مكتب الاسلامى، بيروت.
- ١٩- احمد غمراوى، الاسلام فى عصر العلم، چاپ دار الكتب الحديثيه، قاهره.
- ٢٠- الاشقر، العقيدة فى الله متعال، كتابخانه: الفلاح - كويت.
- ٢١- الاشقر، عالم الجنّ و الشّياطين، كتابخانهى الفلاح، كويت.
- ٢٢- الاشقر، عالم الملائكة الأبرار، كتابخانهى الفلاح، كويت.

- ٢٣- انجیل برنابا، چاپخانه: دارالقلم، کویت.
- ٢٤- بخاری، صحیح بخاری، چاپخانه: السلفیه، قاهره.
- ٢٥- تبریزی، مشکاة المصابیح، چاپخانه: المکتب الاسلامی، چاپ اول، دمشق.
- ٢٦- تورات سامریه، چاپ دار الانصار، قاهره.
- ٢٧- خمینی، حکومت اسلامی، انتشارات انقلاب اسلامی ایران و چاپخانه الخلیج - کویت.
- ٢٨- خیر الدین وانلی، معجزات المصطفی، مؤسسه و کتابخانه خافقین، دمشق.
- ٢٩- دکتر سامری، نبوة محمد من الشک الی الیقین، کتابخانه قدس، بغداد.
- ٣٠- سفارینی، لوامع الأنوار البهیة، چاپ قطر.
- ٣١- سید قطب، فی ظلال القرآن، چاپ دارالشروق.
- ٣٢- شوکانی، نیل الأوطار، چاپخانه: حلبی، چاپ دوم، قاهره.
- ٣٣- شهرستانی، الملل و النحل، دار المعارف، بیروت.
- ٣٤- صحیح مسلم با شرح نووی، چاپخانه مصریه، قاهره.
- ٣٥- صلاح الدین مجید، نظرات فی النبوة، کتابخانه قدس، بغداد.
- ٣٦- عبد الرّحمن حبنکة الميدانی، العقيدة الاسلامیة، چاپ اول، دمشق.
- ٣٧- علی احمد سالوس، الامامه عند الجمهور، کتابخانه ی ابن تیمیّه - کویت.
- ٣٨- فیروزآبادی، بصائر ذوی التّمييز، لجنة احیاء التّراث الاسلامی - قاهره.
- ٣٩- فیومی، مشکاة المنیر، چاپخانه: دارالمعارف، قاهره.
- ٤٠- قرطبی، تفسیر القرطبی، دار الكتاب العربی، بیروت.
- ٤١- ماوردی، اعلام النبوة، نشر کتابخانه ی کلیات الأزهریّه - قاهره.
- ٤٢- مجموعة الرّسائل المنبریّه - چاپ تصویری - بیروت.
- ٤٣- محمد حسین هیکل، زندگانی محمد، چاپخانه: دار المعارف، قاهره.
- ٤٤- محمد رضا، عقائد امامیه، دارالغدير، بیروت.
- ٤٥- محمد شنقیطی، اضواء البیان، مؤسسه مدنی، قاهره - چاپ اول.
- ٤٦- محمد نبی الاسلام.
- ٤٧- محمود شکری آلوسی، مختصر تحفة اثنی عشریة، - چاپخانه: سلفیه، قاهره، ١٣٨٧هـ.ق.
- ٤٨- مختصر صحیح مسلم، المکتب الاسلامی، بیروت.